

ترجمة العقيدة المهدوية تاليف: سيد احمد الاشكوري

ترجمہ: کاظم حاتمى طبرى

راہکارها و پاسخ به شبهات

مبانی اعتقاد به

فراوان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سرشناسه	: حسینی اشکوری، احمد ۱۳۱۰.
عنوان قراردادی	: العقیده المهدویه معالجات و اشکالیات. فارسی.
عنوان و نام پدیدآور	: مبانی اعتقاد به مهدویت: راهکارها و پاسخ به شبهات / تألیف سید احمد اشکوری؛ ترجمه کاظم حاتمی طبری.
مشخصات نشر	: قم: مسجد مقدّس جمکران، ۱۳۸۹.
مشخصات ظاهری	: ۳۳۲ ص
شابک	: ۱ - ۲۷۰ - ۹۷۳ - ۹۶۴ - ۹۷۸
وضعیت فهرست‌نویسی	: فیبا
موضوع	: مهدویت -- دفاعیه‌ها و ردیه‌ها
موضوع	: مهدویت
شناسه افزوده	: حاتمی طبری، کاظم، مترجم
رده‌بندی کنگره	: ۱۳۸۹ ۷۰۴۱ ع ۵۲ ح ۴/۲۲۴ BP
رده‌بندی دیویی	: ۲۹۷/۴۶۲
شماره کتابشناسی ملی	: ۲۲۴۵۲۸۰

مبانی اعتقاد به مهدویت راهکارها و پاسخ به شبهات



- ◀ مؤلف: سید احمد اشکوری
- ◀ ترجمه: کاظم حاتمی طبری
- ◀ ویراستار: احمد سعیدی / احمد رضا فیض‌پور
- ◀ حروف‌نگار و صفحه‌آرا: امیر سعید سعیدی
- ◀ امور چاپ: اصغر بخشایش
- ◀ ناشر: انتشارات مسجد مقدّس جمکران
- ◀ چاپخانه و شمارگان: پرستش / ۲۰۰۰ جلد
- ◀ نویت و تاریخ چاپ: اول / بهار ۱۳۹۰
- ◀ قیمت: ۳۵۰۰ تومان
- ◀ شابک: ۱ - ۲۷۰ - ۹۷۳ - ۹۶۴ - ۹۷۸
- ◀ مرکز پخش: انتشارات مسجد مقدّس جمکران
- ◀ تلفن و نمابر: ۷۲۵۳۷۰۰، ۷۲۵۳۳۴۰ - ۲۵۱
- ◀ قم - صندوق پستی: ۶۱۷

مبانی اعتقاد به مهدویت

راهکارها و پاسخ به شبهات

ترجمه العقيدة المهدوية

تالیف: سید احمد اشکوری

ترجمه: کاظم حاتمی طبری

فهرست مطالب

۹	مقدمه ناشر
۱۱	مقدمه مرکز
۱۳	مقدمه مؤلف
۱۷	پیش‌گفتار

بخش اول: تأسیس اصل

۲۵	مقدمه: گروه‌های مختلف مردم در جوامع
۳۷	اصل احتیاط

بخش دوم: نگاهی به مسائل مهدویت در قلمرو تصور و تصدیق

۵۳	فصل اول: مقام حضرت مهدی علیه السلام
۶۸	توصیف پیامبران در قرآن و سایر کتاب‌های آسمانی
۷۵	ویژگی‌های امام مهدی علیه السلام
۸۹	نتیجه بحث
۱۰۳	فصل دوم: ابزار شناخت نظام مهدوی
۱۰۹	اولین منبع شناخت: دلیل عقلی
۱۱۴	دومین منبع شناخت: قرآن کریم
۱۱۶	ویژگی‌های قرآن

۱۳۵	سومین منبع شناخت: سنت شریف
۱۸۷	فصل سوم: دیدن امام غایب
۱۸۷	صداقت یا فریب کاری؟
۱۸۹	پدیده غیبت و ویژگی های این مرحله
۱۹۲	نمونه های درخواست از امام علیه السلام
۱۹۴	بررسی و تحلیل روایات و دعا های دیدار
۲۰۷	خلاصه
۲۱۳	فصل چهارم: مهدی علیه السلام غیبت و حیرت
۲۱۷	عناصر اندیشه مهدویت
۲۲۷	برخی از دلایل غیبت
۲۳۱	دلیل روایی بر ولادت حضرت مهدی علیه السلام
۲۳۷	فصل پنجم: فرهنگ مهدویت
۲۳۷	زیاده روی یا سهل انگاری
۲۳۹	الف) حکم دولت های پیش از قیام حضرت مهدی علیه السلام
۲۴۱	ب) سرنوشت اهل ذمه در زمان حضرت مهدی علیه السلام
۲۴۳	ج) بحران تفکر مهدوی
۲۴۷	د) دیدگاه دینی، سلفی گری یا اعتزال
۲۵۰	هـ) بحران در پیام مهدویت
۲۵۵	نمونه هایی از پیام مهدوی

۲۵۹	فصل ششم: نشانه‌های ظهور
۲۶۱	معنی نشانه در اصطلاح دینی
۲۷۰	فلسفه بیان نشانه‌ها
۲۷۷	همین مسئله، در مهدویت چگونه است؟
۲۸۷	فصل هفتم: منجی جهانی در ادیان
۲۹۹	فصل هشتم: اسرار انتظار
۳۰۵	فصل نهم: بحران اندیشه‌های غیر شیعی
۳۰۵	در جریان مهدویت
۳۰۷	۱- بحران در اندیشه‌های مستشرقین
۳۰۸	۲- بحران در اندیشه‌های اهل سنت
۳۱۵	فصل دهم: معیارِ صحیح و غلط
۳۱۵	در عقیده مهدویت
۳۱۸	مدعیان مهدویت
۳۱۹	منشأهای ادّعای مهدویت
۳۲۳	منشأهای تأثیر ادّعای مهدویت بر توده‌های مردم
۳۲۵	آثار منفی ادّعای مهدویت
۳۲۵	انگیزه‌های انحراف
۳۲۶	راه کارهای درمان انحراف
۳۲۸	منابع و مآخذ

مقدمه ناشر

کتاب حاضر که نتیجه تلاش مرکز الدراسات التخصصية في الامام المهدی عليه السلام در نجف الأشرف می باشد که با کوشش استاد ارجمند محقق مدقق استاد فاضل سید احمد اشکوری به ثمر رسیده و به زبان عربی چاپ و توزیع گردیده بود که با همت انتشارات مسجد مقدس جمکران و با قبول زحمت توسط برادر ارجمند، مترجم توانا، حجّت الاسلام و المسلمین کاظم حاتمی طبری به زبان فارسی ترجمه گردید.

امید است مورد توجه ارادتمندان حضرت مهدی عليه السلام قرار گیرد.

لازم است از زحمات برادر ارجمند حضرت حجّت الاسلام و المسلمین سید محمد قبانچی مدیر مرکز الدراسات التخصصية در نجف الأشرف و همکاران ایشان و مترجم و عزیزان همکار در واحد پژوهش انتشارات مسجد مقدس جمکران؛ به ویژه حجّت الاسلام رضا دیلمی، احمد رضا فیض پور و سید حمید رضا موسوی و برادران احمد سعیدی، امیر سعید سعیدی و واحد چاپ برادر اصغر بخشایش، امور مالی، برادر سید علی آشتی، تقدیر و تشکر نمایم.

امید است عاقبت همگی ما ختم به خیر شود. ان شاء الله.

مدیر مسؤول انتشارات

مسجد مقدس جمکران

حسین احمدی

مقدمه مرکز:

تألیفاتی که با موضوع حضرت مهدی علیه السلام به رشته تحریر درآمده‌اند، به لحاظ رویکرد و اهداف متفاوتند. برخی دلیل این تفاوت را به گستردگی و فراگیری این مسئله نسبت می‌دهند که نمی‌توان همه جنبه‌های آن را در یک کتاب جای داد و یک نویسنده نمی‌تواند به تنهایی به همه آن جنبه‌ها احاطه پیدا کند. شاید هم این امر به تنوع دیدگاه‌ها نسبت به اصل تفکر مهدویت بازگردد؛ آنجا که برخی آن را اثبات و بعضی دیگر انکار کرده، هر کدام از این دو گروه نیز خود به چند دسته تقسیم می‌شوند.

به نظر ما این هر دو نظر صحیح است؛ عظمت مسئله و تنوع مسائل مربوط به آن از یک سو و اختلاف دیدگاه‌ها و مکاتب فکری درباره آن از سوی دیگر، همه و همه منجر به این امر شده که قلم‌ها و نوشتجات در رابطه با این مسئله مختلف و متفاوت باشد.

شاید به ندرت بتوان نویسنده‌ای یافت که در عین روانی و گیرایی عبارت و بررسی عمیق و همه‌جانبه این تفکر، توانسته باشد بیش از یک جنبه از این مسئله را با نور دانش خود روشن نماید؛ خصوصاً که آن

بحث، تنها یک بحث تاریخی نبوده؛ بلکه بررسی اصول و مبانی معرفتی اعتقاد به مهدی منتظر علیه السلام باشد و این همان چیزی است که خواننده این کتاب به آن دست خواهد یافت؛ چرا که با قلم و بیانی منحصر به فرد، بسیاری از مفاهیم عقیده مهدویت را - چه در دایره مؤمنان به آن، و چه در دایره‌ای گسترده‌تر که شامل منکران این عقیده نیز باشد - حل و فصل کرده است.

گزافه نیست اگر بگوییم که مؤلف ارجمند، در بسیاری از آنچه که با روش علمی در صدد عرضه آن برآمده و نیز در حل بسیاری از شبهات میدانی برآمده از شبهات فکری، به لبّ حقیقت دست یافته و این امر را به ندرت می‌توان در کتاب‌هایی که در زمینه مسائل مربوط به مهدویت به رشته تحریر درآمده، پیدا کرد.

این مرکز نیز که افتخار نشر این کتاب ارزشمند را دارد، تشکر فراوان خود را از مؤلف ارجمند آن، حضرت استاد فاضل، سید احمد اشکوری و همه برادرانی که در این کار سهمی داشتند ابراز می‌دارد؛ خصوصاً شیخ حازم الحدراوی و شیخ یاسر صالحی که در زمینه ارجاع احادیث به منابع، زحمت فراوان کشیدند تا این کتاب با چنین آراستگی زیور طبع یابد.

مدیر مرکز

سید محمد قبانچی

بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه مؤلف:

«قَالَ رَبِّي يَعْلَمُ الْقَوْلَ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ؛ پیامبر گفت: پروردگارم هر گفتاری را در آسمان و زمین می‌داند و اوست شنوای دانا»^۱

سپاس خدای را بر همه نعمت‌های بیکرانیش.
و درود و سلام بر سر سلسله سفیران الهی، سرور کائنات پیامبر رحمت؛ پیامبر ما حضرت ابوالقاسم محمد ﷺ.
و سلام بر خاندان گرامی‌اش که چراغ تاریکی‌ها و روشنگرانِ ظلمتِ گمراهی‌هايند.
اما بعد...

آزادی فکر، آزادی انتخاب و پیراستگی و جذابیت در عرضه، منشأ تکامل علمی، رسیدن به قله‌ها و استخراج گوهرهای ناب است.
ضمن اینکه در همین امتداد، دشمنان حقیقت و دعوت‌کنندگان به تاریکی هم هستند که سعی در خاموش کردن این نور دارند، تا عنکبوت‌ها بتوانند به راحتی تار بتند و گمراهی‌ها به آسودگی در

لانه‌های خود بخزند و از اغوا و گمراه کردن دست برندارند.

پروردگار ما در کتاب خود فرموده: ﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا﴾؛ و بدین گونه برای هر پیامبری دشمنی از شیطان‌های جن و انس برگماشتیم. بعضی از آنها به بعضی، برای فریب، سخنان آراسته القا می‌کنند.^۱

بدین جهت است که ما همواره نیازمند دعوت‌کنندگان به حق و دانشمندان هدایت‌گر و راست‌گفتار هستیم؛ مشعل‌های توحید و منبرهای دانش که معارف متروک مانده دینی را دوباره آباد کنند و نور ایمان را که به خاموشی گراییده روشن سازند.

پیش‌آهنگ چنین تلاش‌هایی که به لحاظ مادی و معنوی به این موضوع به عنوان مهم‌ترین موضوع عقیدتی پرداخته است، مرکز مطالعات تخصصی درباره امام مهدی - عجل الله فرجه - می‌باشد.

این مرکز با دیدی نافذ، تفکری آکنده از اخلاص، گشاده دستی علمی، اطلاع‌رسانی شفاف، شیوه نوگرایانه، تولیدات درخشان و موفق، و ایجاد ارتباط میان دانشمندان و نخبگان و پایگاه‌های ایمانی، کمر به انتشار عقیده اصیل مهدویت بسته و بدین روی، اینک شناخت امام مهدی - عجل الله فرجه - برای همگان امری آسان و قابل دسترسی گردیده است؛ به گونه‌ای که هر کس می‌تواند در زندگی فردی خود با آن حضرت زندگی کند، و به لحاظ روایی، اندیشه او را در سرپروراند و به لحاظ

برهان عقلی او را باور داشته، مهر و محبت او در عمق جاننش ریشه دوانده، در راه زمینه‌سازی برای ظهورش تلاش کرده، انتظار مقدمش را بکشد؛ که انتظار، نه نشستن و چشم به راه حوادث آینده بودن و فردا را پیش‌بینی کردن، که مقدمه چینی و زمینه‌سازی برای ظهور است؛ بلکه معنی فرج نیز همان تلاش و فعالیت است که شامل انتظار در زمان حال نیز می‌شود؛ البته انتظاری که منتظر را از زمان حال به زمان فرج متصل کند و برساند. چنین است که مؤمن، می‌تواند آن حضرت را با منجی جهانی که دیگران به آن معتقد هستند مقایسه کرده، حضرتش را در یک منظومه واحد دینی که با رایحه توحید تناسب داشته و تکمیل کننده یکدیگرند، جای دهد و از سطر سطر معارف دینی به مطالعه او پرداخته، در بین رکن و مقام او را بیابد.

این مرکز به مدد توفیقات خداوندی و اخلاص کارگزارانش توانسته گام بلندی در این راستا بردارد؛ اما مسافت فراوانی را نیز پیش رو دارد که نیازمند همتی والا برای محقق ساختن اهداف و پی‌گیری و پایداری برای کسب بهترین نتایج است.

﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ﴾ و این

قرآن را به سوی تو فرود آوردیم تا برای مردم آنچه را به سوی ایشان نازل شده است توضیح دهی و امید است که آنان بیاندیشند.^۱

سید احمد اشکوری

پیش‌گفتار

منظومه مهدویت با همه جذّابیت و برخورداری از پیروان و یاوران از یک سو و مورد پذیرش واقع نشدن از جانب بعضی، به سبب پیش زمینه‌های فرهنگی و تاریخی از سوی دیگر، و به رغم دقت و نوآوری، شکوه و زیبایی و قانون‌مندی که در ایجاد و ابداع آن به کار رفته، همواره به لحاظ نوع فرهنگ و چگونگی قرائت آن، در هاله‌ای از تیرگی، پیچیدگی و ابهام قرار داشته است.

بلکه شاید بتوان گفت که: این عقیده گاه و بی‌گاه در نزد برخی افراد از مسیر الهی که از جانب خدای تعالی برای آن مشخص و معین شده، منحرف نیز گردیده است؛ چه انحراف فکری چه انحراف عملی و یا هردو با هم.

البته تعجبی هم ندارد؛ چرا که پدیده‌های فکری هرچه غنی‌تر باشد، فتنه و امتحان نیز در آن بیشتر خواهد بود؛ لذا یک پدیده دینی علیرغم برخورداری شارع آن، از هوشیاری، حکمت و بصیرت، و آگاهی او از علم غیب، از پدیده انحراف در امان نخواهد بود. چه این پدیده فکری

در ابتدای عصر نبوی یا سالهای نزدیک به آن به وجود آمده باشد، یا در قرون بعد. پیدایش مذاهب مختلف در یک آیین و شریعت، زائیدهٔ بدفهمی و انحراف صاحبان و پدیدآورندگان آن مذاهب است و تعجبی هم ندارد؛ زیرا فتنه و امتحان در هر پدیدهٔ دینی، یک سنت حتمی الهی است.

از این روی، عنصر داخلی هر پدیدهٔ دینی به مقتضای همزیستی با جهانِ تزاحم، مجالِ امتحان را فراهم نموده و راهِ فتنه را باز می‌کند. خدای تعالی فرماید: «أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ؟» آیا مردم پنداشتند که تا گفتند: ایمان آوردیم، رها می‌شوند و مورد آزمایش قرار نمی‌گیرند؟^۱

حضرت امام باقر علیه السلام نیز می‌فرماید: «لَتَمَحِضَنَّ يَا مَعْشَرَ الشَّيْعَةِ شَيْعَةَ آلِ مُحَمَّدٍ كَمَخِضِ الْكُحْلِ فِي الْعَيْنِ؛ لِأَنَّ صَاحِبَ الْكُحْلِ يَعْلَمُ مَتَى يَقَعُ فِي الْعَيْنِ، وَلَا يَعْلَمُ مَتَى يَذْهَبُ؛ فَيُصْبِحُ أَحَدُكُمْ وَهُوَ يَرَى أَنَّهُ عَلَى شَرِيعَةٍ مِنْ أَمْرِنَا فَيُتَمَسِّي وَقَدْ خَرَجَ مِنْهَا، وَيُتَمَسِّي وَهُوَ عَلَى شَرِيعَةٍ مِنْ أَمْرِنَا فَيُصْبِحُ وَقَدْ خَرَجَ مِنْهَا؛ شِمَا اِيْ گروه شیعیان! پیروان آل محمد! به یقین مورد ابتلا و آزمایش قرار خواهید گرفت که [در نامحسوس بودن] همچون جذب شدن سرمه در چشم است؛ چرا که هر کس می‌داند چه زمان سرمه در چشم می‌کند، اما نمی‌داند که آن سرمه کی [جذب شده و] محو خواهد شد. به همین

ترتیب، کسی از شما در صبح‌گاه خود را معتقد به شریعت ما می‌داند اما در وقت شام [ناخودآگاه] از آن بیرون رفته است؛ یا شامگاه به شریعت ما معتقد است اما در وقت صبح از آن بیرون رفته است».^۱

بنابراین، مسئله اختیار و آزادی انسان از یک سو، و فلسفه خلقت و امتحان و آزمایش او از دیگر سوی، گستره‌ای از ایهام را به وجود می‌آورد که راه را برای یک گروه اقلیت باز می‌گذارد تا با انتخابی نادرست، راه شر و زشتی را در پیش بگیرند.

خدای تعالی فرماید: «وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا * فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا؛ سَوَّغَتْ بِه نَفْسٍ وَأَن كَسَ كَه أَن رَا سَاخَتْ * سَپِس پلیدکاری و پرهیزکاری اش را به او الهام کرد»؛^۲ بدین ترتیب، خالق بشر با ارائه برخی متشابهات، پیروی از شر را نیز به بشر الهام کرده است؛ چه اینکه در آیه دیگری فرموده: «فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ؛ اما کسانی که در دل‌هایشان انحراف است برای فتنه‌جویی- از آیات متشابه آن (قرآن) پیروی می‌کنند».^۳

۱. غیبت شیخ طوسی: ۳۳۹ و ۳۴۰ ح ۲۲۸؛ همچنین در ص ۳۳۹ ح ۲۸۷ از همین کتاب از جابر جعفری نقل شده که گفت: به حضرت امام باقر علیه السلام عرضه داشتم: فرج شما در چه زمانی خواهد بود؟ آن حضرت در پاسخ فرمودند: «هَيَّاهُ، لَا يَكُونُ قَرَجُنَا حَتَّى تُغْزِلُوا ثُمَّ تُغْزِلُوا - يَقُولُهَا ثَلَاثًا - حَتَّى يَذْهَبَ الْكَدِرُ وَيَبْقَى الصَّفْوُ؛ هیاه! فرج ما به وقوع نخواهد پیوست مگر پس از اینکه شما غریبال شوید و غریبال شوید و غریبال شوید تا هرچه ناخالصی است برود و آنچه ناب و خالص است بماند». و از حضرت امام صادق علیه السلام نیز روایت است که فرمود: «اصحاب حضرت موسی با یک نهر آب آزمایش شدند که خداوند فرموده: ﴿إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُمْ بِنَهَرٍ﴾ اصحاب قائم نیز چنین امتحان و آزمایشی خواهند داشت». (غیبت شیخ طوسی: ۴۷۲ ح ۴۹۱)، بنا بر اینکه منتظران قائم نیز از اصحاب آن حضرت محسوب شوند.

۲. شمس: ۷ و ۸.

۳. آل عمران: ۷.

بر این اساس، بدرفتاری و دنباله‌روی از متشابهات، از سوی اقلیتی که انحراف و بیماری در دل دارند، نشان از نقص در این سازمان فکری نبوده: اصالت، صلابت، حقانیت و قدرت و حکمت پدیدآورنده آن را مورد خدشه قرار نمی‌دهد. چنین است که فصل‌های مختلف هستی با تمام نقش‌ها و شکل‌های مختلفی که دارد و توسط یک نفر در یک تابلو در کنار هم قرار گرفته، دارای یک هدف و غرض مشترک است؛ پس اگر این مسیر فکری در بعضی از مراحل با خارها و شائبه‌هایی همراه شود و از جنبه فعالیت و قیام آن کاسته شده، از طبیعتی که برای آن ترسیم شده فاصله گرفته و در جان بعضی از پیروانش نیز آثار منفی به جا گذارد و همین امر موجب راه یافتن شک و تردید در دل آنها شده، و نور شریعت در دل و روحشان خاموش گردد، این همه به دلیل عدم تعقل و توازن اندیشه در خود آنها است؛ اینجا است که اندیشه در محیطی مسموم رشد می‌کند که سلامت را برده، چهره‌اش را زشت می‌نماید.

و از خطرناک‌ترین گونه‌های انحراف، انحراف فکری است، خصوصاً اگر با این توهم همراه شود که این تفکر از ژرفای جان برخاسته، یا بر اساس اصلاح دیدگاه فکری شکل گرفته است، یا اینکه امواج صوتی خود را از جانب کسانی ارسال کند که لباس دین پوشیده و ظاهر اهل علم به خود گرفته باشند و تفکر انحرافی با پوششی از

قداست آراسته شده و هرگونه تفکر مخالف با آن، با تهمتِ خارج از دین بودن آلوده گردد، و اینجا است که ناقوس انحراف به صدا درمی‌آید. البته چنین نیست که همیشه انحراف کامل باشد و ممکن است انحراف تنها در بخشی از اعتقادات پیدا شود که خدای تعالی نیز فرموده: ﴿أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ﴾؛ آیا شما به پاره‌ای از کتاب ایمان می‌آورید و به پاره‌ای کفر می‌ورزید؟^۱

چه بسا که عقیده به حضرت مهدی علیه السلام و پدیده غیبت نیز با چنین بحرانی دست به گریبان بوده و میان دو محور افراط و تفریط گرفتار آمده باشد. آنچه اینک ما در صدد آن هستیم، دست یافتن به برخی از منشأهای این بحران و چگونگی کسب مصونیت برای جلوگیری از سوء استفاده از آن است تا این عقیده در عرصه‌های دانش و فکر به شکلی قابل قبول عرضه شده و مورد تحقیر و اهانت واقع نگردد.

در تقسیم‌بندی اولیه در دو بخش به بحث می‌پردازیم:
بخش اول: تأسیس یک اصل و حاکم کردن آن در عصر حاضر.
بخش دوم: بررسی جزئیات در عرصه تصور و تصدیق.

بخش اول:

تأسیس اصل

- مقدمه: گروه‌های مختلف مردم در جوامع
- اصل احتیاط

مقدمه: گروه‌های مختلف مردم در جوامع

یک مسئله بدیهی و وجدانی این است که مردم در هر جامعه و عصر و زمانی به چند گروه تقسیم می‌شوند:

۱ - مردمان ساده‌دل که دارای افکار ساده‌ای هستند؛ آنان چندان بضاعت فکری ندارند تا در عرصه‌های اندیشه و نظر وارد شوند.

در این باره از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده است که فرمود: «النَّاسُ ثَلَاثَةٌ: عَالِمٌ رَبَّانِيٌّ، وَمُتَعَلِّمٌ عَلَى سَبِيلِ النَّجَاةِ، وَهَمَجٌ رَعَاةٌ، أَتْبَاعُ كُلِّ نَاعٍ...؛ مردم بر سه دسته‌اند: عالم ربانی و طالب علمی که راه نجات را می‌جوید و مردمی همچون مگس‌های کوچک و ناتوان که از هر فریاد کننده‌ای پیروی می‌کنند...»^۱.

۲ - مردمان احمق و نادان که به گمان خود، خوب زندگی می‌کنند؛ لذا تحرکات علمی و عملی این دسته از مردم هرگز بر اساس بنیان‌ها و روش‌های عقلی استوار نبوده؛ بلکه به روش‌های سفیهانه نزدیک‌تر است. چنین مردمی نه تنها سودی برای خویش به بار نمی‌آورند؛ بلکه

۱. خصال شیخ صدوق: ۱۸۶ ح ۲۵۷.

باعث ضرر و خسارت خود و دیگران نیز می‌شوند.

امام محمد باقر علیه السلام فرمود: «یا عَبْدَ اللَّهِ بْنِ عَطَاءٍ! قَدْ أَخَذْتَ تَفْرُشَ أُذُنِكَ لِلنُّوْكَی؛ ای عبدالله بن عطاء! به یقین گوش‌های خود را برای شنیدن سخنان احمقانه باز گذاشته‌ای».^۱

۳ - مردمانی که گرفتار جهل مرکب هستند؛ کسانی که همواره به چیزهایی یقین پیدا می‌کنند که هرگز با حقیقت و واقعیت منطبق نبوده و نیست. آنها خود را همچون عالمان و دانشمندان می‌نمایانند، در حالی که به خطا و نادانی نزدیک‌تر هستند تا واقعیت و حقیقت. آنها به هیچ وجه زیر بار نمی‌روند که مرتکب اشتباهی شده باشند؛ بلکه تکبر و نخوت، آنها را به ورطه گناه می‌کشاند که این خصیصه، لازمه جدانشدنی این گروه است؛ در نتیجه، تحرکات عملی و بیرونی آنها بر اساس همان محفوظات و باورهای ذهنی غلطی است که از روی نادانی در ذهنشان جای گرفته است.

خدای تعالی فرماید: «وَإِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ * وَإِذَا قِيلَ لَهُ اتَّقِ اللَّهَ أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ فَحَسْبُهُ جَهَنَّمُ وَلَبِئْسَ الْمِهَادُ؛ و چون برمی‌گردد، کوشش می‌کند تا در زمین فساد کند و کشت و نسل را نابود سازد و خداوند تباه‌کاری را دوست ندارد * و چون به او گفته شود: «از خدا پروا کن» نخوت، او را به گناه کشاند.

پس جهنم برای او بس است و چه بد بستری است».^۱

۴ - مردمان مستضعف [فکری]؛ کسانی که همواره در برابر واقعیت بیرونی فاسد جامعه تسلیم شده، و با هر کس که فریادی سر دهد هم‌نوا می‌شوند. اینان از هر مذهبی پیروی می‌کنند و شیوه آنان، تسلیم در برابر دیگران بدون اطلاع از حقیقت عقیده آنان است.

خدای تعالی فرماید: «وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ نُؤْمِنَ بِهَذَا الْقُرْآنِ وَلَا بِالَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الظَّالِمُونَ مَوْقُوفُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ يَرْجِعُ بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ الْقَوْلَ يَقُولُ الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لَوْلَا أَنْتُمْ لَكُنَّا مُؤْمِنِينَ * قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لِلَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا أَنْحَنُ صَدَدْنَاكُمْ عَنِ الْهُدَىٰ بَعْدَ إِذْ جَاءَكُمْ بَلْ كُنْتُمْ مُجْرِمِينَ * وَقَالَ الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا بَلْ مَكْرُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ إِذْ تَأْمُرُونَنَا أَنْ نَكْفُرَ بِاللَّهِ وَنَجْعَلَ لَهُ أَنْدَاداً وَأَسْرُوا النَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ وَجَعَلْنَا الْأَغْلَالَ فِي أَعْنَاقِ الَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ يُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ؛ وکسانی که کافر شدند گفتند: «نه به این قرآن و نه به آن [توراتی] که پیش از آن است هرگز ایمان نخواهیم آورد» وای کاش بیدادگران را هنگامی که در پیشگاه پروردگارشان بازداشت شده‌اند، می‌دیدى. [که چگونه] برخی از آنان با برخی [دیگر جدل و] گفتگو می‌کنند؛ کسانی که زیر دست بودند به کسانی که [ریاست و] برتری داشتند می‌گویند: «اگر شما نبودید قطعاً ما مؤمن بودیم». * کسانی که [ریاست و]

برتری داشتند به کسانی که زیر دست بودند می‌گویند: «مگر ما بودیم که شما را از هدایت پس از اینکه به سوی شما آمد- بازداشتیم؟ نه؛ بلکه خودتان گناه‌کار بودید» * آنان که زیر دست بودند به کسانی که [ریاست و] برتری داشتند می‌گویند: «[نه،] بلکه نیرنگ شب و روز [شما بود] آنگاه که ما را وادار می‌کردید به خدا کافر شویم و برای او همتیانی قرار دهیم». و هنگامی که عذاب را ببینند پشیمانی خود را آشکار کنند. و در گردن‌های کسانی که کافر شدند غل‌ها می‌نهم؛ آیا جز به سزای آنچه انجام دادند می‌رسند؟»^۱

۵- مردمان متعصب که کورکورانه تقلید می‌کنند؛ اینها مطیع و پیرو تعصب و ارادت کورکورانه خود به دیگران هستند که نتیجه این کار، تقلید و ترویج افکار، ذوب شدن در آنها و بندگی کامل از بزرگان آنها است. اعم از اینکه منشأ این تقلید، تعصب خانوادگی یا تعصبات قومی، قبیله‌ای، جناحی و امثال اینها باشد.

در این باره از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده است که فرمود: «أَلَا فَالْحَذَرَ الْحَذَرَ مِنْ طَاعَةِ سَادَاتِكُمْ وَكِبَرَائِكُمُ الَّذِينَ تَكْبَرُوا عَنْ حَسَبِهِمْ وَتَرَفُّعُوا فَوْقَ نَسَبِهِمْ وَأَلْقَوْا الْهَجِيئَةَ عَلَى رَبِّهِمْ وَجَا حَذُوا اللَّهَ عَلَى مَا صَنَعَ بِهِمْ...؛ بترسید بترسید از فرمانبری مهتران و بزرگانتان که از شرف و جاه خود [که در بین مردم یافته بودند] گردن‌کشی کردند و بالاتر از نسب

خویش (خانواده‌ای که در آن به وجود آمده‌اند) سرفرازی نمودند و چیزی که [به گمان خودشان] ناپسند و زشت آمد به پروردگارشان نسبت دادند و احسان خداوند نسبت به خود را انکار کردند...».

۶- مردمانی معاند و لجوج که هشدار و بیم در آنها اثر نکند؛ لذا این مردم کاری جز مخالفت با نظر دیگران ندارند و مقصود آنان هرگز کشف حقیقت نبوده؛ بلکه از پیش گرفتن این راه، سودی جز ابراز وجود و استفاده از قاعدهٔ "مخالفت کن تا مشهور شوی" ندارند.

خدای تعالی فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ ءَأَنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ﴾ در حقیقت کسانی که کفر ورزیدند چه بیمشان دهی و چه بیمشان ندهی-برایشان یکسان است؛ آنها نخواهند گروید.^۱

۷- مردمان مادی و شهوت پرست و دنیا طلب که هیچ هدف و غرضی جز منافع حیوانی دنیوی ندارند و آمادگی دارند تا برای رسیدن به این هدف، هر راهی را بپیمایند؛ لذا هیچ معیار و ارزشی بر کارشان حاکم نبوده و هیچ ملاک و مقیاسی آنها را محدود نمی‌کند. چنین است که مکتب منفعت طلبی امروزه از پایگاه ادراکی و فکری شده؛ بلکه سردمداران این مکتب کمترین حیایی در عرضه و تبلیغ آن نداشته، و صد البته آنچه در عرصه ارزش‌ها عرضه کرده‌اند، به مراتب بدتر از این است.

در همین رابطه از رسول خدا ﷺ نقل شده است که فرمود: «لَيُغْشِيَنَّ أُمَّتِي مِنْ بَعْدِي فِتْنٌ كَقَطْعِ اللَّيْلِ الْمُظْلَمِ، يَصْبَحُ الرَّجُلُ فِيهَا مُؤْمِنًا وَيُمْسِي كَافِرًا، وَيُمْسِي مُؤْمِنًا وَيَصْبَحُ كَافِرًا؛ يَبِيعُ أَقْوَامٌ دِينَهُمْ بِعَرَضٍ مِنَ الدُّنْيَا قَلِيلٍ؛ أَمْتُ مَرَاپِسٍ مِنْ فِتْنَةٍ هَآئِي فَرَا خَوَآءُ كَرَفْتِ كَهَمْچُونِ پَارِهَآئِ شَبِّ تَارِ اسْتِ كَهْ دَرِ آن، مَرْدِی صَبَحِ مُؤْمِنِ اسْتِ وَشَبِّ كَافِر، یَا شَبِّ مُؤْمِنِ اسْتِ وَصَبَحِ كَافِر. مَرْدَمَانِی خَوَآءُ آءِدْ كَهْ دَیْنِ خُوءِ رَا بَهْ مَتَاعِ اءْدَكِی اَز دَنْیَا مِی فَرْوَشَنْد.»^۱

خدای متعال نیز فرموده است: «وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ * وَقَالُوا نَحْنُ أَكْثَرُ أَمْوَالًا وَأَوْلَادًا وَمَا نَحْنُ بِمُعَذِّبِينَ؛ وَ[مَا] دَرِ هِیچِ شَهْرِی هَشْدَارِ دَهْنْدَه‌آیِ نَفْرَسْتَا دِیْمِ جَزِ آنْ كَهْ خُوءِشِ كُذْرَانَانِ آنْهَا كُفْتَنْد: «مَا بَهْ آنْچَهْ شَمَا بَدَانِ فَرْسْتَا دَه شْدَه‌آیدِ كَافِرِیْمِ» * وَكُفْتَنْد: «مَا دَارَا یِی وَفَرْزَنْدَانْمَانِ اَزِ هَمَهْ بَیْشْتَرِ اسْتِ وَمَا عَذَابِ نَخَوَآهَیْمِ شَدْ.»^۲

۸ - مردمان تک رو که به دنبال غلبه فکری بر دیگران و به حاشیه راندن و ابطال نظرات آنها هستند؛ آنها به کسی مجال سخن نمی‌دهند و راه مناظره و مباحثه علمی را می‌بندند و خود را مالک همه چیز می‌دانند، حتی مالک فکر دیگران؛ بلکه سعی دارند جزئیات فکر دیگران و اینکه آنان چگونه باید فکر کنند را خود بسازند و آنان را ملزم می‌دارند که از

حد و مرز خود ساخته آنان فراتر نروند.

خدای تعالی در این باره فرماید: ﴿قَالَ رَبِّ إِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي لَيْلًا وَنَهَارًا * فَلَمْ يَزِدْهُمْ دُعَائِي إِلَّا فِرَارًا * وَإِنِّي كُلَّمَا دَعَوْتُهُمْ لِتَغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوا أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ وَاسْتَغْشَوْا ثِيَابَهُمْ وَأَصْرُوا وَاسْتَكْبَرُوا اسْتِكْبَارًا﴾ نوح گفت: «پروردگارا، من قوم خود را شب و روز دعوت کردم * و دعوت من جز بر گریزشان نیفزود * و من هر بار که ایشان را دعوت کردم تا ایشان را بیامرزی انگشتانشان را در گوش‌هایشان کردند و ردای خویشان بر سر کشیدند و اصرار کردند و هرچه بیشتر بر کبر خود افزودند...»^۱.

۹- مردم دور و منافق؛ کسانی که همواره از معیارهای دوگانه پیروی می‌کنند، در نتیجه سخن آنان غیر از واقعیتشان بوده، آنچه در دل و ضمیر دارند، غیر از چیزی است که در ظاهر و به زبان ابراز می‌کنند. خداوند عز و جل فرماید: ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ﴾ و برخی از مردم می‌گویند: «ما به خدا و روز بازپسین ایمان آورده‌ایم» ولی گروندگان [راستین] نیستند^۲ و فرموده: ﴿مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْقَدَ نَارًا فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَتَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ﴾ مثل آنان همچون مثل کسانی است که آتشی برافروختند و چون پیرامون آنان را روشنایی داد خدا نورشان را برد

و در میان تاریکی‌هایی که نمی‌بینند رهایشان کرد.^۱

۱۰ - مردمان سرگردان که به هیچ سویی گرایش ندارند؛ و از آنها به مردمان مذبذب تعبیر می‌شود که هر روز در اردوگاهی صف می‌کشند و هرگز راه مشخصی ندارند، چه رسد به اینکه بتوان برای مسیرشان ابتدا یا انتهای معینی یافت. بر همین اساس در پیروی آنان از دیگران نیز ملاک و معیار مشخصی وجود ندارد. آنان با نور دانش روشن نبوده و بر اساس شیوه معینی مشی نمی‌کنند. پس هر چه جلوتر می‌روند، گمراه‌تر می‌شوند.

خدای تعالی در این باره فرماید: ﴿مُذَبِّذِينَ بَيْنَ ذَلِكَ لَا إِلَىٰ هَؤُلَاءِ وَلَا إِلَىٰ هَؤُلَاءِ﴾؛ میان آن [دو گروه] دودلند، نه با آنانند و نه با اینان.^۲

۱۱ - طرفداران ژرف‌اندیشی افراطی و بی‌فایده؛ کسانی که جز فکر و اندیشه هم و غم دیگری ندارند، آنان برای رسیدن به واقعیت به اندیشه نمی‌پردازند؛ بلکه فکر و اندیشه را صرفاً برای فکر و اندیشه می‌خواهند. تمام همت این دسته از مردم، عناوین و اصطلاحات است؛ نه حقیقت و واقعیت آنچه تحت این عناوین است. آنها در پیش خود، فرضیه‌های علمی اختراع می‌کنند که به وهم و خیال نزدیک‌تر است تا حقیقت و واقعیت؛ بنابراین، مقصود این دسته از مردم بیان راه کار و حل مشکلات نبوده؛ بلکه تنها در صدد افزودن بر تئوری‌ها

و فرضیه‌های گوناگون و زیاده روی در بیان اندیشه‌های برآمده از ذهن‌های سرد و بی‌روح است.

در شرح اسماء الحسنی نوشته حاج ملا هادی سبزواری آمده است:
«انحراف قوّه درّا که در دو جانب افراط و تفریط صورت می‌گیرد که جریزه و بلاهت نام دارد و حالت میانه و اعتدال در این قوّه حکمت است».^۱

در اسفار نیز آمده است:

«از کامل‌ترین حالت‌های شیطانی نفس، این است که نفس به صورت مکار، حيله گر، دغل باز، دروغ‌گو بوده، همه چیز را به خلاف آن‌گونه که هست جلوه داده، شأن او تدلیس و تلبیس است که مقدمات باطل را به صورت حق جلوه داده و دروغ‌های واهی را به شمایل صدق و راستی نمایانده همواره شیفته مکر و حيله و وسوسه، وعده‌های دروغین و آرزوهای باطل است، چنان‌که خدای تعالی در توصیف شیطان فرموده است: ﴿يَعِدُّهُمْ وَيُمْنِيهِمْ وَمَا يَعِدُّهُمْ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا﴾؛ شیطان به آنها وعده می‌دهد و ایشان را در آرزوها می‌افکند و جز فریب به آنان وعده نمی‌دهد».^۲

۱۲ - سوفسطائیان که به وجود واقعی و پایدار اعتقاد ندارند؛ و به اعتقاد

۲. نساء: ۱۲۰.

۱. شرح الاسماء الحسنی: ۶۸/۱.

۳. اسفار: ۱۸۵/۳.

آنان، حقیقت متغیّر است و هیچ واقعیت و حقیقتی و هیچ امر صحیح ثابتی وجود ندارد؛ بنابراین، واقعیت در نزد آنان واقعیتی ندارد. لذا کسی که برای وجود خود حقیقت و واقعیتی قائل نباشد، برای فکر و اندیشه خود نیز به طریق اولی حقیقت و واقعیتی قائل نیست و همه اینها را وهم و خیال و سایه و اعتبار می‌داند.

علامه مجلسی در این باره سخن زیر را از شیخ الرئیس ابوعلی سینا نقل کرده است:

«... زیرا اگر ما بپذیریم که ممکن است انسان با اشکال و صورت‌هایی در خارج ارتباط برقرار کند، آنها را ببیند صدایشان را بشنود و با آنها سخن بگوید که صد البته وجود خارجی هم نداشته باشند، باید بپذیریم همه چیزهایی که می‌بینیم و می‌شنویم از چهره‌های مردم و کوه‌ها و دریاها و صدای رعد، هیچ کدام وجود خارجی نداشته؛ بلکه همه و همه خیالات محض و تصاویر رسم شده در حسن مشترک است. و آشکار است که چنین اعتقادی، سفسطه محض است.»^۱

۱۳- گروه بردگان فکری که کمال خود را در این می‌دانند که خادم و بنده دیگران باشند؛ آنها در نوع خود از بدترین مردمان هستند؛ چرا که نیروی

محرّ که و انگیزه آنها در کارهای خارجی، عبودیت و پیروی از دیگران است و در واقع اینها آتش گیره و هیزم و سوخت برای آتش دیگرانند.

خدای تعالی فرماید: ﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَىٰ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَإِلَىٰ الرَّسُولِ قَالُوا حَسْبُنَا مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوَلَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ﴾ وچون به آنان گفته شود: «به سوی آنچه خدا نازل کرده و به سوی پیامبر [ش] بیایید»، می‌گویند: «آنچه پدران خود را بر آن یافته‌ایم ما را بس است» آیا هرچند پدرانشان چیزی نمی‌دانسته و هدایت نیافته بودند؟^۱

۱۴- گروه مؤمنان؛ مردمی که از مسیر فکری و عملی منظم، هدف‌های مشخص، رویه از پیش ترسیم شده برخوردارند و از جهان حسّ و مادّیت فراتر بوده، در افقی گسترده و منزلگاهی طبیعی زیسته، رایحه دل‌انگیز رسالت‌های پیامبران و شایستگان و آزادگان را استشمام کرده، دانش و اندیشه را مورد احترام قرار داده، اهل آن را گرامی داشته و به آن عمل می‌کنند و در پیمودن این راه جدّیت به خرج داده، همه مرزهای مقرر و فاصله‌ها و حجاب‌های مانع از دست یافتن به خیر مورد نظر را پشت سر می‌گذارند.

خداوند متعال فرماید: ﴿الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ * وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ * أُولَٰئِكَ عَلَىٰ هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾

آنان که به غیب ایمان می آورند و نماز را به پا می دارند و از آنچه به ایشان داده ایم انفاق می کنند * و آنان که بدانچه بر تو نازل شده و به آنچه پیش از تو نازل شده است ایمان می آورند و به آخرت یقین دارند * آنها هستند که از هدایتی از جانب پروردگارشان برخوردارند و آنها همان رستگارانند.^۱

وجود این گروه های مختلف در میان جوامع، امری است که به حکم وجدان و فطرت آن را می یابیم و کسی در آن اختلاف ندارد. مگر اینکه ملاک را مطابقت با ارزش های آرمانی قرار دهیم تا عواطف امت و جامعه خود را جریحه دار نکرده باشیم؛ اما ما می خواهیم واقع بین باشیم و در زمینه فرهنگ مهدویت در حدّ توان، علاج واقعه را قبل از وقوع بکنیم و از طریق حراست از مرزهای عقیدتی و سدّ راه های انحرافی و ایجاد راه برای فهم صحیح انحرافات که اصلاح آنها ممکن است، چاره کنیم.

البته این کار محتاج دو چیز است:

اول: قبول این نکته که همه این گروه های مختلف با همه این اشکال در جامعه وجود دارد.

دوم: تعیین و تأسیس یک اصل و مرجع که در وقت پیدا نشدن راه حل و پاسخ مناسب و درمان شفا بخش، بتوان به آن رجوع کرد.

چون یک پزشک برای موفقیت، قبل از اقدام به تشخیص بیماری

بخش اول: تأسیس اصل □ / ۳۷

و معالجه آن، باید به این نکته اعتراف کند که جامعه او دارای میکروب بوده و با آن زندگی می‌کند.

از مولای ما حضرت حجت - عجل الله فرجه - نقل است که فرمود: «قَدْ أَذَانَا جُهَلَاءُ الشَّيْعَةِ وَحُمَقَائِهِمْ، وَمَنْ دِينُهُ جَنَاحُ الْبَعُوضَةِ أَرْجَحُ مِنْهُ؛ نَادَانَهَا وَجَاهِلَانِ شِيعَةٍ وَكِسَانِي كَيْ دِينَشَانِ از بال پشه‌ای کمتر است، ما را به سختی آزار می‌دهند».^۱

اصل احتیاط

پس از قبول این مقدمه وجدانی - وجود این گروه‌ها در جوامع - و پذیرش این نکته که ما در مرحله فتنه و آزمایش قرار داریم، و بعد از ملاحظه تاریخ و اذعان به سقوط و ناکامی بسیاری از مردم در امتحان، به ناچار باید اعتراف کنیم که کار بسیار سخت است و نیازمند به تلاش فراوان برای فهم و برخورداری از ذوق سلیم است؛ چرا که کار دنیا اقیانوس پهناوری است که هر شناگری توان پیمودن آن را نداشته و هدف دشواری است که هر تیراندازی قادر به هدف قرار دادن آن نیست.

در روایتی طولانی از حضرت امام موسی بن جعفر علیه السلام خطاب به هشام رضی الله عنه آمده: «إِنَّ لُقْمَانَ قَالَ لِابْنِهِ: «تَوَاضَعْ لِلْحَقِّ تَكُنْ أَعْقَلَ النَّاسِ، وَإِنَّ

۱. احتجاج: ۲/ ۲۸۹؛ بحار الأنوار: ۲۵/ ۲۶۷ باب ۱۰ ح ۹.

الْكَيْسَ لَدَى الْحَقِّ يَسِيرُ؛ يَا بُنَيَّ إِنَّ الدُّنْيَا بَحْرٌ عَمِيقٌ قَدْ غَرِقَ فِيهَا عَالَمٌ كَثِيرٌ، فَلْتَكُنْ سَفِينَتَكَ فِيهَا تَقْوَى اللَّهَ وَحَشَوُهَا الْإِيمَانَ وَشِرَاعُهَا التَّوَكُّلَ وَقِيمُهَا الْعَقْلَ وَدَلِيلُهَا الْعِلْمَ وَسُكَّانُهَا الصَّبْرُ؛ لقمان به پسرش گفت: «پسرِ کَم! در برابر حق سر تسلیم فرود بیاور تا عاقل‌ترین مردم باشی، و چه اندکند اشخاص زیرکی که در مواجهه با حق، راه عقل را در پیش می‌گیرند. پسرِ م! بدان که دنیا دریایی عمیق است که مردم بسیاری در آن غرق شده‌اند، پس باید که کشتی تو در این دریا، پرهیز از خدای متعال باشد، توشه این کشتی ایمان، بادبان آن توکل، ناخدای آن عقل، راهنمای آن دانش و سگان آن صبر است.»^۱

همچنین روشن شد که هر فرد از افراد جامعه، دانسته یا نادانسته به ناچار می‌بایست در یکی از این گروه‌هایی که بیان کردیم داخل باشد و چه بسا که یک نفر هم زمان در بیش از یک گروه طبقه بندی شود؛ چه از روی قصد باشد یا نباشد؛ چرا که انسان ناگزیر از حرکت و سیر است و هر حرکتی به ناچار باید هدف و غایتی داشته باشد، حتی اگر این هدف، سنت‌ها، عرفیات، دنباله‌روی از شهوت‌ها و حرکت به سوی آنچه با طبیعت مادی بشر سازگار است باشد.

حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) در نامه‌ای که به عثمان بن حنیف، استاندار خود در بصره نوشته و او را از شرکت در مجلس مهمانی

گروهی از مردم بصره نکوهش فرموده، می نویسد: «فَانْظُرْ إِلَى مَا تَقْضُمُهُ مِنْ هَذَا الْمَقْضَمِ فَمَا اشْتَبَهَ عَلَيْكَ عِلْمُهُ فَالْفِظَةُ وَمَا أَتَقَنَّتَ بِطِيبِ وَجْهِهِ فَتَلَّ مِنْهُ أَلَا وَإِنَّ لِكُلِّ مَأْمُومٍ إِمَامًا يَقْتَدِي بِهِ وَيَسْتَضِيءُ بِنُورِ عِلْمِهِ. أَلَا وَإِنَّ إِمَامَكُمْ قَدْ اكْتَفَى مِنْ دُنْيَاهُ بِطَمَرِيَّةٍ وَمِنْ طُعْمِهِ بِقُرْصِيَّةٍ أَلَا وَإِنَّكُمْ لَا تَقْدِرُونَ عَلَى ذَلِكَ وَلَكِنْ أَعْيُنُونِي بِوَرَعٍ وَاجْتِهَادٍ وَعِفَّةٍ وَسَدَادٍ؛ پس نظر کن به آنچه از این خوردنی بر آن دندان می نهی و چیزی را که دانش آن بر تو آشکار نیست (نمی دانی حلال است یا حرام) بیفکن و آنچه را که به پاکی راه های به دست آوردن آن یقین داری بخور. آگاه باش! هر پیروی کننده ای را پیشوایی است که از او پیروی کرده و به نور دانش او روشنی می جوید. بدان که پیشوای شما از دنیای خود به دو کهنه جامه و از خوراکش به دو قرص نان اکتفا کرده است؛ البته شما توان چنین رفتاری را ندارید؛ ولی مرا با پرهیزکاری و کوشش و پاک دامنی و درست کاری یاری کنید».^۱

لذا ما برای رسیدن به هدف ناچار هستیم برای خود یک ایدئولوژی و مکتب فکری با دیدگاهی روشن نسبت به هستی انتخاب کنیم که قابل بررسی بوده و بتوان آن را با سایر مکاتب فکری مشابه مقایسه کرد. همچنین ناچار هستیم برای خود یک رهبر فکری و روحی انتخاب کنیم تا به لحاظ آرمان و عمل، راه را برای ما ترسیم نموده، سلامت آن راه را تأمین کرده، و رسیدن به انتهای راه را که همان هدف والا

و خوشبختی است، تضمین کند. روندهٔ راه هم باید همواره به آن هدف والا چشم داشته و اگرچه افق دیدش چندان دور نگر نیست، انتهای راه را از نظر دور ندارد.

و چاره‌ای نداریم مگر اینکه برای تعیین مکتب فکری و انتخاب رهبر، اصل و ضابطه‌ای برای خود برگزینیم؛ آیا اصل، احتیاط است یا آزادی عمل و قبول بی قید و شرط؟

حق این است که: اصل، آسان تسلیم نشدن در برابر هر مکتب فکری است. اصل، عدم تسامح و عدم انقیاد است. اصل این است که باید در این زمینه تحقیق و تفحص کرد و با دقت و امتحان کافی، دست به انتخاب زد. اصل این است که باید کمی توقف کرد تا بتوان در این فاصله، اندکی اندیشید و تأمل کرد. اصل، تفکر و یادگیری و حفظ خویشتن است. بنابراین، اصل احتیاط است نه قبول بی قید و شرط، تسامح و تساهل، سادگی، اطمینان کردن به هر دعوت کننده، شتاب زدگی، دست کم گرفتن خود و ذوب شدن سریع.

بر اساس این اصل، برای انسان شایسته نیست خود را در برابر بهایی اندک و حقیر بفروشد؛ فقر فکری یک متفکر نیز ممکن است یا به جهت سست بودن دلیل باشد یا به علت ضعف و بی ارزش بودن داده‌ها و یا به سبب موهوم بودن خود ایده.

از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده که فرمود: «كُنْ فِي الْفِتْنَةِ

كَابُنِ اللَّبُونِ لَا ظَهْرٌ فَيَرْكَبَ وَلَا ضَرْعٌ فَيُحْلَبَ؛ در زمان تباه‌کاری مانند ابن لبون (بچه شتر نر دوساله) باش که نه پشته‌ی [استوار] دارد تا بر آن سوار شوند و نه پستانی که از آن شیر بدوشند».^۱

پس نه تماشاگر بودن، دخالت نکردن، خودداری و دوری از درگیری، فایده و سودی خواهد داشت، نه طلب حرکت و فکر خالی از دیدگاه هستی‌شناسانه و به دور از فلسفه و فلسفه‌گرایی و اکتفا به دیدگاه سطحی و بدون پیچیدگی.

موضوع مورد بحث ما مثل یک شمشیر دو دم است؛ چون از اموری متنافی با یکدیگر پیروی می‌کند و مجالی برای تماشاگر بودن و بی‌اعتنایی کردن نمی‌گذارد؛ چرا که پیشتر گفتیم، هر حرکت و گامی ناگزیر از یک موتور محرک و سوخت برای حرکت رو به جلو است که این موتور، متشکل از مجموعه‌ای از امور فکری، هستی‌شناسی و حالات روحی روانی است؛ این مجموعه ترکیبی را آمیخته از شیفتگی و خواستن زندگی و اشکال مختلف آن از خوراک و پوشاک و نوع روابط اجتماعی و بلکه فردی می‌آفریند و در نتیجه راه‌گزینی از انتخاب یک رهبر روحی و فکری نیست و این انتخاب به ناچار بایستی مطابق با معیارهای خاص و معینی باشد؛ بلکه لازم است آن رهبر در مرحله اولیه مورد امتحان و آزمایش نیز قرار بگیرد و این

آزمایش هم باید فرا گیر باشد. منظور ما از اصالتِ تحقیق و تفحص همین است.

علاوه بر اینکه عقل وجدانی، ما را به حاکم قرار دادن این اصل فرا می خواند و عقلا کسی را که بدون دانش و معرفت در یک وادی مجهول گام بردارد، مورد نکوهش و ملامت قرار می دهند.

آیات قرآن مجید نیز ما را به این اصل راهنمایی می کند، آنجا که فرماید: «وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ؛ و خود را با دست خود به هلاکت نیفکنید».^۱ و فرماید: «فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ؛ و هرگاه در چیزی نزاع داشتید آن را به خدا و پیامبر بازگردانید».^۲

و سخن پیامبر اکرم ﷺ که فرمود: «حَلَالٌ بَيْنَ، وَحَرَامٌ بَيْنَ، وَبَيْنَهُمَا شُبُهَاتٌ لَا يَعْلَمُهَا كَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ، فَمَنْ اتَّقَى الشُّبُهَاتِ فَقَدْ اسْتَبْرَأَ لِدِينِهِ وَعَرْضِهِ، وَمَنْ وَقَعَ فِي الشُّبُهَاتِ وَقَعَ فِي الْحَرَامِ، كَالرَّاعِي حَوْلَ الْحِمَى يُوشِكُ أَنْ يَقَعَ فِيهِ. أَلَا وَإِنَّ لِكُلِّ مَلِكٍ حِمًى، وَإِنَّ حِمَى اللَّهِ مَحَارِمُهُ؛ اموری آشکارا حلال و اموری آشکارا حرام است؛ اما اموری هم هست که مورد شبهه است و بسیاری از مردم حکم آنها را نمی دانند. پس هر کس که از ارتکاب امور شبهه ناک و مشکوک بپرهیزد دین و آبروی خود را مصون داشته و هر کس به انجام کارهای شبهه ناک مبادرت کند، مرتکب حرام نیز خواهد شد، مانند چوپانی که گوسفندانش را در حریم چراگاه پادشاه

بخش اول: تأسیس اصل □ / ۴۳

بچراند، که دیری نخواهد پایید گله وارد منطقه ممنوعه خواهد شد. بدانید هر پادشاهی برای خود حریمی دارد و حریم خدای تعالی کارهایی است که آنها را حرام دانسته است.^۱ و مراد آن حضرت از پرهیز از کارهای شبهه‌ناک، این است که در هر حال تحقیق و تفحص را مبنای کار قرار بدهد.

همچنین این سخن که از حضرت امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: «لَا يَسْعُكُمْ فِيمَا يَنْزِلُ بِكُمْ مِمَّا لَا تَعْلَمُونَ إِلَّا الْكَفَّ عَنْهُ وَالتَّثَبُّتُ وَالرَّدُّ إِلَى أَيْمَةِ الْهُدَى حَتَّى يَحْمِلُوكُمْ عَلَى الْقَصْدِ وَيَجْلُو عَنْكُمْ فِيهِ الْعَمَى، وَيُعْرِفُوكُمْ فِيهِ الْحَقُّ؛ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾؛ در مسائلی که برای شما پیش می‌آید و حکم مربوط به آن را نمی‌دانید، چاره‌ای جز دست نگه داشتن و تحقیق و پرسیدن از ائمه هدی ندارید تا مگر آنها شما را به راه درست سوق داده، چشم بصیرتتان را بینا ساخته حق را در آن واقع به شما بشناسانند که خدای تعالی فرموده است: ﴿پس اگر نمی‌دانید از پژوهندگان کتاب‌های آسمانی جویا شوید﴾.^۲»^۳

بنابراین، در انتخاب رهبر فکری و خط مشی فکری اصل سلامت جاری نیست، به خصوص اینکه آن فکر فراگیر بوده و همه حرکات و سکنات انسان در همه زمان‌ها، حتی بعد از این جهان را نیز دربر بگیرد و چون این محتمل بسیار قوی است، احتیاط شدیدی را طلب می‌کند.

۲. نحل: ۴۳.

۱. عوالی اللئالی: ۱/ ۸۹ ح ۲۴.

۳. کافی: ۱/ ۵۰ ح ۱۰.

اما روایاتی که درباره حمل بر صحت کردن عمل برادر مسلمان وارد شده، مانند این سخن حضرت امام صادق علیه السلام که فرمود: «قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام فِي كَلَامٍ لَهُ: ضَعْ أَمْرَ أَخِيكَ عَلَى أَحْسَنِهِ حَتَّى يَأْتِيكَ مَا يَغْلِبُكَ مِنْهُ، وَلَا تَظُنَّ بِكَلِمَةٍ خَرَجْتَ مِنْ أَخِيكَ سُوءاً وَأَنْتَ تَجِدُ لَهُ فِي الْخَيْرِ مَحْمِلاً؛ حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در سخنی فرمودند: کار برادر خود را به بهترین وجه حمل کن تا هنگامی که دلیل قاطعی پیدا شود و تو را از آن نظر برگرداند. و تا جایی که می توانی سخن برادرت را به خیر و نیکی حمل کنی هرگز به سخنی که از دهان او بیرون می آید گمان بد مبر». ^۱

و دیگر روایاتی که با این مضمون وارد شده، در مقام ترسیم نمودار زندگی مسالمت آمیز و برادرانه صادر شده است، نه به عنوان انتخاب رهبر و الگو برای پیروی. بر این اساس، هرکس باید امام، اسوه و میزانی داشته باشد تا رفتار خود را بر اساس نظرات او تنظیم کند. و به همین دلیل است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است: «مَنْ هَجَمَ عَلَى أَمْرٍ بِغَيْرِ عِلْمٍ جَدَعَ أَنْفَ نَفْسِهِ؛ هرکس بدون علم و آگاهی خود را وارد در کاری کند، بینی خود را به دست خود خرد کرده است». ^۲

در یکی از خطبه های حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نیز آمده است: «وَأِنَّمَا سُمِّيَتْ الشُّبْهَةُ شُبْهَةً لِأَنَّهَا تُشَبُّهُ الْحَقَّ فَأَمَّا أَوْلِيَاءُ اللَّهِ فَضِيَائُهُمْ فِيهَا الْيَقِينُ وَدَلِيلُهُمْ سَمْتُ الْهُدَى. وَأَمَّا أَعْدَاءُ اللَّهِ فَدُعَاؤُهُمْ فِيهَا الضَّلَالُ وَدَلِيلُهُمْ

۱. کافی: ۳۶۲/۲ باب التهمة و سوء الظن ح ۳. ۲. کافی: ۲۶/۱ و ۲۷ کتاب العقل و الجهل ح ۲۹.

الْعَمَىٰ فَمَا يَنْجُو مِنَ الْمَوْتِ مَنْ خَافَهُ وَلَا يُعْطَى الْبَقَاءَ مَنْ أَحَبَّهُ؛ شبهه از این جهت شبهه نامیده شده که شبیه و مانند حق است؛ پس روشنائی دوستان خدا در برابر شبهه، ایمان و اعتقاد ایشان است و راهشان راه هدایت و درستکاری است و اما دشمنان خدا را ضلالت و گمراهی شان به سوی فتنه فرا می خواند و راهنماییشان کوری [دل] و سرگردانی است، پس کسی را که از مرگ بیم و هراس دارد، نیز از مرگ گریزی نیست و حیات باقی نیز به کسی داده نخواهد شد، هرچند به آن علاقه مند باشد»^۱.

و نیز از آن حضرت علیه السلام است که فرمود: «أَلَا فَالْحَذَرَ الْحَذَرَ مِنْ طَاعَةِ سَادَاتِكُمْ وَكِبْرَائِكُمُ الَّذِينَ تَكْبَرُوا عَنْ حَسَبِهِمْ وَتَرْفَعُوا فَوْقَ نَسَبِهِمْ وَالْقَوَا الْهَبِیْنَةَ عَلَى رَبِّهِمْ وَجَا حَدُّوا اللَّهَ عَلَى مَا صَنَعَ بِهِمْ مُكَابَرَةً لِقَضَائِهِ وَمُغَالَبَةً لِأَلَانِهِ، فَإِنَّهُمْ قَوَاعِدُ أَسَاسِ الْعَصَبِيَّةِ وَدَعَائِمُ أَرْكَانِ الْفِتْنَةِ وَسُيُوفُ اعْتِرَازِ الْجَاهِلِيَّةِ، فَاتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تَكُونُوا لِنِعْمِهِ عَلَيْكُمْ أَضْدَاداً وَلَا لِفَضْلِهِ عِنْدَكُمْ حُسَاداً، وَلَا تُطِيعُوا الْأَدْعِيَاءَ الَّذِينَ شَرِبْتُمْ بِصَفْوِكُمْ كَدْرَهُمْ وَخَلَطْتُمْ بِصِحَّتِكُمْ مَرَضَهُمْ وَأَدْخَلْتُمْ فِي حَقِّكُمْ بَاطِلَهُمْ وَهُمْ أَسَاسُ الْفُسُوقِ وَأَحْلَاسُ الْعُقُوقِ اتَّخَذَهُمْ إِبْلِيسُ مَطَايَا ضَلَالٍ وَجُنْداً بِهِمْ يَصُولُ عَلَى النَّاسِ وَتَرَاجِمَةً يَنْطِقُ عَلَى أَلْسِنَتِهِمْ اسْتِرَاقاً لِعُقُولِكُمْ وَدُخُولاً فِي عُيُونِكُمْ وَنَفْساً فِي أَسْمَاعِكُمْ فَجَعَلَكُمْ مَرْمِي نَبْلِهِ وَمَوْطِئَ قَدَمِهِ وَمَأْخَذَ يَدِهِ؛ آگاه باشید، زنهار! زنهار! از پیروی و فرمان بری سران و بزرگانتان؛ آنان که به اصل و حسب

خود می‌نازند و خود را بالاتر از آنچه که هستند می‌پندارند و کارهای نادرست را به خدا نسبت می‌دهند و نعمت‌های گسترده خدا را انکار می‌کنند تا با خواسته‌های پروردگار مبارزه کنند و نعمت‌های او را نادیده انگارند. آنان شالوده تعصب جاهلی و ستون‌های فتنه و شمشیرهای عصبیت جاهلیت هستند.

پس، از خدا پروا کنید و با نعمت‌های خدادادی درگیر نشوید و به فضل و بخشش او حسادت نورزید و از فرومایگان اطاعت نکنید؛ آنان که [باطن] تیره‌شان را با [سادگی و] صفای خود پذیرفتید و بیماری‌شان را با سلامت خود درهم آمیختید و باطل‌شان را با حق خویش مخلوط کردید؛ در حالی که ایشان ریشه همه فسق‌ها و انحرافات و همراه انواع گناهانند. شیطان آنها را برای گمراه کردن مردم مرکب‌هایی رام قرار داده و از آنان لشکری برای هجوم به مردم ساخته و برای دزدیدن عقل‌ها و داخل شدن در چشم‌ها و گوش‌های شما آنان را سخنگوی خود برگزید تا شما را هدف تیرهای خویش و پایمال قدم‌های خود و دستاویز و سوسه‌های خود گرداند.^۱

همچنین از آن حضرت روایت شده: «أَلَا وَإِنَّ أَخُوفَ الْفِتَنِ عِنْدِي عَلَيْكُمْ فِتْنَةُ بَنِي أُمِّيَّةَ؛ آگاه باشید، همانا ترسناک‌ترین فتنه‌ها در نظر من برای شما فتنه بنی‌امیه است».^۲

و ظاهراً مراد از فتنه بنی‌امیه، ویژگی‌های این فتنه بوده که ممکن

۱. نهج البلاغه: ۱۴۲/۲ و ۱۴۳ خطبه ۱۹۲ (معروف به قاصعه).

۲. نهج البلاغه: ۱۸۳/۱ خطبه ۹۳.

است در هر عصر و زمانی پیش بیاید و شامل فتنه بنی عباس هم می شود. البته ممکن است کسی بگوید: بسیاری از مردم دارای چنین تصور و دیدگاهی نیستند، پس نیازی نیست که خود را به زحمت بیندازیم و عمر خود را در راه تأسیس اصل و این گونه امور صرف کنیم؛ اما این سخن صحیح نیست؛ چرا که می بینیم حتی این اشکال کننده ها نیز دارای شیوه و روش هستند و روش آنها، اهمیت ندادن به جهان غیب و ماوراء، توشه نگرفتن برای سفر آخرت، درنگ در محسوسات، رفتن در پی دنیای زودگذر، فراموش کردن آخرت و اشباع غرایز مادی و شهوانی است.

خدای تعالی فرماید: ﴿إِنَّ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا﴾؛ اینان چون چارپایانی بیش نیستند؛ بلکه از چارپایان هم گمراه ترند.^۱ با این بیان، هم چنین روشن شد که فلسفه زندگی در نزد برخی از افراد، بر اصل سازش همه جانبه، قبول نظریات متضاد و پیروی از رهبرانی که با هم در تعارض هستند، استوار است. این امر از طرفی به اصالت سهل انگاری، خمودگی فکر و زحمت ندادن به عقل؛ و از طرف دیگر به رغبت نداشتن به آخرت و عدم آمادگی نفس برای پذیرش روز قیامت و حساب و جزا بازگشت می کند؛ نشانه این امر این است که این اشخاص همین اصل و قاعده را در زندگی و امور مادی خود اجرا

نمی‌کنند. همین دوگانگی در اصل و معیار، نسبت به دنیا و آخرت - و تمام دقت و توجه خود را حتی در امور پست و حقیر دنیوی صرف کردن و توجه و اعتنا نداشتن نسبت به حتی اندکی از معارف اخروی - کافی است که آنان را در شیوه‌ای انحرافی و ناهنجار بيفکند.

در این رابطه، روایتی از مسعدة بن صدقة نقل شده است که گفت: حضرت امام صادق علیه السلام در پاسخ سؤالی درباره آیه شریفه «قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ؛ بگو: برهانِ رسا و یژه خدا است» فرمود: الله تعالى يَقُولُ لِلْعَبْدِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ: عَبْدِي، أَكُنْتَ عَالِمًا؟ فَإِنْ قَالَ نَعَمْ، قَالَ لَهُ: أَفَلَا عَمِلْتَ بِمَا عَلِمْتَ؟ وَإِنْ قَالَ: كُنْتُ جَاهِلًا، قَالَ لَهُ: أَفَلَا تَعَلَّمْتَ حَتَّى تَعْمَلَ؟ فَيَخْصِمُهُ، وَذَلِكَ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ؛ خدای تعالی در روز قیامت به بنده خود می‌گوید: بنده من! آیا عالم بودی؟ اگر بگوید: آری، خدا به او می‌گوید: پس چرا به آنچه می‌دانستی عمل نکردی؟ و اگر بگوید: جاهل بودم، خداوند به او می‌گوید: چرا یاد نگرفتی تا به آن عمل کنی؟ و اینجا است که خدای تعالی او را محکوم می‌کند و این برهان رسا و حجت بالغه خداوندی است.^۱

بخش دوم:

نگاهی به مسائل مهدویت در قلمرو تصور و تصدیق

- فصل اول: مقام امام مهدی علیه السلام
- فصل دوم: ابزار شناخت نظام مهدوی
- فصل سوم: دیدار و مشاهدۀ امام غایب؛ افسانه یا واقعیت؟
- فصل چهارم: حیرت و غیبت مهدی.
- فصل پنجم: فرهنگ مهدویت در دو سوی افراط و تفریط.
- فصل ششم: نشانه‌های ظهور.
- فصل هفتم: منجی جهانی در ادیان.
- فصل هشتم: اسرار انتظار.
- فصل نهم: بحران تفکر غیر شیعی در جریان مهدویت.
- فصل دهم: معیار صحیح و غلط در عقیده مهدویت

نخست باید اعتراف کنیم که در برخورد با مسئله مهدویت، از ابتدا نوعی پیچیدگی وجود داشته و به همین جهت، طمع کاران در آن دست انداخته و با تکیه بر نقاطی از فرهنگ مهدویت که در میان عامه مردم کاملاً واضح و روشن نشده بود، به این ساحت راه پیدا کرده، تأثیرگذار شده، رونق آن را دزدیده، آن را در زاویه رهبانیت انحرافی ترسیم نموده، زیبایی آن را زدوده، عقل را در بررسی مسائل آن تعطیل کرده، و عرصه را برای بی‌مایگان از دانش باز گذاشتند تا هر کدام دلوی در این چاه بیندازند و کم‌عقلان در کوچه‌های آن گشت و گذار کنند، سست عنصران به خود اجازه تشبیه دهند و پیروان خود را از مجالس علم و دانش جدا ساخته، مفاهیمی بازگونه و برعکس را به خورد آنان داده، معیارها را درهم بریزند؛ اینجا بود که هر پا برهنه‌ای جرئت کرد پای در این کفش کند، هر فرومایه‌ای را پیش انداخته، و بیراهه به جای راه گرفته شد، رانده شده را پیش آورده، نکره را معرفه کرده، و هر بی‌سرو پاییی را فقیه امت معرفی نموده، گوسفندچران‌ها نخبگان فکری شده و هر برهنه‌ای ردای دانش برتن کرد.

در چنین شرایطی، چاره‌ای جز این نیست که ابتدا با روشن کردن چراغ‌های هدایت و بالا زدن پرده‌ها، توضیح مفاهیم و شرح و بیان مسائل، از بین بردن پیچیدگی و ارائه تصویر درست، پر کردن خلأها و تعیین معیارها، راه سیراب شدن زمین خشک و تشنه را از زلال جاری آب حیاتِ عترت طاهره نشان داد.

در این بخش، بعضی از مسائل را در فصل‌های مجزا ذکر کرده و از آنها رفع ابهام می‌کنیم.

فصل اول:

مقام حضرت مهدی علیه السلام

● ویژگی های حضرت مهدی علیه السلام.

● نتیجه بحث.

بدون شک، ایده و تفکر مهدویت در نزد شیعه، یک مسئله واقعی خارجی است، نه یک فرضیه فلسفی عقلی یا توهم درونی. امام در این دیدگاه، یک وجود انسانی بالفعل است که همچون سایر اولیای منصوب از جانب خدا با آسمان در ارتباط است؛ او ویژگی‌هایی فراتر از خصوصیات جسمی و مادی داشته، و دارای نشانه‌های معنوی و روحانی است؛ او امتداد شجره طیبه است.

خدای تعالی فرماید: ﴿قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ﴾ بگو: «به من خبر دهید، اگر آب [آشامیدنی] شما [به زمین] فرو رود، چه کسی آب روان برایتان خواهد آورد؟»^۱ شاید مراد از آب در این آیه - و لو با مدد گرفتن از روایات - فقط معنای حقیقی آب نبوده؛ بلکه معنای دیگری باشد. این ویژگی‌ها است که شخصیت امام را برای ما ترسیم می‌کند.

تفکر مهدویت - خصوصاً - از طریق رسیدن به ویژگی‌ها و صفات آن حضرت - چنان‌که در روایات وارد شده، بیشتر مورد تأکید قرار

می‌گیرد - نه از راه استناد تاریخی که بازگشت به روش بشری است و تنها بر محسوسات و مشاهدات تکیه دارد. امام علیه السلام غایب و در پرده است و جز در یک محدوده زمانی و مکانی به شدت کوتاه، ظهور و بروزی نداشته است؛ لذا بی معنی است اگر برای شناخت صفات و ویژگی‌های او به اصحاب سیره و تاریخ مراجعه کنیم. اما در شیوه روایی چنین نیست؛ بلکه برعکس، اصلاً بر محسوسات و مشاهدات تکیه نشده و کاشف از غیب است.

نتیجه این می‌شود که شیوه‌های تاریخی و بلکه همه شیوه‌های توصیفی در چنین اموری نا کارآمد بوده و بلکه از جهتی، مانع از رسیدن به هدف نیز می‌شوند. به خلاف شیوه روایی که انعکاس آن از واقعیت، انعکاسی گسترده و دقیق است.

دیگر اینکه با استناد به شیوه روایی می‌توانیم چگونگی برقراری رابطه با آن حضرت و چگونگی ارتباط و نیاز ما به او، همچنین افق تعامل و مسؤولیت‌های ما نسبت به ایشان و کشف برخی از فواید وجود آن حضرت در زمان غیبت را دریافته و با برنامه جهانی اصلاحی و قائم به عدل - که زنده کننده ارزش‌های آسمانی و رسیدن به آخرین فصل کتاب الهی هستی است - آشنایی پیدا کنیم. و بر اساس همین پژوهش، از برخی روایات حراست کرده و آثار و اخبار [صحیح] را از روایات ضعیف و جعلی بپیراییم.

شیعه امامیه اثناعشریه چنین معتقد است که: جانشین خدا در زمین قطعاً باید دارای همه کمالاتی باشد که برای او متصور است و در این زمینه هیچ نقصی نباید داشته باشد. در امام هیچ گونه جنبهٔ عدمی و شرّ و حیثیت‌های نیازمند به غیر نباید باشد؛ بلکه امام، سراسر خیر و زیبایی و جودی است؛ او در سخن و کردار و اخلاق و معارف، جود و نور محض است و بدین گونه است که جان‌های پاک شتابان به سوی او جذب شده و گرایش پیدا می‌کنند.

بنابراین، انتخاب اولیای خدا بی حساب و کتاب نیست؛ آنها قبل از خلقت جهان هستی، انوار الهی بوده‌اند، آنها مخلوق کامل خدا هستند که صفات خالق در آنها تجلّی یافته است. البته این به معنای عینیت صفات در آنها نیست؛ زیرا ذات مقدّس خداوندی نامتناهی است، چه رسد به صفات و کمالات؛ و از آنجا که بین متناهی و نامتناهی فاصله بسیار زیاد است، معنای اینکه ائمه علیهم‌السلام اسماء الله هستند، این نیست که آنها عین ذات مقدّس خداوندی باشند، لذا در توقیع شریف وارد شده است:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ادْعُ فِي كُلِّ يَوْمٍ مِنْ أَيَّامِ رَجَبٍ: اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِمَعَانِي جَمِيعِ مَا يَدْعُوكَ بِهِ وُلاَةُ أَمْرِكَ الْمَأْمُونُونَ عَلَى سِرِّكَ الْمُسْتَبْشِرُونَ بِأَمْرِكَ الْوَاصِفُونَ لِقُدْرَتِكَ الْمُعْلِنُونَ لِعَظَمَتِكَ، أَسْأَلُكَ بِمَا نَطَقَ فِيهِمْ مِنْ مَشِيَّتِكَ فَجَعَلْتَهُمْ مَعَادِنَ لِكَلِمَاتِكَ وَأَرْكَاناً لِتَوْحِيدِكَ وَأَيَاتِكَ

وَمَقَامَاتِكَ الَّتِي لَا تَعْطِيلَ لَهَا فِي كُلِّ مَكَانٍ يَعْرِفُكَ بِهَا مَنْ عَرَفَكَ، لَا فَرْقَ
بَيْنَكَ وَبَيْنَهَا إِلَّا أَنَّهُمْ عِبَادُكَ وَخَلْقُكَ، فَتَقُهَا وَرَثَتُهَا بِيَدِكَ بَذُؤُهَا مِنْكَ وَعَوْدُهَا
إِلَيْكَ أَعْضَادٌ وَأَشْهَادٌ وَمُنَاةٌ وَأَزْوَادٌ وَحَفَظَةٌ وَرُؤَادٌ، فَبِهِمْ مَلَأْتَ سَمَاءَكَ
وَأَرْضَكَ حَتَّى ظَهَرَ أَنَّ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، فَبِذَلِكَ أَسْأَلُكَ وَبِمَوَاقِعِ الْعِزِّ مِنْ
رَحْمَتِكَ وَبِمَقَامَاتِكَ وَعَلَامَاتِكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَأَنْ تَزِيدَنِي
إِيمَانًا وَتَشْيِيتًا. يَا بَاطِنًا فِي ظُهُورِهِ وَيَا ظَاهِرًا فِي بُطُونِهِ وَمَكُونِهِ، يَا مُفَرِّقًا بَيْنَ
النُّورِ وَالذِّجْوَرِ، يَا مَوْصُوفًا بِغَيْرِ كُنْهِ وَمَعْرُوفًا بِغَيْرِ شَبْهِ، حَادٌّ كُلِّ مَحْدُودٍ
وَشَاهِدَ كُلِّ مَشْهُودٍ وَمَوْجِدَ كُلِّ مَوْجُودٍ وَمُخْصِي كُلِّ مَعْدُودٍ وَفَاقِدَ كُلِّ
مَفْقُودٍ، لَيْسَ دُونَكَ مِنْ مَعْبُودٍ أَهْلُ الْكِبَرِيَاءِ وَالْجُودِ، يَا مَنْ لَا يُكَيِّفُ بِكَيْفٍ
وَلَا يُؤَيِّنُ بِأَيْنٍ، يَا مُحْتَجِبًا عَنْ كُلِّ عَيْنٍ، يَا دَائِمُومٌ يَا قَيُّومٌ وَعَالِمٌ كُلِّ مَعْلُومٍ...؛

به نام خداوند بخشنده مهربان، در هر روز از ماه رجب این دعا را
بخوان: خدایا، تو را به حق همه آن معانی که دارندگان ولایت تو را به آن
خوانده‌اند، می‌خوانم؛ آنان که امین بر اسرار تو هستند و امر تو موجب
بشارت و شادیشان بوده، قدرت را شرح و توصیف و عظمت را آشکار
می‌کنند. از تو درخواست می‌کنم به حق مشیت که بر آنان حکم رانده،
ایشان را معدن اسرار، ارکان توحید و آیات و مقامات ساخته‌ای که در هیچ
کجا تعطیل نخواهد شد؛ هر که تو را شناسد به آنان شناسد و فرقی میان تو
و آنان نباشد مگر اینکه آنها بنده و آفریده تو هستند که رتق و فتق کارشان به
دست تو و آغاز و انجامشان به سوی تو است؛ آنان پشتیبانان، گواهان،

حامیان، مدافعان، نگهبانان، و مبلغانِ دین تواند که آسمان و زمین را از آنان آکنده ساختی تا معلوم شد که معبودی جز تو نیست. پس به حق آنان از تو درخواست می‌کنم و به جایگاه‌های عزیز رحمت و به مقامات و نشانه‌های، که درود فرستی بر محمد و آلش، و بر ایمان و پایداری‌ام بیفزایی. ای که در عین آشکاری مستور و پنهانی و در عین پنهانی آشکار، ای آنکه نور را از تاریکی جدا می‌کنی، ای که هیچ وصف کننده‌ای به کنه و حقیقت نرسد و هر که تو را شناخت به چیزی تشبیهت نتواند، ای اندازه دهنده به هر محدود و ای گواهی دهنده هر گواهی شده، ای هستی‌بخش هر موجود، ای شمارنده هر شمارش شده و ای گم کننده هر گم شده. معبودی جز تو نیست. ای شایسته بزرگی و بخشش، ای که به توصیف در نیایی و در مکانی نگنجی، ای پوشیده از هر چشم، ای جاویدان، ای پایدار و ای دانای هر دانستنی...»^۱.

گرچه اصلاً مقایسه میان متناهی و نامتناهی درست نیست؛ اما از باب مجاز و تسامح و تقریب به ذهن می‌توان چنین مثال زد که: آنان نقطه‌ای در دریاهای فضل الهی هستند؛ همان دریاهایی که خود فرموده: ﴿قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَاداً لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي﴾ بگو: «اگر دریا برای نوشتن کلمات پروردگارم مُرکّب شود، قطعاً پیش از آنکه کلمات پروردگارم پایان پذیرد دریا تمام خواهد شد».^۲ ظهور آیه البته

۱. مصباح المتعجد: ۸۰۳ و ۸۰۴ ح ۹/۸۶۶. ۲. کشف: ۱۰۹.

در این است که مراد از کلمات پروردگار همان مخلوقات او است؛ زیرا آشکار است که پروردگار با لب و دهان سخن نمی‌گوید و کلمات خداوند کارهایی است که انجام می‌دهد و فیض وجود است که به مخلوقات خود عطا می‌کند.

بنابراین، این آیه اولاً از این سخن می‌گوید که جهان هستی به همین مقدار که برای ما قابل مشاهده و دانستن است، محدود نبوده؛ بلکه وسعت و عظمت آن به اندازه‌ای است که اگر آب دریا مرگب شده و صفات خدای تعالی با آن مرگب نوشته شود، قبل از اینکه همه موجودات جهان هستی به نگارش درآید، دریا خشک خواهد شد. این بیان به عظمت صفات خالق اشاره دارد و اینکه اگر دریا مرگب شود و خداوند دریا‌های دیگری را هم به کمک آن بیاورد، قادر به ضبط آن کلمات نیست.

ثانیاً اینکه: کلمات خداوند هرچند بزرگ و با عظمت باشند، باز هم متناهی و قابل شمارش هستند؛ به علاوه کمال انوار خداوندی که همان خلفا و جانشینان خدا در زمین هستند، کمال فقری است که از بی‌نیاز مطلق مدد می‌گیرد که نهایت کمال هر مخلوق، شدت احتیاج و نیاز او به غنی مطلق است، و اذعان و اعتراف به این نکته، غائله اتهام غلو و شرک را دفع می‌کند.

اما از جنبه دیگر، امام آینه صفات حق است؛ جانشین روح خدا،

بنده خدا، وجه خدا و راه رسیدن به خدا است؛ وی دارای مقامات وجودی است که نه قابل تعطیل است و نه قابل واگذاری به غیر؛ بلکه امام خود به تنهایی متصدی آن مقامات است، چه غایب باشد چه حاضر. پس امام مانند سایر افراد بشر نیست و الا چرا این شخص به امامت برگزیده شده و دیگری به جای او قرار نگرفته است؟ آیا معقول است که بگوییم: انتخاب جانشین خدا در زمین از راه قرعه کشی یا به صورت تصادفی و اتفاقی انجام شده است؟

پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «يَا عَلِيُّ! لَوْلَا نَحْنُ مَا خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَلَا حَوَاءَ وَلَا الْجَنَّةَ وَلَا النَّارَ وَلَا السَّمَاءَ وَلَا الْأَرْضَ؛ فَكَيْفَ لَانْكَوْنُ أَفْضَلَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ؟! وَقَدْ سَبَقْنَاهُمْ إِلَى مَعْرِفَةِ رَبِّنَا وَتَسْبِيحِهِ وَتَهْلِيلِهِ وَتَقْدِيسِهِ؛ لِأَنَّ أَوَّلَ مَا خَلَقَ اللَّهُ أَرْوَاحَنَا فَأَنْطَقَهَا بِتَوْحِيدِهِ وَتَمْجِيدِهِ؛ أَيُّ عَلِيُّ، إِنْ مَا نَبُودِيمُ خَدَاوْنَدِ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَحَوَاءَ، بَهْشْت وَجَهَنَّم وَآسْمَان وَزَمِين رَا نَمِي آفَرِيد. پس چگونه ما از فرشتگان برتر نباشیم؟! در حالی که در شناخت خداوند و تسبیح و تهلیل و تقدیسش از آنها جلوتریم؛ زیرا اولین چیزی که خداوند آفرید، ارواح ما بود که به توحید و تمجید خود گویایشان کرد».^۱

لذا غیبت و استتار امام، به معنای تعطیل کارها و مسؤولیت‌ها و مقامات او نیست؛ چنان‌که خدای تعالی نیز به جهت پاکی و والایی که دارد، هیچ عاقلی نمی‌تواند تصور تعطیل در او بنماید. البته عقل‌های

مادی که افقی فراتر از محسوسات و ملموسات ندارند، شاید چنین تصویری داشته باشند؛ لکن بعد از قیام دلیل بر وجود امام، جهل ما به فایده او در زمان غیبت، دلیل بر نبودن او نخواهد شد. و چگونه چنین شود در حالی که خداوندی توانا و حکیم او را چنین ساخته و پرداخته؛ بلکه همه جهان هستی را بر اساس و مبنای منظم و معینی بنا نهاده است، چنان که جهان مادی بر مبنای محاسبات علمی دقیقی بنا نهاده شده؛ اما انسان‌ها هزاران سال هیچ اطلاعی از آن قوانین نداشته‌اند. به عنوان مثال: جایگاه خورشید در منظومه شمسی چنان به دقت مشخص شده که اندکی تغییر در آن، موجب نابودی کل نظام می‌شود، اگرچه ما از این محاسبه دقیق اطلاعی نداشته باشیم. قانون جاذبه سرّ نظم هستی است، گرچه دانشمندان در قرن‌های متمادی آن را انکار می‌کردند؛ اما دانش همچنان به پیش می‌رود و ناشناخته‌هایی از این جهان مادی را برای ما آشکار می‌کند؛ چرا که این جهان از اتم تا کهکشان، یک پارچه و تحت فرمانروایی و کنترل دقیق‌ترین سازمان‌دهی قرار دارند و عقل بشری به جهت محدودیت عرصهٔ مُدَرکات خود، توانایی احاطه بر آثار و فواید همه اشیا را به صورت همه‌جانبه ندارد، که خدای تعالی نیز فرماید: ﴿وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا﴾؛ و به شما از دانش جز اندکی داده نشده است.^۱

مهم این است که: دلیل وجود امام روشن شده و حاکم قرار داده شود. در این راستا ناچاریم از ادله نقلی و دیگر وسایل برای اثبات این امر کمک بگیریم و اگر سخن دیگری در این مقام گفته شود، سخنان فرعی و توضیحات اضافی است.

دلیل این است که: امام راه رسیدن به خدا است و بازمانده خدا در زمین؛ او خورشید تابان، ماه منیر و کوکب درخشان است. او از پیشوایانی است که مردم را به فرمان خدا هدایت می‌کنند. ﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا؛ و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما هدایت می‌کنند﴾^۱ هدایت هم منحصر به هدایت زبانی نبوده، چنان که در تفسیر المیزان آمده: هدایت حقیقی به امر خدا است، نه هدایتی که از دیدن و عبرت گرفتن حاصل می‌شود؛ چنان که قرآن کریم کلمه را برای امر خارجی به کار برده، نه برای سخن زبانی: ﴿وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ؛ و خداوند کلمه توحید را کلمه پاینده‌ای در فرزندان و نسل‌های بعد از او قرار داد﴾^۲ که مراد از قرار دادن و جعل در این آیه، جعل تکوینی است. هدایت نیز به معنای رساندن به مطلوب است که خود نوعی تصرف تکوینی در نفس و جان است تا آن را به سوی کمال سیر دهد، نه به معنای امر تشریعی اعتباری، و این گونه هدایت حتی برای امام غایب نیز ثابت است؛ ﴿وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا؛ و ما را پیشوای پرهیزگاران گردان﴾^۳ پس او

آلِ یاسین است و دعوت کننده مردم به سوی خدا، مظهر آیات الهی، درگاه رسیدن به خدا، یاری کننده حق خدا و نشانه اراده اش؛ او تلاوت کننده و شرح دهنده کتاب خدا است، او پیمان و وعده خدا است، پرچم برافراشته، دانش سرشار، فریاد رس خلق و رحمت بی کران حق، دوست و مولای اهل ایمان است و نابود کننده کافران، روشنی بخش ظلمت و گویا به حقایق حکمت.

او محو کننده آثار کجروی و هوا و هوس ها، پاره کننده دام های دروغ و بهتان، گرد آورنده مردم بر تقوی و درگاه الهی است که از آن به سوی خدا روند، او است آینه خدانما که اولیا به سوی او توجه کنند، سببی خدایی که رابط میان زمین و آسمان است؛ او فرمانروای روز فتح و پیروزی، برافرازنده پرچم هدایت و گرد آورنده شایستگی و خوشنودی است؛ او کسی است که همه به انتظارش نشسته اند تا بیاید و اختلاف و کج رفتاری ها را اصلاح کند؛ آنکه همه امیدوارند تا بیاید و ستم و تجاوز را از بین ببرد؛ آنکه برای نو کردن فریضه ها و سنت های دین ذخیره و برای برگرداندن کیش و آیین انتخاب گردیده است. او است آنکه [مؤمنان] برای زنده کردن قرآن و حدود آن آرزویش را می کشند و زنده کننده دین و دینداران است، او است در هم کوپنده شوکت زورگویان، ویران کننده بناهای شرک و دورویی، نابود کننده

اهل فسق و گناه، قطع کننده شاخه‌های گمراهی و اختلاف؛^۱ بلکه او است شریک و همتای قرآن.

مرحوم محدث نوری رحمته الله می‌نویسد:

«عنقای قاف عدم، ایستاده بر نردبان همت، بزرگ‌ترین اسم اعظم و دارای دانش نامتناهی، محور آسیای وجود و مرکز دایره شهود، کمال نشاء هستی و منشأ هر کمال، زیبایی جمع و مجمع زیبایی، آراسته به انوار الهی و تربیت یافته تحت پوشش‌های ربوبی، مطلع انوار مصطفوی و منبع اسرار مرتضوی، بزرگ‌ترین ناموس الهی و مقصد و مقصود بشر تا روز قیامت؛ آنکه امین حق و امان خلق است، سازمان دهنده نظم‌ها، حضرت حجت قائم».^۲

در بحار، از مولای ما حضرت مهدی علیه السلام وارد شده که فرمود: «... فَأَنَا بَقِيَّةُ مِنْ آدَمَ، وَ[ذَ]خِيرَةُ مِنْ نُوحٍ وَمُصْطَفَى مِنْ إِبْرَاهِيمَ وَصَفْوَةٌ مِنْ مُحَمَّدٍ عليه السلام...؛ ... پس منم بازمانده آدم، ذخیره از نوح، برگزیده از ابراهیم وعصاره محمد عليه السلام...».^۳

و در حدیث دیگری آمده: «وَلْيَعْلَمُوا أَنَّ الْحَقَّ مَعَنَا وَفِينَا لَا يَقُولُ ذَلِكَ سِوَانَا إِلَّا كَذَابٌ مُفْتَرٍ وَلَا يَدَّعِيهِ غَيْرُنَا إِلَّا ضَالٌّ غَوِيٌّ فَلْيَقْتَصِرُوا مِنَّا عَلَى هَذِهِ

۱. برگرفته از دعای ندبه.

۲. جنة المأوى؛ چاپ شده در ذیل بحار الأنوار: ۵۳ / ۲۰۰.

۳. اختصاص: ۲۵۷؛ بحار الانوار: ۵۲ / ۲۳۸ ح ۱۰۵.

الْجُمْلَةَ دُونَ التَّفْسِيرِ وَيَقْنَعُوا مِنْ ذَلِكَ بِالْتَّعْرِیْضِ دُونَ التَّصْرِیحِ إِنَّ شَاءَ اللَّهُ؛
 و تا بدانند که حق با ما و در میان ما است و این سخن را به جز ما کسی دیگر بر
 زبان نمی راند مگر اینکه دروغ گوی افترا زننده است. و جز ما کسی مدعی این
 مقام نمی شود مگر اینکه گمراه و گمراه کننده است؛ پس باید به پذیرش این
 جمله از ما بدون درخواست تفسیر اکتفا کنند و به خواست خدا با کنایه
 و بدون تصریح قانع گردند.^۱

و در پاسخ سؤالی این فرمایش از ناحیه مقدسه صادر گردید: «بِسْمِ
 اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ عَافَانَا اللَّهُ وَإِيَّاكُمْ مِنَ الضَّلَالَةِ وَالْفِتَنِ، وَوَهَبَ لَنَا وَلَكُمْ
 رُوحَ الْيَقِينِ، وَأَجَارَنَا وَإِيَّاكُمْ مِنْ سُوءِ الْمُنْقَلَبِ. إِنَّهُ أَنْهَى إِلَيَّ أَرْتِيَابُ جَمَاعَةٍ
 مِنْكُمْ فِي الدِّينِ، وَمَا دَخَلَهُمْ مِنَ الشَّكِّ وَالْحَيْرَةِ فِي وُلاَةِ أُمُورِهِمْ، فَغَمَّنَا
 ذَلِكَ لَكُمْ لَا لَنَا، وَسَأَنَّا فِيكُمْ لَا فِينَا؛ لِأَنَّ اللَّهَ مَعَنَا وَلَا فَاقَةَ بِنَا إِلَى غَيْرِهِ، وَالْحَقُّ
 مَعَنَا فَلَنْ يُوحِشَنَا مَنْ قَعَدَ عَنَّا، وَنَحْنُ صَنَائِعُ رَبِّنَا وَالْخَلْقُ بَعْدُ صَنَائِعُنَا؛ بِهِ نَامُ
 خَدَاوَنَد بِخَشْنَدَه مَهْرَبَان، خَدَاوَنَد مَا وَشْمَا رَا اَز گمراهی و فتنه نجات دهد
 و روح یقین به ما و شما عطا کند، و ما و شما را از بدعاقبتی نگاه دارد. همانا به
 من خبر رسیده که گروهی از شما در دین خود مبتلا به شک شده اند، و اینکه
 درباره متولیان امر خود در شک و حیرت واقع گشته اند. این مطلب ما را
 اندوهگین کرد؛ البته برای شما، نه برای خودمان، و برای شما نگران شدیم نه
 برای خودمان؛ زیرا خدا با ما است و به غیر او نیازمند نیستیم و چون حق با

فصل اول: مقام حضرت مهدی □ / ۶۷

ما است از پراکنده شدن اطرافیان از گرد خود هراسان نمی شویم، و ما دست پروردگان و تربیت شدگان پروردگار خود هستیم و سایر مردم همه رهین منت و تربیت یافتگان ما هستند».^۱

در روایت دیگری نیز آمده است: «قُلُوبُنَا أَوْعِيَةٌ لِمَشِيَّةِ اللَّهِ فَإِذَا شَاءَ شِئْنَا؛ دل‌های ما ظرف مشیت پروردگار است، پس هر وقت خدا خواست ما هم می‌خواهیم».^۲

آن حضرت علیه السلام همچنین فرموده است: «أَنَا الْمَهْدِيُّ، أَنَا قَائِمُ الزَّمَانِ، أَنَا الَّذِي أَمَلَوْهَا عَدْلًا كَمَا مِلْتُمْ ظُلْمًا وَجَوْرًا؛ من مهدی هستم، منم قائم زمان، منم آن کسی که زمین را پر از عدل می‌کنم، چنان‌که پر از جور و ستم شده باشد».^۳

هم‌چنین روایت شده که: آن حضرت علیه السلام از کنار کعبه خروج می‌کند، در حالی که جبرئیل در سمت راست و میکائیل در سمت چپ او است، با هیبت موسی و جلال عیسی و حکم داود و صبر ایوب، و بر سر او طوق‌هایی از نور^۴ است که شعاعی از پرتو قدس را منعکس می‌کند.

«برتری آشکارش را کسی کتمان نکند که ابتدا و انتهایش

خاتم است».

۱. غیبت شیخ طوسی: ۲۸۵ باب توقیعات صادره از آن حضرت ح ۲۴۵.

۲. غیبت شیخ طوسی: ۲۴۷ ح ۲۱۶. ۳. کمال الدین: ۴۴۵ باب ۴۳ ح ۱۸.

۴. متن عربی این فراز از روایت «جُيُوبٌ مِنْ نُورٍ» است. جیوب جمع جیب به معنای گریبان پیراهن یا طوقی است که دور گردن بر گریبان پیراهن می‌گذاشتند. برای تحقیق بیشتر ر.ک: بحار الانوار: ۱۵۳/۵۱ ذیل حدیث ۳. (مترجم)

«و دلش آینه ذات باری است و در سینه‌اش لطیف‌ترین اسرار».

«منطقش در جهان اسما و صفات خداوندی، منطقی آسمانی است».

«منطق رسایش در بیان معارف معیاری برای هر عارف و پوینده راه عرفان است».^۱

توصیف پیامبران در قرآن و سایر کتاب‌های آسمانی

قرآن کریم به زیبایی تمام به توصیف پیامبران پرداخته و ایشان را بدانچه شایسته آنان است وصف نموده، هر ویژگی پسندیده‌ای را که با مقام پیامبری و پاکی جایگاه سفیران الهی تلازم داشته، به آنان نسبت داده است.

- پیامبران برگزیده هستند: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ؛ به یقین، خداوند، آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر مردم جهان برتری داده است»^۲ البته بحث درباره شناخت آل ابراهیم و آل عمران در این مختصر نمی‌گنجد و منظور از مردم جهان در این آیه، مقدم جهان در همان عصر است.

- پیامبران دارای مقام یقین هستند: «وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ

۱. الأنوار القدسیه: ۱۱۹ (شعر از شیخ محمد حسین اصفهانی کمپانی).

۲. آل عمران: ۳۳.

السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ؛ واین گونه، ملکوت آسمان ها و زمین را به ابراهیم نمایانندیم تا از جمله یقین کنندگان باشد.^۱

- پیامبران هدایت شده هستند: «وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ كُلًّا هَدَيْنَا وَنُوحًا هَدَيْنَا مِنْ قَبْلُ وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ وَأَيُّوبَ وَيُوسُفَ وَمُوسَى وَهَارُونَ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ؛ و به او اسحاق و یعقوب را بخشیدیم، و همه را به راه راست درآوردیم، و نوح را از پیش هدایت نمودیم، و از نسل او داوود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون را [هدایت کردیم]»^۲ و فرموده: «أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدَاهُمْ أَقْتَدِهْ؛ اینان کسانی هستند که خدا هدایتشان کرده است؛ پس به هدایت آنان اقتدا کن».^۳

- پیامبران دارای علم لدنی هستند: «وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ عِلْمًا وَقَالَا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَضَّلَنَا عَلَى كَثِيرٍ مِنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ؛ و به راستی به داوود و سلیمان دانشی عطا کردیم، و آن دو گفتند: «ستایش خدایی را که ما را بر بسیاری از بندگان باایمانش برتری داده است»».^۴

- پیامبران مشمول نعمت های الهی هستند: «أُولَئِكَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ مِنْ ذُرِّيَةِ آدَمَ وَمِمَّنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ وَمِنْ ذُرِّيَةِ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْرَائِيلَ وَمِمَّنْ هَدَيْنَا وَاجْتَبَيْنَا إِذَا تُتْلَى عَلَيْهِمْ آيَاتُ الرَّحْمَنِ خَرُّوا سُجَّدًا وَبُكِيًّا؛ آنان کسانی از پیامبران بودند که خداوند بر ایشان نعمت ارزانی داشت: از فرزندان آدم بودند و از کسانی که همراه نوح [بر کشتی] سوار

کردیم؛ و از فرزندان ابراهیم و اسرائیل و از کسانی که [آنان را] هدایت نمودیم و برگزیدیم؛ [و] هرگاه آیات [خدای] رحمان بر ایشان خوانده می‌شد، سجده‌کنان و گریان به خاک می‌افتادند.^۱

- پیامبران نیکوکار هستند: «وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ كُلًّا هَدَيْنَا وَنُوحًا هَدَيْنَا مِنْ قَبْلُ وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ وَأَيُّوبَ وَيُوسُفَ وَمُوسَى وَهَارُونَ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ؛ و به او اسحاق و یعقوب را بخشیدیم، و همه را به راه راست درآوردیم، و نوح را از پیش هدایت نمودیم، و از نسل او داوود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون را [هدایت کردیم] و این گونه نیکوکاران را پاداش می‌دهیم».^۲

- پیامبران صالح و شایسته هستند: «وَزَكَرِيَّا وَيَحْيَىٰ وَعِيسَىٰ وَإِيلَاسَ كُلٌّ مِنَ الصَّالِحِينَ؛ و زکریا و یحیی و عیسی و الیاس را که همه از شایستگان بودند».^۳

- پیامبران بر سایر خلائق برتری داده شده‌اند: «وَإِسْمَاعِيلَ وَالْيَسَعَ وَيُونُسَ وَلُوطًا وَكُلًّا فَضَّلْنَا عَلَى الْعَالَمِينَ؛ و اسماعیل و یسع و یونس و لوط، که جملگی را بر جهانیان برتری دادیم».^۴

این خلاصه‌ای بود از مذاق قرآن مجید در برشمردن صفات و ویژگی‌های پیامبران و اعتقاد طایفه شیعه حقه نیز همین است؛ اما آنچه در کتاب‌های آسمانی تحریف شده در مقام بیان ویژگی‌های

۱. انعام: ۸۴

۲. انعام: ۸۶

۳. مریم: ۵۸

۴. انعام: ۸۵

پیامبران آمده، به گونه‌ای است که نه تنها با مقام و منزلت پیامبران تناسبی نداشته؛ بلکه با شأن و منزلت هیچ مؤمن عادل و متناسب نیست، چه رسد به کسانی که با خدای تعالی در ارتباط هستند.

از آن جمله عباراتی است که در باب دوازدهم انجیل در سفر تکوین آمده است:

«همانا ابراهیم در برابر فرعون مدعی شد که ساره خواهر زیبای او است نه همسرش، و فرعون پس از اینکه با ساره ازدواج کرد ابراهیم را گرامی داشت و گوسفندان، گاو، خران، بردگان و کنیزانی به او بخشید، اما پس از اینکه دانست ساره همسر ابراهیم است ابراهیم را مورد بازخواست قرار داده و ساره را به او برگرداند».^۱

در باب نوزدهم از انجیل در سفر تکوین، در بیان داستان لوط با دو دخترش در منطقه جبل آورده:

«دختر بزرگ‌تر به دختر کوچک‌تر گفت: پدر ما پیر شده و در زمین نیز مردی نیست که بر ما داخل شود. پس باید به او شراب بخورائیم و با وی همخوابگی کنیم و نسل پدر را در زمین زنده نگه داریم. چنین شد که پدر را مست کردند و در شب اول خواهر بزرگ‌تر با او خوابید و در شب دوم نیز او را

۱. موسوعه کتاب مقدس / سفر تکوین: ۱/ ۶۵ و نگ: تفسیر المیزان: ۷/ ۲۲۳.

مست کرده و این بار خواهر کوچک تر با او هم خوابگی کرد
و هر دو از او حامله شده و دو پسر به دنیا آوردند.^۱
در باب بیست و هفتم از سفر تکوین آمده است:

«اسحاق نبی قصد داشت پسرش عیسو را برکت بخشد، اما
یعقوب او را فریب داده، خود را به جای عیسو وانمود کرد
و برای اسحاق غذایی تهیه کرد و اسحاق از آن غذا خورد
و آشامید و او را به اشتباه به جای عیسو برکت داد و عیسو از
برکت نبوت بی نصیب شد».^۲

در باب اول از انجیل متی، نسب یسوع مسیح را به تفصیل بیان
می کند و مسیح و سلیمان و پدرش داود را از نسل کسی معرفی کرده که
زنازاده بوده است.^۳

در باب های یازده و دوازده از صموئیل دوم آمده است:
«داود پیامبر با همسر او ریا که مجاهدی مؤمن بود، زنا کرد
و آن زن از او حامله شد و چون داود از آبروریزی ترسید
و خواست مسئله را از شوهر آن زن مخفی دارد، آن مرد را به
جنگ فرستاد و او را در صف مقدم جنگ قرار داد تا کشته
شد و از آن پس، آن زن را به خانه خود منتقل کرد و علناً با او
ازدواج کرد».^۴

۲. البیان فی تفسیر القرآن: ۵۱.
۴. همان.

۱. نگ: البیان فی تفسیر القرآن: ۵۱.
۳. البیان فی تفسیر القرآن: ۵۱.

تعجب از امت‌های با فرهنگ و شخصیت‌های زمان و خبرگان علوم است که تورات رایج را مطالعه کرده و از خرافاتی که در آنها موجود است مطلع‌اند، چگونه معتقد می‌شوند که این کلمات وحی الهی و کتاب آسمانی است، گرچه تقلید از پدران به صورت غریزه و عادت ثانویه درمی‌آید و دست برداشتن از آن و رفتن به دنبال حق و حقیقت سخت است؛ اما وقتی که حق به این درجه از ظهور می‌رسد، دیگر نمی‌توان از آن چشم‌پوشی کرد.

در قرآن کریم نیز مضمونی هست که ممکن است موهم نقصی در جایگاه پیامبران باشد که برخی چنین توهم کرده و پیامبر اکرم ﷺ را به اوصافی که در شأن ایشان نیست، توصیف نموده‌اند که از سوء برداشت آنها نسبت به آیه شریفه «عَبَسَ وَتَوَلَّى»^۱ ناشی می‌شود؛ اما باید توجه داشت که آیات قرآن مجید یکدیگر را تفسیر می‌کنند و این توهم نابجا با ملاحظه آیات دیگر قرآن دفع می‌شود؛ آیاتی از قبیل: «إِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ» و «تَوَالِحَ عَظِيمٍ، بَرَجَسْتَهُ وَوَالِیِّ دَارِی»^۲ و سخن خدای تعالی که: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً»؛ خدا فقط می‌خواهد آلودگی را از شما خاندان [پیغمبر] بزداید و شما را پاک و پاکیزه بنماید»^۳.

در هر حال، عقیده ما این است که نمی‌توان مقامات انبیا و اولیا را

درک کرد؛ بلکه فقط می‌توان بخشی از آن مقامات را که از راه‌های صحیح به دست ما رسیده باشد، درک کرد. لذا در زیارت جامعه کبیره وارد شده است: «مَنْ أَرَادَ اللَّهُ بِدَأِّكُمْ وَمَنْ وَحَّدَهُ قَبْلَ عَنْكُمْ وَمَنْ قَصَدَهُ تَوَجَّهُ بِكُمْ. مَوَالِيٍّ لَا أُحْصِي ثَنَاءَكُمْ وَلَا أَبْلُغُ مِنَ الْمَدْحِ كُنْهَكُمْ وَمِنْ الْوَصْفِ قَدْرَكُمْ وَأَنْتُمْ نُورُ الْأَخْيَارِ وَهُدَاةُ الْأَبْرَارِ وَحُجَجُ الْجَبَّارِ، بِكُمْ فَتَحَ اللَّهُ وَبِكُمْ يَخْتِمُ وَبِكُمْ يُنَزِّلُ الْغَيْثَ وَبِكُمْ يُمَسِّكُ السَّمَاءُ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ؛ هر کس اراده خداشناسی و اشتیاق به خدا در دل یافت، به پیروی از شما یافت و هر کس خدا را به یگانگی پذیرفت، به تعلیم شما پذیرفت، و هر که خدا را جست، به شما توجه کرد. ای پیشوایان من! صفات کمالیه شما آن قدر است که ثنای شما را شمار نتوانم کرد و به کنه مدح و توصیف قدر و منزلت شما نتوانم رسید؛ چرا که شما نور قلب خوبان، هدایت کنندگان نیکوکاران و حجت‌های خدای مقتدر جبار هستید. خداوند به واسطه شما خلق عالم را افتتاح کرد و به واسطه شما نیز کتاب آفرینش را ختم خواهد نمود. به واسطه شما است که خدا باران رحمت را بر ما نازل کرد و به واسطه شما آسمان را به پا داشت تا بر زمین جز به امرش فرو نیاید».^۱

البته با داشتن و ملتزم بودن به چنین اعتقادی هرگز منحرف نشده و در دام غلو گرفتار نمی‌شویم؛ زیرا در کنار این اعتقاد، به مضمون روایت وارده از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نیز معتقدیم که فرماید:

۱. المزار، ابن المشهدی: ۵۳۲ (قسمتی از زیارت جامعه کبیره).

«إِيَّاكُمْ وَالْغُلُوَّ فِينَا قُولُوا إِنَّا عَبِيدُ مَرْبُوبُونَ وَقُولُوا فِي فَضْلِنَا مَا شِئْتُمْ؛ از غلو کردن درباره ما بپرهیزید. معتقد باشید که ما بندگانی هستیم تحت فرمان خداوند متعال، آن گاه درباره فضیلت ما هرچه خواستید بگویید».^۱

و در حدیث دیگری از آن حضرت علیه السلام نقل شده است که فرمود: «هَلَكَ فِي رَجُلَانِ: مُحِبٌّ غَالٍ وَمُبْغِضٌ قَالٍ؛ دو نفر در ارتباط با من هلاک شدند: دوستی که غلو کند و دشمنی که دشنام دهد».^۲

آنچه تا کنون بیان داشتیم، به لحاظ اخباری بود که در بیان ویژگی های ائمه علیهم السلام به صورت کلی وارد شده است.

ویژگی های امام مهدی علیه السلام:

اینک به نقل برخی از روایاتی خواهیم پرداخت که مشخصاً به بیان ویژگی های حضرت مهدی علیه السلام پرداخته اند:

۱ - حلال مرا حلال و حرامم را حرام می کند و از دشمنانم انتقام می کشد؛ از جابر نقل شده است: «از سالم فرزند عبدالله بن عمر شنیدم که به حضرت ابو جعفر امام محمد باقر علیه السلام می گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: «... وَالْحُجَّةُ الْقَائِمُ كَأَنَّهُ كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ فِي وَسْطِهِمْ، فَقُلْتُ: يَا رَبِّ مَنْ هَؤُلَاءِ؟ فَقَالَ: هَؤُلَاءِ الْأَئِمَّةُ، وَهَذَا الْقَائِمُ يُحِلُّ حَلَائِلِي وَيُحَرِّمُ حَرَامِي وَيَنْتَقِمُ مِنْ أَعْدَائِي. يَا مُحَمَّدُ! أَحِبَّهُ فَإِنِّي أُحِبُّهُ وَأُحِبُّ مَنْ يُحِبُّهُ؛ ... وَحُجَّتْ

قائم همچون ستاره درخشان در وسط آنان می درخشد. گفتم: پروردگارا! اینها چه کسانی هستند؟ گفت: اینها ائمه هستند و این قائم است که حلال مرا حلال و حرام را حرام می کند و از دشمنانم انتقام می کشد. ای محمد! او را دوست بدار که من او را و هر که او را دوست بدارد، دوست می دارم.^۱

۲ - همنام رسول خدا ﷺ است و در اندام و اخلاق شبیه آن حضرت است؛ از ابی وائل نقل شده است: حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به فرزندش حسین علیه السلام نگاهی انداخت و فرمود: «إِنَّ ابْنِي هَذَا سَيِّدٌ كَمَا سَمَاءُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ سَيِّدًا وَسَيُخْرِجُ اللَّهُ مِنْ صُلْبِهِ رَجُلًا بِاسْمِ نَبِيِّكُمْ يُشَبِّهُهُ فِي الْخُلُقِ وَالْخُلُقِ، يَخْرُجُ عَلَى حِينِ غَفْلَةٍ مِنَ النَّاسِ، وَإِمَاتَةٍ لِلْحَقِّ، وَإِظْهَارٍ لِلْجَوْرِ. وَاللَّهُ لَوْ لَمْ يَخْرُجْ لَضُرِبَتْ عُنُقُهُ، يَفْرَحُ بِخُرُوجِهِ أَهْلُ السَّمَاوَاتِ وَسُكَّانُهَا، وَهُوَ رَجُلٌ أَجَلَى الْجَبِينِ، أَقْنَى الْأَنْفِ، ضَخْمُ الْبَطْنِ، أَرْيَلُ الْفَخَذَيْنِ، لِفَخَذِهِ الْيُمْنَى شَامَةٌ، أَفْلَجُ الثَّنَايَا، يَمْلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا كَمَا مَلَأَتْ ظُلْمًا وَجَوْرًا؛ هَمَانَا

این پسر من سید و سرور است چنان که رسول خدا ﷺ او را سید نامید، و خداوند به زودی از نسل او مردی را به دنیا خواهد آورد که نامش نام پیامبر شما است و در اندام و اخلاق شبیه آن حضرت است. وی در زمانی قیام خواهد کرد که مردم در غفلت هستند، حقیقت مرده و ستم آشکار است. به خدا سوگند! اگر او قیام نکند گردنش را خواهند زد، اهل آسمان ها از قیام او شادمان می شوند. او مردی است که موی جلوی پیشانی او ریخته، با بینی

کشیده عقابی، شکمی برجسته و ران‌هایی عریض، بر ران راست او خالی است و دندان‌های پیشین او با فاصله است. او زمین را از عدل و داد پر می‌کند چنان‌که از ظلم و جور پر شده باشد.^۱

۳ - غیبت او طولانی شود تا روزی که ظهور کند و زمین را پر از عدل و داد کند؛ از سید محمد حمیری حدیثی طولانی روایت شده که در آن آمده است: به حضرت امام جعفر صادق علیه السلام عرضه داشتم: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله، اخباری در مورد غیبت و صحّت آن از پدران شما علیهم السلام به ما رسیده است؛ مرا خبر ده از اینکه این غیبت برای چه کسی خواهد بود؟ آن حضرت فرمود: «سَتَقَعُ بِالسَّادِسِ مِنْ وَلَدِي وَهُوَ الثَّانِي عَشَرَ مِنَ الْأَئِمَّةِ الْهُدَاةِ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أُولَئِهِمْ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام وَآخِرُهُمُ الْقَائِمُ بِالْحَقِّ بَقِيَّةُ اللَّهِ فِي الْأَرْضِ وَصَاحِبُ الزَّمَانِ وَخَلِيفَةُ الرَّحْمَنِ. وَاللَّهُ لَوْ بَقِيَ فِي غَيْبَتِهِ مَا بَقِيَ نُوحٌ فِي قَوْمِهِ لَمْ يَخْرُجْ مِنَ الدُّنْيَا حَتَّى يَظْهَرَ فَيَمْلَأَ الْأَرْضَ قِسْطاً وَعَدْلاً كَمَا مَلَأَتْ ظُلْماً وَجَوْراً؛ این امر برای [مردی از] ششمین نسل از فرزندان من و دوازدهمین امام از ائمه هدی بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله است که اولین آنها حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و آخرینشان قائم به حق، بازمانده خدا در زمین، صاحب زمان و خلیفه خداوند رحمان است. به خدا سوگند! اگر غیبت او به اندازه‌ای که نوح در میان قوم خود زندگی کرد طولانی شود، از دنیا نخواهد رفت تا روزی که ظهور کند و زمین را

همان گونه که پر از جور و ستم شده، پر از عدل و داد کند».^۱

۴ - غیبتی خواهد داشت که امت‌ها در آن گمراه خواهند شد؛ از جابر بن عبدالله انصاری نقل شده: رسول خدا ﷺ فرمود: «الْمَهْدِيُّ مِنْ وَلَدِي، اسْمُهُ اسْمِي، وَكُنْيَتُهُ كُنْيَتِي، أَشْبَهُ النَّاسِ بِي خُلُقًا وَخُلُقًا، يَكُونُ لَهُ غَيْبَةٌ وَحَيْرَةٌ تَضِلُّ فِيهَا الْأُمَمُ، ثُمَّ يُقْبَلُ كَالشَّهَابِ الثَّاقِبِ يَمَلُؤُهَا عَدْلًا وَقِسْطًا كَمَا مَلِئْتُ جَوْرًا وَظُلْمًا؛ مهدی از فرزندان من است، نام او نام من، کنیه او کنیه من و شبیه‌ترین مردم به من در اندام و اخلاق است، وی غیبتی خواهد داشت که امت‌ها در آن گمراه خواهند شد، سپس همچون شهاب به پیش خواهد آمد و زمین را به همان گونه که آکنده از جور و ستم شده، از عدل و داد پر خواهد کرد».^۲

به نظر می‌رسد که مراد از هم اسم بودن تشابه در اسم لفظی نبوده، و اتحاد در مسمای اسم که حقیقت وجودی است مورد نظر باشد؛ زیرا بعید است که فقط اتحاد در اسم و کنیه منظور باشد؛ چون صرف این امر، فضیلت و منقبتی نبوده و ممکن است برای هر کسی اتفاق بیفتد. مگر اینکه گفته شود: این نام، عنایتی آسمانی است و همین قدر کافی است تا فضیلتی بوده و کسی در آن هم شأن او نباشد. البته، عطایای آسمانی نفس‌الامری است و کشف از جوهره ذاتی می‌کند، نه یک گزافه اعتباری و بی حساب و کتاب.

۱. بحار الأنوار: ۱۴۵/۵۱ باب ۶ ح ۱۲. ۲. کمال الدین: ۲۸۶ باب ۲۵ ح ۱.

۵ - روز میلادش، روزی بزرگ و محترم است؛ از ابوبصیر نقل است که گفت: از حضرت ابوجعفر محمد بن علی علیه السلام شنیدم که می فرمود: «إِنَّ فِي اللَّيْلَةِ الَّتِي يُوَلَّدُ فِيهَا الْإِمَامُ لَا يُوَلَّدُ فِيهَا مَوْلُودٌ إِلَّا كَانَ مُؤْمِنًا، وَإِنْ وُلِدَ فِي أَرْضِ الشِّرْكِ نَقَلَهُ اللَّهُ إِلَى الْإِيمَانِ بِبَرَكََةِ الْإِمَامِ؛ در شبی که امام علیه السلام در آن به دنیا می آید، هیچ نوزادی متولد نمی شود مگر اینکه مؤمن خواهد بود و اگر در سرزمین شرک به دنیا آمده باشد، خداوند متعال او را به برکت امام به ایمان هدایت خواهد کرد».^۱

و این منقبت منحصر به حضرت مهدی علیه السلام است که روز میلادش، روزی بزرگ و محترم است و صد البته این کرامت به جهت تولد این مولود به این روز اختصاص یافته و عجیب هم نیست؛ چون زمان ها و مکان ها به واسطه شرافت صاحبانشان دارای شرافت می شوند، مانند کربلا که به واسطه امام حسین علیه السلام شرافت یافته است.

۶ - برای صاحب این امر، خانه ای است که آن را بیت الحمد می نامند؛ از

۱. امالی طوسی: ۴۱۲ ح (۹۲۵/۷۳). علامه مجلسی گوید: شیخ در دو کتاب مصباح خود (منظور مصباح کبیر و مصباح صغیر است) و سید بن طاووس در کتاب اقبال و سایر مؤلفان کتاب های دعا، تاریخ ولادت آن حضرت علیه السلام را نیمه شعبان تعیین کرده اند. مؤلف کتاب الفصول المهمة نیز می نویسد: آن حضرت علیه السلام در سامرا در شب نیمه شعبان سال ۲۵۵ به دنیا آمده است. در دست نوشته شهید، به نقل از حضرت امام صادق علیه السلام نیز آمده که فرمود: «إِنَّ فِي اللَّيْلَةِ الَّتِي يُوَلَّدُ فِيهَا الْقَائِمُ لَا يُوَلَّدُ فِيهَا مَوْلُودٌ إِلَّا كَانَ مُؤْمِنًا، وَإِنْ وُلِدَ فِي أَرْضِ الشِّرْكِ نَقَلَهُ اللَّهُ إِلَى الْإِيمَانِ بِبَرَكََةِ الْإِمَامِ؛ در شبی که قائم علیه السلام در آن به دنیا می آید هیچ نوزادی متولد نمی شود مگر اینکه مؤمن خواهد بود و اگر در سرزمین شرک به دنیا آمده باشد، خداوند متعال او را به برکت امام به ایمان هدایت خواهد کرد» (بحار الانوار: ۲۸/۵۱).

البته اگر بگوییم: این ویژگی برای همه ائمه علیهم السلام است - که اطلاق سخن امام علیه السلام در روایت طوسی همین را می رساند - ذکر نام امام مهدی علیه السلام در روایت شهید از باب تطبیق است، ولو به واسطه شهید باشد. اما اگر بگوییم: این ویژگی منحصر به حضرت مهدی علیه السلام است، روایت اول یا مجمل است و یا مطلق بوده، و به روایت دوم تقیید می شود.

مفضّل نقل شده است: از حضرت امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: «إِنَّ لِصَاحِبِ الْأَمْرِ يَتَا يُقَالُ لَهُ بَيْتُ الْحَمْدِ، فِيهِ سِرَاجٌ يَزْهَرُ مِنْذُ يَوْمٍ وَلِدَ إِلَى يَوْمٍ يَقُومُ بِالسَّيْفِ، لَا يُطْفِئُ؛ بِرَأْيِ صَاحِبِ أَيْنِ أَمْرٍ، خَانَةِ أَيْ أَسْتِ كِهْ أُنْ رَا بَيْتِ الْحَمْدِ مِي نَامَنْدِ وَدَرِ أُنْ خَانِه، چِراغی اَسْتِ كِهْ اَزْ رُوزِ وَلادَتَش تا رُوزی كِهْ بِهْ شَمَشِيرِ قِيَامِ كَنْدِ، رُوشَنِ اَسْتِ وَخاموشِ نَمِي شُود.»^۱ البته مراد از خانه، خانه مادی نیست، چه اینکه چراغ هم چراغ مادی نیست؛ بلکه شاید منظور از این دو، مقام معنوی و کمالی آن حضرت علیه السلام باشد، چنان که بعد از قیام آن حضرت نیز این مقامات و کمالات برای ایشان باقی است و عبارت (تا روزی که قیام کند) شامل بعد از آن نیز می شود.

۷ - او بین رکن (حجر الاسود) و مقام (مقام ابراهیم) ظهور می کند در حالی که پیراهن ابراهیم و جبّه اسماعیل را دربر و نعلین شیث را به پا دارد؛ از جابر بن عبدالله انصاری از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده است که فرمود: «... الْمَهْدِيُّ مِنْ ذُرِّيَّتِي، يَظْهَرُ بَيْنَ الرُّكْنِ وَالْمَقَامِ، وَعَلَيْهِ قَمِيصُ إِبْرَاهِيمَ، وَحُلَّةُ إِسْمَاعِيلَ، وَفِي رِجْلِهِ نَعْلُ شَيْثٍ؛ ... مَهْدِيٌّ اَزْ نِوَادِگَانِ مَنْ اَسْتِ، اَوْ بَيْنِ رُكْنِ (حجر الاسود) و مقام (مقام ابراهیم) ظهور می کند در حالی که پیراهن ابراهیم و جبّه اسماعیل را دربر و نعلین شیث را به پا دارد»^۲ که البته همه اینها کنایات و اشاراتی از مقامات آن بزرگوار است.

۸ - به سنّ و سال پیران، اما به سیمای جوانان است؛ ابوالصلت هروی

۱. غیبت نعمانی: ۲۴۵ ح ۳۱.

۲. معجم احادیث الامام المهدی علیه السلام: ۱۲۱/۳ به نقل از اثبات الهداة ۵۸۷/۳ باب ۳۲ ح ۸۰۴.

گوید: به حضرت امام رضا علیه السلام عرض کردم: نشانه‌های قائم شما هنگامی که قیام می‌کند چیست؟ فرمود: «عَلَامَتُهُ أَنْ يَكُونَ شَيْخَ السِّنِّ، شَابَّ الْمَنْظَرِ، حَتَّى أَنْ النَّاطِرَ إِلَيْهِ لَيَحْسَبُهُ ابْنُ أَرْبَعِينَ سَنَةً أَوْ دُونَهَا، وَإِنْ مِنْ عَلَامَتِهِ أَنْ لَا يَهْرَمَ بِمُرُورِ الْأَيَّامِ وَاللَّيَالِي عَلَيْهِ حَتَّى يَأْتِيَهُ أَجَلُهُ؛ علامت او این است که به سن و سال پیران اما به سیمای جوانان است بدان سان که هر کس او را ببیند او را چهل ساله یا کمتر از آن فرض می‌کند و از نشانه‌هایش این است که با گذشت روز و شب بر وی پیر و شکسته نمی‌شود تا روزی که اجلش فرارسد».^۱

۹ - حضرت مهدی علیه السلام کلمه‌ای از کلمات خدا^۲ و نور خدا^۳ در روی زمین است؛ چنان‌که در قرآن کریم درباره حضرت عیسی علیه السلام آمده که او کلمه الله است: «إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمِنَ الْمُقَرَّرِينَ؛ [یاد کن] هنگامی [را] که فرشتگان گفتند: «ای مریم، خداوند تو را به کلمه‌ای از جانب خود، که نامش مسیح، عیسی بن مریم است مژده می‌دهد، در حالی که [او]

۱. کمال الدین: ۶۵۲ باب ۵۷ ح ۱۲.

۲. از محمد بن مسلم روایت شده است که گفت: از حضرت امام باقر علیه السلام شنیدم که در تفسیر آیه «وَيَمْحُو اللَّهُ الْبَاطِلَ...» می‌فرمود: «(وَيَمْحُو اللَّهُ الْبَاطِلَ) یعنی يُبْطِلُهُ (وَيُحِقُّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ) یعنی بِالْأُيُومَةِ وَالْقَائِمِ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ؛ (خداوند باطل را محو می‌کند) یعنی خدا باطل را از بین می‌برد (و حقیقت را با کلمات خویش پابرجا می‌کند) یعنی حق را به وسیله ائمه و قائم از آل محمد علیهم السلام پابرجا می‌کند» (تفسیر قمی: ۲۷۵۲).

۳. از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود: «مَعَاشِرَ النَّاسِ! إِنِّي نَبِيٌّ وَعَلِيٌّ وَصِيِّي. أَلَا إِنَّ خَاتَمَ الْأُيُومَةِ مِنَّا الْقَائِمُ الْمَهْدِيُّ؛ ای مردم، به یقین من پیامبرم و علی وصی من است. آگاه باشید که آخرین پیشوایان، مهدی قائم از ما است...» تا آنجا که فرمود: «أَلَا إِنَّهُ الْبَاقِي حُجَّةٌ وَلَا حُجَّةَ بَعْدَهُ وَلَا حَقَّ إِلَّا مَعَهُ وَلَا نُورَ إِلَّا عِنْدَهُ؛ بدانید که او حجت پابدار است و پس از او دیگر حجتی نخواهد و هیچ حقی نیست جز آنچه با او و هیچ نوری نیست مگر نوری که در نزد او است» (احتجاج: ۸۰/۱).

در دنیا و آخرت آبرومند و از مقربان [درگاه خدا] است»^۱ امام نیز به همین صورت به عنوان یکی از کلمات الهی توصیف شده است.

در مورد نور نیز همین طور است، و در آیه شریفه آمده: «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» خداوند نور آسمان‌ها و زمین است. مَثَلِ نور او چون چراغدانی است که در آن چراغی، و آن چراغ در شیشه‌ای است. آن شیشه گویی اختری درخشان است که از درخت خجسته زیتونی که نه شرقی است و نه غربی، افروخته می‌شود. نزدیک است که روغنش هرچند بدان آتشی نرسیده باشد-روشنی بخشد. روشنی بر روی روشنی است. خداوند هر که را بخواهد با نور خویش هدایت می‌کند، و این مَثَل‌ها را خدا برای مردم می‌زند و خدا به هر چیزی داناست.^۲

البته سایر ائمه علیهم‌السلام هم کلمات و انوار خدا هستند؛ اما اینکه این دو صفت را از ویژگی‌های خاص حضرت مهدی علیه‌السلام بدانیم، به این اعتبار است که روایت، به صراحت از حضرت مهدی علیه‌السلام نام برده است^۳ حتی

۱. آل عمران: ۴۵. ۲. نور: ۳۵.

۳. ظاهراً مراد نویسنده این است که: در دو روایتی که در پاورقی صفحه قبل آورده، در روایت اول علاوه بر اینکه کلمه ائمه آمده، دوباره فرموده: «وَالْقَائِمُ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ»؛ و در روایت دوم هم گفته: «قَائِمٌ كَسَى نَارَ نَارٍ وَنُورٌ نَارٌ» (مترجم)

اگر تصریح روایت از جهت تطبیق^۱ بوده یا بنابر نظریه "تشکیک در معنای وجودی" در این تصریح ویژگی خاصی بوده باشد.^۲

۱۰- آن حضرت سنگ موسی بن عمران^۳ را حمل می‌کند که سنگینی آن به اندازه یک بارِ شتر است، و در هیچ منزلی پیاده نمی‌شود مگر اینکه چشمه‌ای از آن می‌جوشد؛ و گفته شده: حمل این بار سنگین کاری است که جز از برگزیدگان خدا بر نمی‌آید؛ چه اینکه خدای تعالی نیز فرموده: ﴿إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا﴾ در حقیقت ما به زودی بر تو گفتاری گران بار القا می‌کنیم.^۴

و نیز فرموده: ﴿يَا يَحْيَى خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ وَآتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا﴾ ای یحیی! کتاب خدا را به جد و جهد بگیر و در کودکی به او نبوت دادیم.^۵ اما تحمل یک مسؤولیت با قدرت، با حمل یک بار سنگین متفاوت است؛ چه اینکه ممکن است گفته شود: منظور از چشمه در روایت، کنایه از حکمت و خیر، و منظور از منزل، کنایه از قلب مؤمن باشد؛ اما ظاهر

۱. تطبیق به معنای بیان مصداق است؛ یعنی ولو اینکه تصریح به نام حضرت مهدی علیه السلام از این باب باشد که او هم یکی از مصداق این حکم کلی است. (مترجم)

۲. تشکیک در معنای وجودی؛ یعنی یک مفهوم بسیط در مصداق مختلف خود دارای شدت و ضعف باشد - که البته این مطلب در نزد همه صاحب نظران مورد قبول نیست - و بنابر قبول این نظریه، تصریح به نام حضرت مهدی علیه السلام در این دو روایت از این باب است که کلمه الله بودن یا نور الله بودن ایشان نسبت به سایر ائمه علیهم السلام از شدت بیشتری برخوردار است. البته برای فهم مقوله تشکیک و فرق تشکیک در وجود و تشکیک در ماهیت و فرق معنی وجودی با معنی عدمی باید به کتاب‌های تخصصی این باب مانند اسفار اربعه مرحوم ملاصدرا مراجعه شود. (مترجم)

۳. ظاهراً این همان سنگی است که در قرآن مجید درباره آن آمده که حضرت موسی علیه السلام با عصایش بر آن زد و از آن دوازده چشمه به تعداد دوازده سبط بنی اسرائیل جوشید. (اعراف: ۱۶۰). (مترجم)

۴. مزمل: ۵.

۵. مریم: ۱۲.

این است که معنای مورد نظر روایت، همان امور مادی است.

روایتی که در کتاب خرائج نقل شده، نیز همین را تأکید می‌کند. در خرائج از ابوسعید خراسانی از امام صادق از پدر بزرگوارش علیه السلام روایت کرده که فرمود: «إِنَّ الْقَائِمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا قَامَ بِمَكَّةَ وَأَرَادَ أَنْ يَتَوَجَّهَ إِلَى الْكُوفَةِ نَادَى مُنَادِيهِ: أَلَا لَا يَحْمِلُ أَحَدٌ مِنْكُمْ طَعَاماً وَلَا شَرَاباً، وَيَحْمِلُ حَجَرَ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ وَهُوَ وَقُرْبَعِيرٍ، فَلَا يَنْزِلُ مَنْزِلاً إِلَّا أَنْبَعَثَ عَيْنٌ مِنْهُ، فَمَنْ كَانَ جَائِعاً شَبِعَ وَمَنْ كَانَ ظَامِئاً رَوِيَ، فَهُوَ زَادَهُمْ حَتَّى يَنْزِلَ النَّجَفَ مِنْ ظَهْرِ الْكُوفَةِ، فَإِذَا نَزَلُوا ظَاهِرَهَا أَنْبَعَثَ مِنْهُ الْمَاءُ وَاللَّبَنُ دَائِماً؛ هَنَگَامِي كَه قَائِمِ دَر مَكَّة قِيَامِ نَمُودِه وَآهَنَگ حَرَكَتِ بَه سَوِي كُوفِه مِي كُنْد، مَنَادِي آن حَضَرَتِ نَدَا مِي كُنْد: كَسِي اَز شَمَا بَا خُود آب وَغَذَائِي بَر نَدَارِد وَسَنَگ مُوسَى رَا بَا خُود حَمَل مِي كُنْد كَه بَه اَنْدَازَه يَك بَارِ شَتَر اَسْت وَدَر هِيچ مَنزَلِي فَرُود نَمِي آيِد مَگَر اِيَنَكِه اَز آن سَنَگ چَشْمِه اِي مِي جُوشِد وَهَر گَر سَنِه اِي رَا سِير وَهَر تَشْنِه اِي رَا سِيرَاب مِي كُنْد وَاِيَن تُوشِه آنانِ دَر اِيَن سَفَر اَسْت تَا دَر نَجَف كَه پَشْتِ كُوفِه اَسْت فَرُود بِيَايِنْد وَچُونِ دَر كُوفِه پِيَاَدِه شَدِنْد، چَشْمِه اِي اَز آب وَچَشْمِه اِي اَز شِير دَائِماً اَز آن خُواهِد جُوشِيِد».^۱ وَ اِيَن گُونِه اُمُور، چِيَزِه اِيِي اَسْت كَه حَضَرَتِ مَهْدِي عليه السلام آنِه رَا اَز پِيَا مَبْرانِ بَه ارْثِ بَرْدِه اَسْت مَانِنْد پِيْرَاهِنِ آدَمِ وَ يُوْسُفِ، اَنگَشْتَر سَلِيْمَانِ وَ

۱۱ - تَابُوتِ سَكِينِه^۲ بَه دَسْتِ او اَشْكَارِ مِي شُود؛ دَر اِيَن رَابِطَه اَز سَلِيْمَانِ

۱. الخرائج والجرائح: ۲/ ۶۹۰ ح ۱.

۲. در روایتی از حضرت امام باقر عليه السلام آمده: اِيَن هَمَانِ صَنْدُوقِي اَسْت كَه خُداوَنْد بَرايِ مُوسَى نَاظِلِ

تَلَقَّفْ مَا يَأْفِكُونُ بِلِسَانِهَا؛ عصای موسی ابتدا از آن آدم عليه السلام بود و پس از آدم به شعیب رسید و پس از او به موسی بن عمران. و آن عصا در نزد ما است و من چندی پیش آن را دیده‌ام که سبز و تازه بود گویا تازه از درخت جدایش کرده باشند؛ اگر از آن چیزی بپرسند به سخن می‌آید و برای قائم ما آماده شده است و هر کاری که موسی با این عصا می‌کرد او نیز با آن انجام خواهد داد. این عصا در زمان موسی، دشمنان را به وحشت انداخته و هر حيله و جادویی که می‌ساختند، بلعیده و هر فرمانی که به او داده می‌شد، اطاعت می‌کرد. و چون می‌خواست ساخته‌های دروغین کافران را ببلعد، دهانش چنان باز می‌شد که یک طرف در روی زمین و طرف دیگر آن به سقف می‌رسید که بیش از چهل ذراع ارتفاع داشت و با زبان خود آنها را در کام می‌کشید».^۱

در میان بنی اسرائیل نیز معروف است که: آوردن تابوت سکینه کاشف از صادق بودن ادّعای کسی است که آن را بیاورد.

این روایت به این نکته نیز اشاره دارد که آن حضرت عليه السلام در برابر هر قومی به همان ادله‌ای که مورد قبول آنها است احتجاج می‌کند. و نیز به این نکته اشاره دارد که نفس عصا به خودی خود دارای کمالی نیست؛ بلکه کمال آن در این است که به حضرت موسی یا امام عليه السلام منتسب باشد.

۱۲ - حضرت مهدی عليه السلام در پرتوی از نور است؛^۲ از سلام نقل شده است:

۱. کافی: ۲۳۱ / ۱ باب ما عند الأئمة من آیات الأنبياء عليهم السلام ح ۱.
۲. در متن روایت "ضحضاح من نور" آمده؛ ضحضاح در لغت به معنای آب کم عمق است و در این

از ابوسلمی که چوپان پیامبر اکرم ﷺ بود، شنیدم که می گفت: روایتی طولانی از رسول خدا ﷺ شنیدم، تا آنجا که از آن حضرت نقل می کند: «... قُلْتُ: نَعَمْ يَا رَبِّ، فَقَالَ لِي: التَّفْتُ عَنْ يَمِينِ الْعَرْشِ. فَالْتَفْتُ فَإِذَا بِعَلِيِّ وَفَاطِمَةَ وَالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ وَعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ وَمُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ وَجَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ وَمُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ وَعَلِيِّ بْنِ مُوسَى وَمُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ وَعَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ وَالْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ وَالْمَهْدِيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي ضَخْضَاخٍ مِنْ نُورٍ قِيَامٌ يُصَلُّونَ؛ ... عرضه داشتیم: بله ای پروردگار، فرمود: به سمت راستِ عرش نگاه کن. من به آن سمت نگریستم و ناگهان دیدم علی و فاطمه و حسن و حسین و علی و محمد و جعفر و موسی و علی و محمد و علی و حسن و مهدی ﷺ در پرتوی از نور به نماز ایستاده اند...»^۱

این روایت به این دلیل از ویژگی های اختصاصی حضرت مهدی ﷺ دانسته شده، که قید در نور بودن در کنار نام آن حضرت آمده است؛^۲ گرچه ظهور عبارت این است که: این قید به همه آن بزرگواران بازگشت می کند و بر این اساس، از ویژگی های مشترک در همه ائمه ﷺ خواهد بود.

۱۳- حضرت عیسیٰ ﷺ پشت سر آن حضرت نماز می خواند؛ در این رابطه

روایت به صورت استعاره برای نور به کار رفته؛ یعنی به همان صورت که کسی در آب غوطه ور می شود، این اشخاص در نور غوطه ور هستند. (مترجم).

۱. غیبت شیخ طوسی: ۱۴۸ ح ۱۰۹.

۲. یعنی باید روایت را این طور ترجمه کنیم: (...دیدم علی و فاطمه و... و مهدی که در پرتوی از نور بود به نماز ایستاده بودند) البته من در ترجمه فارسی روایت در متن، عبارت را مطابق ظهور لفظی که با قواعد دستور زبان عربی سازگارتر است، ترجمه کرده ام. (مترجم)

از ابوسعید خدری روایت شده است: رسول خدا ﷺ فرمود: «مَهْدِيٌّ هَذِهِ الْأُمَّةُ الَّذِي يُصَلِّي عِيسَى خَلْفَهُ؛ مهدی این امت کسی است که عیسی پشت سر او نماز می‌خواند».^۱

۱۴ - فرشتگان بدر^۲ حضرت مهدی ﷺ را یاری می‌کنند؛ از ابو حمزه ثمالی نقل شده است: حضرت امام باقر علیهما السلام به من فرمود: «يا ثَابِتُ! كَأَنِّي بِقَائِمِ أَهْلِ بَيْتِي قَدْ أَشْرَفَ عَلَى نَجْفِكُمْ هَذَا - وَأَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَى نَاحِيَةِ الْكُوفَةِ - فَإِذَا هُوَ أَشْرَفَ عَلَى نَجْفِكُمْ نَشَرَ رَايَةَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَإِذَا هُوَ نَشَرَهَا انْحَطَّتْ عَلَيْهِ مَلَائِكَةُ بَدْرٍ...؛ ای ثابت! گویا قائم از اهل بیت خود را می‌بینم که بر این نجف شما اشراف پیدا کرده است و با دست خود به ناحیه کوفه اشاره فرمود - پس چون او بر نجف اشراف پیدا کرد، پرچم رسول خدا ﷺ را برافراشته می‌کند و چون چنین کند فرشتگان بدر بر او نازل می‌شوند...».^۳

۱۵ - دولت او دولت خدا است؛ زراره از حضرت امام صادق علیه السلام روایت کرده است که در تفسیر آیه ۱۴۰ از سوره آل عمران «وَتِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ؛ و ما این روزهای [شکست و پیروزی] را میان مردم به نوبت می‌گردانیم [تا مردم پند گیرند]» فرمود: «ما زال مُنْذُ خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ دَوْلَةً لِلَّهِ وَدَوْلَةً لِإِبْلِيسَ، فَأَيْنَ دَوْلَةُ اللَّهِ؟ أَمَا هُوَ إِلَّا قَائِمٌ وَاحِدٌ؛ از زمانی که خداوند آدم را آفرید دولتی برای خدا و دولتی برای ابلیس بوده است؛ اینک

۱. نگ: الصراط المستقیم: ۲/ ۲۳۸.

۲. منظور فرشتگانی است که در جنگ بدر به یاری پیامبر اکرم ﷺ و مسلمانان فرود آمدند و در آیات ۱۲۳ تا ۱۲۶ سوره مبارکه آل عمران به آن اشاره شده است. ر.ک: تفسیر المیزان: ۴/ ۸ (مترجم).

۳. غیبت نعمانی: ۳۲۱ باب ۲۰ ح ۳.

دولت خدا کجا است؟ بدان که برپایی دولت خدا جز به دست یک قائم انجام نخواهد شد^۱».

۱۶ - حضرت مهدی علیه السلام امان اهل زمین و آسمان است؛ از اسحاق بن یعقوب نقل است: از محمد بن عثمان عمری رضی الله عنه خواستم نامه‌ای را که برخی از مسائل و مشکلات خود را در آن نوشته بودم به حضرت صاحب الزمان علیه السلام برساند،^۲ پس از چندی نامه‌ای به خط مولای ما صاحب الزمان علیه السلام صادر شد که در آن آمده بود: «... وَإِنِّي لَأَمَانٌ لِأَهْلِ الْأَرْضِ كَمَا أَنَّ النُّجُومَ أَمَانٌ لِأَهْلِ السَّمَاءِ...» و من مایه امنیت اهل زمین چنان که ستارگان مایه امنیت اهل آسمانند...».

نتیجه بحث:

اینک از تمام آنچه گفته شد، نتایج زیر به دست می‌آید:

۱ - صفات حضرت مهدی علیه السلام، صفات انبیا و پیامبر اکرم و ائمه اطهار علیهم السلام است و مقام او مقام اصطفای ربّانی؛ یعنی برگزیدگی خدا است. دیدن ملکوت آسمان و زمین، یک شأن الهی است که فرمود:

۱. متن این روایت در تفسیر عیاشی که منبع نقل آن است، به همین صورت است که در بالا ملاحظه می‌فرمایید؛ اما در بحار الانوار (۵۴/۵۱ ح ۳۸) که این روایت را از همین تفسیر عیاشی نقل کرده، جمله آخر را چنین نقل آورده: «أَمَّا هُوَ قَائِمٌ وَاحِدٌ» (بدون کلمه إلا) در تفسیر کنز الدقائق (۲۳۸/۲) نیز همین روایت را از تفسیر عیاشی نقل کرده، اما جمله آخر را به این صورت آورده: «مَا هُوَ إِلَّا مَعَ قَائِمٍ وَاحِدٍ» که چون از نظر قواعد عربی عبارت تفسیر عیاشی صحیح نیست و معنای درستی ندارد، من آن را در بالا طبق این دو نقل ترجمه کردم و قضاوت را به اهل فن می‌سپارم. (مترجم)

۲. تفسیر عیاشی: ۱۹۹/۱ ح ۱۴۵.

۳. لازم به توضیح است که این جریان در زمان غیبت صغری روی داده و محمد بن عثمان عمری هم یکی از چهار نایب خاص امام زمان - عجل الله فرجه - بوده است. (مترجم)

«وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ»
واین گونه ملکوت آسمان ها و زمین را به ابراهیم نمایانندیم تا از جمله یقین کنندگان باشد^۱ و پیامبر خاتم و جانشین او، نه تنها مقامات سایر پیامبران که بیشتر از آن را دارند، و به همین جهت است که خاتم پیامبران شده و شریعتش پایان بخش همه شریعت ها است.

در همین راستا از مولای ما حضرت مهدی علیه السلام نقل شده که فرمود: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّا نَسْتَنْصِرُ اللَّهَ، فَمَنْ أَجَابَنَا مِنَ النَّاسِ فَإِنَّا أَهْلُ بَيْتِ نَبِيِّكُمْ مُحَمَّدٍ وَنَحْنُ أَوْلَى النَّاسِ بِاللَّهِ وَبِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَمَنْ حَاجَّنِي فِي آدَمَ فَإِنَّا أَوْلَى النَّاسِ بِآدَمَ، وَمَنْ حَاجَّنِي فِي نُوحٍ فَإِنَّا أَوْلَى النَّاسِ بِنُوحٍ، وَمَنْ حَاجَّنِي فِي إِبْرَاهِيمَ فَإِنَّا أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ، وَمَنْ حَاجَّنِي فِي مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَإِنَّا أَوْلَى النَّاسِ بِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَمَنْ حَاجَّنِي فِي النَّبِيِّينَ فَإِنَّا أَوْلَى النَّاسِ بِالنَّبِيِّينَ، أَلَيْسَ اللَّهُ يَقُولُ فِي مُحْكَمِ كِتَابِهِ: ﴿إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ﴾ * ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ»؛ ای مردم! من از خدا کمک می خواهم، پس هرکس از مردم که به ما پاسخ مثبت دهد [بداند که] ما اهل بیت پیامبر شما محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هستیم و ما اییم سزاوارترین کسان به خدا و محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، پس هرکس با من درباره آدم به محاجّه برخیزد، من از همه مردم به آدم سزاوارترم. و هرکس با من درباره نوح به محاجّه برخیزد، من از همه مردم به نوح سزاوارترم. و هرکس با من درباره ابراهیم

به محاجّه برخیزد، من از همه مردم به ابراهیم سزاوارترم. و هرکس با من درباره پیامبران به محاجّه برخیزد، من از همه مردم به پیامبران سزاوارترم. آیا خدای تعالی در کتاب محکم خود فرمود: «به یقین، خداوند، آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر مردم جهان برتری داده است * فرزندی که بعضی از آنان از [نسل] بعضی دیگرند، و خداوند شنوای دانا است»^۱.^۲

دارا بودن مقام عصمت برای کسانی که تصدّی چنین مقامات الهیه‌ای را برعهده می‌گیرند، امری لازم و واجب است. در قرآن و روایات، نمونه‌هایی هست که می‌توان از آنها کشف کرد که انتخاب چنین کسانی، یک انتخاب و برگزیدگی ربّانی است که بر اساس حکمت خالق هستی استوار است؛ مانند روایات نور و طینت و اینکه آنها اولین مخلوقات خدا هستند.

در این رابطه از حضرت امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود: «إِنَّ اللَّهَ خَلَقَنَا مِنْ نُورٍ عَظَمَتِهِ، ثُمَّ صَوَّرَ خَلْقَنَا مِنْ طِينَةٍ مَخْرُوءَةٍ مَكْنُونَةٍ مِنْ تَحْتِ الْعَرْشِ، فَأَسْكَنَ ذَلِكَ النُّورَ فِيهِ، فَكُنَّا نَحْنُ خَلْقًا وَبَشَرًا نُورَانِيَيْنِ لَمْ يَجْعَلْ لِأَحَدٍ فِي مِثْلِ الَّذِي خَلَقَنَا مِنْهُ نَصِيبًا، وَخَلَقَ أَزْوَاحَ شِيعَتِنَا مِنْ طِينَتِنَا وَأَبْدَانَهُمْ مِنْ طِينَةٍ مَخْرُوءَةٍ مَكْنُونَةٍ أَسْفَلَ مِنْ ذَلِكَ الطِّينَةِ وَلَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لِأَحَدٍ فِي مِثْلِ الَّذِي خَلَقَهُمْ مِنْهُ نَصِيبًا إِلَّا لِلْأَنْبِيَاءِ، وَلِذَلِكَ صِرْنَا نَحْنُ وَهُمْ النَّاسُ،

وَصَارَ سَائِرُ النَّاسِ هَمَجٌ لِلنَّارِ وَإِلَى النَّارِ؛ همانا خداوند متعال [حقیقت و نور] ما را از نور عظمت خود آفرید، سپس جسم ما را از خمیرمایه‌ای نگهداری شده و پنهان در زیر عرش نقش کرد، آن‌گاه آن نور را در آن جای داد، بنابراین، ما بشرهایی نورانی بودیم واحدی را در آنچه ما از آن آفریده شده‌ایم، نصیب و بهره‌ای نیست. آن‌گاه ارواح و ابدان شیعیان ما را از خمیرمایه نگهداری شده و پنهان دیگری پایین‌تر از خمیرمایه ما آفرید که برای احدی جز پیامبران در آنچه خداوند برای آنها قرار داده نصیب و بهره‌ای نیست. و به همین دلیل است که تنها ما و آنها مردم شدیم و دیگر مردمان چون مگسان برای آتش و به سوی آتشند»^۱ البته این به معنای اجبار و سلب اختیار در حرکت پیامبران نیست.

در هر صورت، برنامه امام علیه السلام تأسیس یک فرهنگ جدید نیست؛ بلکه امتداد برگزیدگی پیامبران است؛ لذا - بنابراین نظریه که حرکت امتدادی پیامبران کشف از وحدت جوهری همه ادیان می‌کند - آن حضرت دین یا شریعت جدید یا مذهب خاصی نمی‌آورد. البته اینکه ما دین اسلام را در برابر دین یهود و مسیحیت قرار می‌دهیم، از این جهت است که ادیان سابقه دستخوش انحراف شدند و الا دین خدا یکی است: ﴿مَا كَانَ إِبْرَاهِيمُ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا؛ ابراهیم نه یهودی بود و نه نصرانی﴾^۲ و ﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أَوْتُوا الْكِتَابَ؛ در حقیقت،

۱. کافی: ۱ / ۳۸۹ باب خلق ابدان الأئمة وأرواحهم وقلوبهم علیهم السلام ح ۲.

۲. آل عمران: ۶۷.

دین نزد خدا همان اسلام است. و کسانی که کتاب [آسمانی] به آنان داده شده، با یکدیگر به اختلاف نپرداختند.^۱

اعتقاد به مذهب هم همین طور است؛ مثلاً اعتقاد به مذهب شیعه، در برابر مذهب سنی است که از راه درست خارج شده، و الا به این لحاظ که حرکت علی علیه السلام در امتداد حرکت رسول خدا صلی الله علیه و آله است نباید مذهب شیعه را مذهب نامید؛ بلکه باید نام دین اسلام را بر آن نهاد.

در هر حال، برنامه حضرت مهدی علیه السلام زنده کردن سنت‌های فراموش شده است؛ از حضرت امام باقر علیه السلام نقل است که فرمود: «ثُمَّ يَظْهَرُ الْمَهْدِيُّ بِمَكَّةَ عِنْدَ الْعِشَاءِ وَمَعَهُ رَايَةُ رَسُولِ اللَّهِ وَقَمِيصُهُ وَسَيْفُهُ وَعَلَامَاتُ وَنُورٌ وَبَيَانٌ؛ سپس مهدی در وقت عشاء در مکه ظهور می‌کند و پرچم رسول خدا و پیراهن و شمشیر و نشانه‌های آن حضرت را به همراه دارد»^۲ و در روایتی نیز آمده که «آن حضرت بر تأویل قرآن جهاد می‌کند».^۳

۱. آل عمران: ۱۹. ۲. الملاحم والفتن: ۱۳۷ باب ۱۳۰ ح ۱۵۷.

۳. از جابر بن عبدالله انصاری نقل است که گفت: «در خانه ام سلمه نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بودم که خدای تعالی این آیه را نازل فرمود: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا؛ خدا فقط می‌خواهد آلودگی را از شما خاندان [پیغمبر] بزداید و شما را پاک و پاکیزه بنماید» در این هنگام آن حضرت حسن و حسین و فاطمه را فراخواند و آنها را در برابر خود نشاند سپس علی را فراخواند و او را پشت سر خود نشاند و فرمود: «اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي فَأَذْهِبْ عَنْهُمْ الرِّجْسَ وَطَهِّرْهُمْ تَطْهِيرًا؛ خداوندا، اینها خاندان من هستند پس آلودگی را از ایشان بزدای و آنها را پاک و پاکیزه بنما» ام سلمه گفت: ای رسول خدا، آیا من نیز از آنان هستم؟ پیامبر فرمود: «إِنَّكَ إِلَيَّ خَيْرٌ؛ البته تو در خیر هستی (یعنی از آنها نیستی)». من عرضه داشتم: ای رسول خدا، خدای تعالی این خاندان پاک و نسل مبارک را با برطرف کردن پلیدی از آنان گرامی داشته است. فرمود: «یا جابر! لَإِنَّهُمْ عَشْرَتِي مِنْ لَحْمِي وَدَمِي، فَأَخِي سَيِّدُ الْأَوْصِيَاءِ، وَابْنَتِي خَيْرُ الْأَسْبَاطِ، وَابْنَتِي سَيِّدَةُ النِّسْوَانِ، وَمِنَا الْمَهْدِيُّ؛ ای جابر! این بدان سبب است که آنها خاندان من و از گوشت و خون من هستند؛ لذا برادرم سرور اوصیا، دو پسر من بهترین دخترزادگان، دخترم سرور زنان است و مهدی از ما است». عرض کردم: ای رسول خدا،

۲- برنامه آن حضرت بر اساس مفاهیم فطری همچون عدالت و قسط بنا نهاده شده است. پیدا است که مفهوم عدالت، مساحت گسترده‌ای از عقل و جان مردم را دربر می‌گیرد، خصوصاً پس از فقر مفرط این مفهوم در میان امت‌ها. پس حرکت آن حضرت حرکتی فطری بوده، و دارای جذابیت ذاتی است که جان‌های پاک را به خود جلب می‌کند؛ خصوصاً کسانی که عمری با حسرت و آرزوی عدالت زندگی کرده‌اند؛ عدالت اجتماعی، عدالت اقتصادی، فکری و... البته برنامه آن حضرت، هم به لحاظ قانون‌گذاری و هم به لحاظ اجرا، عادلانه است. لذا برنامه‌ای واقع‌گرایانه است نه یک کار تبلیغاتی صرف، یا برای فراهم کردن برخی عدالت‌های فردی؛ بلکه عدالت و همه مفاهیم گوناگون آن، محور سنگ آسیای حکومت و مجموعه نهضت او است و به همین جهت، او را کسی معرفی کرده‌اند که جهان را پراز عدل و داد می‌کند.

۳- اجرای برنامه آن حضرت، تابع قوانین و سنت‌های جهان هستی است نه فراتر از آن، و لذا آنچه در کیفیت اجرای منویات و رسیدن به اهداف توسط پیامبران گفته شده، درباره آن حضرت علیه السلام نیز گفته

مهدی کیست؟ فرمود: «تِسْعَةُ مِنْ صُلْبِ الْحُسَيْنِ أُمَّةٌ أَبْرَارٍ، وَالتَّاسِعُ قَسَائِمُهُمْ يَسْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطاً وَعَدْلًا كَمَا مِلَّيْتُ جَوْرًا، يُقَاتِلُ عَلَى التَّأْوِيلِ كَمَا قَاتَلْتُ عَلَى التَّنْزِيلِ؛ نه تن از فرزندان حسین هستند که همه پیشوایانی نیکو کردارند و نه‌مین تن از آنان قائم آنان است که زمین را چنان‌که پر از جور و ستم شده آکنده از عدل و داد می‌کند؛ او بر تأویل قرآن جهاد می‌کند چنان‌که من بر تنزیل قرآن جنگیدم». (کفایة الأثر: ۶۶).

می‌شود، و به همین دلیل معتقدیم: هر بلایی که بر سر سایر پیامبران و امت‌های آنان آمده بر سر ایشان و اصحاب و امت ایشان نیز خواهد آمد و حضرتش به هیچ روی، تنها با امدادهای غیبی به خواسته‌های خود نمی‌رسد. بشیر نبّال گوید: «به حضرت امام باقر علیه السلام عرض کردم: بعضی می‌گویند: وقتی مهدی قیام کند، حکومت به صورت مسالمت‌آمیز به دست او خواهد افتاد و حتی به اندازه یک حجامت خونی ریخته نمی‌شود. آن حضرت در پاسخ فرمود: «كَلاَّ وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ! لَوْ اسْتَقَامَتْ لِأَحَدٍ عَفْوَاً لَاسْتَقَامَتْ لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حِينَ أُدْمِيتَ رَبَاعِيَّتُهُ، وَشُجَّ فِي وَجْهِهِ، كَلَّا وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ! حَتَّى نَمْسَحَ نَحْنُ وَالْأَنْفُ الْعَرَقَ وَالْعَلَقَ؛ هرگز! قسم به آنکه جانم در دست او است، اگر بنا بود امر حکومت به صورت مسالمت‌آمیز برای کسی استوار شود، قطعاً برای رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ چنین می‌شد، آن‌گاه که دندان مبارکش خون‌آلود شد و چهره مقدسش زخم برداشت. هرگز! قسم به آنکه جانم در دست او است، این امر استوار نخواهد شد مگر زمانی که ما و شما عرق را به همراه خون خشکیده از سر و روی خود پاک کنیم. آن‌گاه دست بر پیشانی کشیدند».^۱

بنابراین، سنّت‌های خدا جبری و غیرارادی نیستند و منافاتی ندارد که خداوند از طرفی خبر حتمی پیروزی را از غیب به ولیّ خود بدهد و از طرف دیگر، وظیفه تهیه مقدمات و اسباب را نیز واجب کند تا کار به صورت

اختیاری انجام بگیرد. به عنوان مثال: حضرت یوسف علیه السلام با خوابی که دیده بود، قطعاً می دانست که آینده درخشانی در انتظار او است و عاقبت به چه مقامی می رسد؛ اما این باعث نشد که همه چیز را به همان خواب واگذار کند؛ بلکه خود را در چهارچوب سنت های جهان هستی قرار داد و زندگی خود را بر اساس امتحان و آزمایش الهی برنامه ریزی کرد.

همچنین بین بشارت به خاتمیت اسلام و آمدن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در کتاب های آسمانی پیشین و بین لزوم فعالیت و تلاش پی گیر آن حضرت در راه ترویج آیین خود منافاتی نیست و در نتیجه این تلاش، همان اخبار غیبی به وقوع پیوسته و در دام جبر نیز گرفتار نمی آید. بنابراین، اعتقاد ما بر اینکه حضرت مهدی علیه السلام جنگ هایی می کند و برای رسیدن به حکومت جهانی او تلاش و کوشش بسیار لازم است، با وعده الهی به پیروزی حق بر باطل و تشکیل حکومت جهانی منافاتی ندارد.

با همین بیان، روشن می شود که: اگر بعضی از روایات در بیان صفات آن حضرت، ایشان را خائف یعنی ترسان توصیف کرده، چه معنا و مفهومی دارد؛ به همین ترتیب آنچه درباره ترسیدن پیامبران وارد شده^۱ نیز همین طور است. بنابراین، سخنانی که گاه و بی گاه از برخی

۱. مانند این آیات کریمه: «فَأَصْبَحَ فِي الْمَدِينَةِ خَائِفًا يَتَرَقَّبُ فَإِذَا الَّذِي اسْتَنْصَرَهُ بِالْأَمْسِ يَسْتَصْرِخُهُ قَالَ لَهُ مُوسَى إِنَّكَ لَغَوِيٌّ مُبِينٌ؛ صبحگاهان در شهر، بیمناک و در انتظار [حادثه ای] بود. ناگاه همان کسی که دیروز از وی یاری خواسته بود [باز] با فریاد از او یاری خواست. موسی به او گفت: «به راستی که تو آشکارا گمراهی»» قصص: ۱۸.

«فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ قَالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ؛ موسی ترسان و نگران از آنجا بیرون رفت [در حالی که می] گفت: «پروردگارا، مرا از گروه ستمکاران نجات بخش»» قصص: ۲۱.

مدعیان فرهنگ و دانش و معرفت می‌شنویم که: «برخی از ویژگی‌های امام علیه السلام با عقل جور نمی‌آید» خبر از عدم انس این افراد با مفاهیم قرآنی و عدم درک صحیح آنان از این مفاهیم است.

۴- نشانه‌های قیام آن حضرت عبارت است از: دانش، عقل، آبادانی، آزادی، گرامی داشتن دانشمندان و اینکه نظام او مبتنی بر اساس تخصصی بودن علوم و تأکید بر پدیده تخصص و بازگذاشتن مجال برای متخصصان است تا در مرز شریعت و بدون فراتر رفتن از آن، به ابراز تخصص خود بپردازند. همچنین مبتنی بر پذیرش و اعمال قانون اسباب و مسببات^۱ و اعمال فقه تراحم است؛ البته نه بر اساس کن فیکون و نه بر اساس تکیه بر علم غیب مطلق.^۲ لذا عموم قرآنی: «لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى * وَأَنَّ سَعْيَهُ سَوْفَ يُرَى؛ برای انسان جز حاصل تلاش او نیست * و نتیجه کوشش او به زودی دیده خواهد شد»^۳ محفوظ است.

البته، وقتی در جامعه‌ای نوامیس اجتماعی و نوامیس جهان هستی به عمل درآید، قطعاً یاری الهی نیز به دنبال آن خواهد بود که فرمود: «یا

﴿لَا تَخَافُ دَرْكًا وَلَا تَخْشَى﴾؛ نه از فرارسیدن [دشمن] بترسی و نه [از غرق شدن] بیمناک باشی. طه: ۷۷.

۱. یعنی در زمان آن حضرت کاری با معجزه انجام نمی‌شود؛ بلکه رسیدن به هر هدفی از راه تهیه اسباب لازم برای آن است. (مترجم)

۲. منظور از فقه تراحم، همان قوانین و قواعد فقهی جاری در محاکم قضایی است؛ یعنی دستگاه قضایی در حکومت آن حضرت بر اساس قوانین و قواعد جاری در فقه اسلامی اداره می‌شود، نه بر اساس اعمال ولایت تکوینی (کن فیکون) مثل اینکه طفل خردسال، حیوانات، جامدات یا گیاهان را به حرف بیاورد تا حقیقت را معلوم کند و نه بر اساس (علم غیب مطلق) یعنی امام علیه السلام شخصاً از راه علم غیب حاکم و محکوم را معلوم کند. (مترجم)

۳. نجم: ۳۹-۴۰.

أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اگر خدا را یاری کنید، یاریتان می‌کند و گام‌هایتان را استوار می‌دارد.^۱ و این سخن که: «وَلَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ؛ قطعاً خدا به کسی که [دین] او را یاری می‌کند، یاری می‌دهد»^۲ روایات نیز از این نکته سخن گفته‌اند که: در آن روزگار خجسته، تمام دانش‌ها به کمال خود می‌رسد؛ مانند پزشکی، هندسه، اطلاع‌رسانی و ارتباطات که دنیا را به دهکده کوچکی تبدیل می‌کند. علم شریعت، قضاوت و... البته آنچه در بعضی کتاب‌ها آمده که آن حضرت ﷺ با دانشمندان زمان خود به جنگ برمی‌خیزد، صحت نداشته و بی‌اساس است و مصداق این ضرب‌المثل است که: «رُبَّ شُھْرَةٍ لَا أَصْلَ لَهَا؛ چه بسا چیزی که مشهور شده اما ریشه‌ای ندارد». در روایات آمده: آن حضرت دانشمندانی را که در خدمت حاکمان ستمگر باشند، نابود می‌کند.

اصولاً باید دانست که منطق آن حضرت منطق زور و شمشیر نبوده، منطق عقل و حکمت و استفاده از روش‌های مشروع امر به معروف و نهی از منکر، راهنمایی نادانان، برداشتن پرده‌ها و پیچیدگی‌ها، دفع شبهات و باز کردن گره‌ها و آوردن دلایل قانع‌کننده است؛ اموری مانند: آمدن حضرت مسیح علیه السلام، آوردن تابوت سکینه و برخی دیگر از میراث‌های پیامبران و رساندن صدای زیبا و رسای خود با کمال رسایی

و شفافیت به همه مردم جهان در سرتاسر کره زمین. در این صورت است که دلایل قانع کننده به گوش همه رسیده، و احدی باقی نمی ماند مگر اینکه سخن حق از منبعی پاک و زلال و با امواجی صحیح به گوشش می رسد و بدین ترتیب، همه راه های انحرافی بسته شده و دلیل و حجتی برای کسی باقی نمی ماند. ﴿قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ﴾ بگو: برهان رسا و یژه خداست.^۱

اینجاست که همه مردم دنیا به ندای حق پاسخ مثبت می دهند، به جز اندکی از جان های بیمار و معاند و متعصب که پذیرش حق با منافعتشان در تضاد است؛ خدای تعالی فرماید: ﴿فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا﴾ در دلهایشان مرضی است؛ و خدا بر مرضیشان افزود.^۲

۵- در زمان آن حضرت، حق و باطل به هیچ وجه با یکدیگر آمیخته نشده و امت به دو اردوگاه تقسیم می شوند: اردوگاه حق محض و اردوگاه باطل محض؛ بلکه قوای تاریکی با یکدیگر هم داستان و هم پیمان شده و با هدف خاموش کردن نور و جلوه آن حضرت با وی وارد جنگ می شوند.

دیگر اینکه: جنگ آن حضرت به لحاظ نظامی یک جنگ دفاعی است. در روایات آمده که دشمنان امام علیه السلام آغاز کننده جنگ هستند؛ مانند سفیانی که هیچ اندیشه و هدفی جز کشتار و نابودی آل محمد و شیعیان شان ندارد؛^۳ اما به لحاظ فکری یک جنگ تهاجمی است؛ زیرا

۱. انعام: ۱۴۹.
۲. بقره: ۱۰.
۳. از جابر جعفری از حضرت امام باقر علیه السلام نقل است که فرمود: «الزَّيْمُ الْأَرْضَ لَا تُحَرِّكَنَّ يَدَكَ وَلَا

این جنگ پس از اینکه همه راه‌های بحث و احتجاج علمی بسته شد، آغاز می‌شود و هدف از این جنگ، مقاصدی الهی و سعادت دنیا و آخرت است نه اینکه جنگ، به خودی خود هدف باشد یا اهدافی جناحی و قومی را دنبال کند. پس مجالی برای هواهای نفسانی، تلافی و انتقام جویی منفی و روح توسعه طلبی و دیکتاتوری باقی نمی‌ماند؛ بلکه با قیام اندیشه‌ای برخاسته از سرچشمه‌ی ازلی که کاشف از فساد و ضعف سایر تئوری‌ها است، همه تئوری‌ها و دیدگاه‌های فکری و تحلیل‌های قراردادی ذوب شده و از میان خواهند رفت.

بنابراین، هرچه که دانش‌های حق بیشتر تکامل پیدا کنند و بیشتر در خدمت برنامه جهانی الهی قرار گیرند، به عصر ظهور نزدیک‌تر می‌شویم؛ پس عقل و علم زمینه‌ساز حرکت حضرت مهدی و فرایند آبادانی دنیا همچون گذرگاهی برای تفکر مهدوی و ارتقای مفاهیم والا است. پس برنامه آن حضرت بر پایه بی‌اعتنایی به آبادی دنیا و بی‌علاقه بودن به آن و نادیده گرفتن آن استوار نیست و آنچه برخی پنداشته‌اند که دین تنها به امور اخروی می‌پردازد - و علت عقب ماندگی جوامع

رَجُلَكَ أَبَدًا حَتَّى تَرَى عِلَامَاتٍ أَذْكُرُهَا لَكَ فِي سَنَةٍ؛ به زمین بحسب و به هیچ وجه دست و پای خود را به حرکت در نیاور (با قیامی همراه نشو) مگر اینکه در یک سال همه این علامت‌هایی را که به تو می‌گویم ببینی...» حدیث ادامه دارد تا آنجا که می‌فرماید: «وَيُظْهِرُ السُّفْيَانِيَّ وَمَنْ مَعَهُ حَتَّى لَا يَكُونَ لَهُ هِمَّةٌ إِلَّا آلُ مُحَمَّدٍ ﷺ وَشِيعَتُهُمْ فَيَبْعَثُ بَعْثًا إِلَى الْكُوفَةِ فَيُصَابُ بِأَنَاسٍ مِنْ شِيعَةِ آلِ مُحَمَّدٍ بِالْكُوفَةِ قَتْلًا وَصَلْبًا؛ و در آن سال، سفیانی با لشکرش ظهور می‌کند و هیچ همتی و هدفی جز نابودی آل محمد ﷺ و شیعیانشان ندارد؛ وی سپاهی را به کوفه می‌فرستد و مردمانی از شیعیان آل محمد را می‌کشد و به دار می‌آویزد...» (نگ. تفسیر عیاشی: ۱/ ۶۴ ح ۱۷).

اسلامی را نیز به همین تصور باطل مستند می‌کنند - به دور از حقیقت و واقعیت است؛ این مطلب با مراجعه به روایات عامی که دنیا را در نظر مؤمن با ارزش تلقی کرده و محترم داشتن دنیا را امری لازم دانسته، به وضوح آشکار می‌شود؛ کارهایی از قبیل آباد کردن قبرستان و راه و استحباب کاشت درخت به هر قیمت، و روایات نکوهش دنیاپرستی و داشتن آرزوهای دراز، با روایاتی که به عمران و آبادانی دنیا و پیشرفت تمدن و فرهنگ فرمان می‌دهد، منافاتی ندارد. البته قیام مقدس حضرت مهدی علیه السلام نیز حتماً مستلزم برخی کارها است که شاید برخی آنها را شر و بد به حساب بیاوند؛ مانند کشتن کافران، ویرانی برخی از اماکن و انداختن ترس به دل برخی از شبهه افکنان؛ اما اینها کارهایی هستند که برای برپایی یک حکومت عدالت محور ناچار به انجام برخی از آنها هستیم؛ مانند تصویب برخی از قوانین عام که علیرغم سود عمومی، جلوی منافع شخصی بعضی از افراد را می‌گیرد و هرچند بعضی از آن ناراضی باشند، جایز و صحیح است.

بنابراین، در عین حال که مفهوم عدالت، دموکراسی، آزادی و پیشرفت در نهایت وضوح است، مصادیق این مفاهیم در نهایت پوشیدگی است. از جابر بن عبدالله انصاری روایت است که گفت: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «الْمَهْدِيُّ مِنْ وَلَدِي، اسْمُهُ اسْمِي، وَكُنْيَتُهُ كُنْيَتِي، أَشْبَهُ النَّاسِ بِي خَلْقًا وَخُلُقًا، تَكُونُ لَهُ غَيْبَةٌ وَحَيْرَةٌ تَضِلُّ فِيهِ الْأُمَمُ، ثُمَّ يُقْبَلُ كَالشَّهَابِ الشَّاقِبِ

يَمْلَأُهَا عَدْلًا وَقِسْطًا كَمَا مُلِئَتْ جَوْرًا وَظُلْمًا؛ مهدی از فرزندان من است، نام او نام من، کنیه او کنیه من و در اخلاق و رفتار شبیه‌ترین مردم به من است؛ چنان غیبت و حیرتی خواهد داشت که امت‌هایی در غیبت او گمراه خواهند شد، آن‌گاه همچون شهابی درخشان خواهد آمد و زمین را از عدل و داد پر می‌کند همان گونه که از ستم و بیداد پر شده است.^۱

نباید گفت: اگر امام علیه السلام آراسته به چنین صفات و کمالاتی است، چرا باید از کارهایی نظیر خشونت و جنگ و کشتار - که به حکم عقل قبیح است - برای رسیدن به هدف خود استفاده کند؟! زیرا اگر کسی به این نکته توجه داشته باشد که روش آن حضرت پیروی از حکم قرآنی «وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ؛ وای خردمندان، شما را در قصاص زندگانی است»^۲؛ یعنی از ریشه درآوردن عضو فاسد برای سلامتی سایر اعضا است، دیگر چنین خیالی نخواهد کرد. در این صورت است که امت، از عدالت اجتماعی و اقتصادی بهره‌مند شده، به کمال مطلوب رسیده و کشتی بشریت به آخرین بندرگاه خود خواهد رسید که: «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ؛ و جن و انس را نیافریدم جز برای آنکه مرا پرستند».^۳

۲. بقره: ۱۷۹.

۱. کمال الدین: ۲۸۶ باب ۲۵ ح ۱.

۳. ذاریات: ۵۶.

فصل دوم:

ابزار شناخت نظام مهدوی

- منبع اول: دلیل عقلی.
- منبع دوم: قرآن کریم.
- منبع سوم: سنت.
- دیدگاه دینی؛ سلفی یا معتزلی.

در عالم معرفت و شناخت، کسی نیست که مدعی شناخت باشد، اما چیزی نداشته باشد که آن را دلیلی معتبر و شاهی آشکار بر ادعای خود بپندارد. به ناچار باید بر این اعتقاد باشیم که حقیقت و واقعیت یکی است و نظریه واقعیت نسبی و تعدد حقیقت را انکار کنیم؛ در این صورت، در حالی که عقل قدرت تشخیص حق از باطل، صحیح از خطا و راست از دروغ را دارد، دیگر نمی‌شود دو مقوله که متنافی و مخالف با یکدیگر هستند هر دو بر حق باشند. از جهت دیگر، شیعه به مذهب تخطئه معتقد است نه تصویب به هیچ کدام از معانی آن.^۱ بنابراین، مثلاً در دایرهٔ اجتهاد نمی‌پذیریم احکامی که با حکم الله واقعی مغایرت دارد صحیح باشد؛ بلکه مانعی ندارد که بر اساس ضوابط فقهی - که در جای خود اثبات شده - در چنین مواردی ملتزم به اصل براءت شویم که این

۱. خلاصه این دو نظریه این است که: شیعیان اعتقاد دارند خداوند متعال در هر واقعه تنها یک حکم دارد که در لوح محفوظ نوشته شده است و مجتهد با مراجعه به ادله شرعی، سعی می‌کند آن را پیدا کند. حال اگر به آن حکم واقعی الهی دست یافت، دو پاداش دارد: یکی پاداش سعی و تلاش؛ و دیگری پاداش رسیدن به واقعیت. اما در صورتی که برخلاف آن حکم واقعی الهی حکم کرد، اگر در حدّ توان خود برای رسیدن به آن تلاش کرده باشد، تنها پاداش تلاش خود را می‌گیرد و خداوند همان حکم را که حکم ظاهری است، گرچه خطا و اشتباه است از او می‌پذیرد. به این اعتقاد تخطئه می‌گویند.

در مقابل، اهل سنت اعتقاد دارند خداوند در هیچ واقعه‌ای حکم ثابتی ندارد و هر حکمی که مجتهد با تلاش علمی خود به آن رسید، خداوند نیز همان حکم را به عنوان حکم واقعی خود قبول می‌کند و بدین ترتیب یک مجتهد هرگز خطا نمی‌کند و همیشه احکام و فتاوی او صحیح و مطابق با حکم خدا است. این نظریه را تصویب می‌نامند. (مترجم)

ربطی به صحیح بودن حکم یا مطابق بودن آن با حکم واقعی خدا ندارد. پس لازمه اینکه هر دو گروه (مصوبه و مخطئه) در مقام عمل به حکم شرعی در اختلاف نظر مجتهدان در دو فتوای مختلف ملتزم به برائت ذمه مکلف می‌شوند، این نیست که آن دو حکم هر دو مطابق با واقع باشند.^۱

دلیلی هم که بناست واقعیت را - اعم از محسوس و غیر محسوس - کشف کند، یکسان نیست و بر حسب اختلاف مدعی متفاوت است. گاه ممکن است که این دلیل نیز حسی و تجربی باشد؛ گاه تاریخی یا عقلی (بنا بر حسن و قبح ذاتی و عقلی)، نقلی یا سایر انواع ادله همچون: عقلانیت، الهام و کشف؛ بلکه در بعضی از موارد که عقل با دلایل، ابزار، روش‌ها و جایگاه خاص خود توان ادراک مسئله‌ای را داشت، چاره‌ای جز این نداریم که همان حکم عقل را ملاک قرار داده و اگر در آن مسئله دلیل نقلی شرعی هم وجود داشت و در تأیید همان حکم عقل بود، آن را تنها ارشاد کننده به حکم عقل بدانیم و اگر با آن حکم عقل در تناقض و تضاد بود، دلیل نقلی را تأویل و توجیه کنیم تا با مفاد حکم عقل موافق شده و تأکید کننده آن باشد و اگر چنین کاری امکان نداشت، دلیل نقلی را به سینه دیوار می‌زنیم و از آن دست برمی‌داریم.

۱. اصل برائت؛ یعنی در مقام شک در اینکه آیا تکلیفی بر عهده مکلف مانده یا نه؟ در ظاهر حکم کنیم که ذمه مکلف به تکلیفی مشغول نیست. در مورد مثالی که در متن آمده، هم با عمل به فتوای یکی از دو مجتهد که دو فتوای متضاد دارند شک می‌کنیم که شاید فتوای مجتهد دوم صحیح باشد و مکلف با عمل به فتوای مجتهد اول وظیفه خود را انجام نداده یا برعکس، اینجا است که اصل برائت به عنوان حکم ظاهری ملاک عمل قرار گرفته و می‌گویید: تکلیف شرعی از گردن مکلف برداشته شده، اما به این معنا نیست که آنچه مکلف انجام داده مطابق با واقع بوده است. (مترجم)

اما در رابطه با اموری که در ساحت ادراک عقل نبوده، و ابزار و دلایل عقلی از درک آن ناتوان است، نباید به استناد ناتوانی عقل از ادراک آن، اصل مطلب را انکار کنیم.

دیگر اینکه: بیداری دینی با شناخت و معرفت دینی دو مقوله متفاوت هستند؛ بیداری دینی اساساً متکی بر ایمان، باور، تسلیم، دل‌بستگی، و اطمینان قلبی است که ممکن است برای افراد عادی و غیر عالم نیز حاصل شود و سبب پیدایش این حالت نیز عقل عملی بوده. فعال شدن عقل عملی نیز از طریق دعاها، اذکار، اوراد، عبرت گرفتن، موعظه پذیرفتن، تهذیب نفس، اجتناب کردن از گناهان و مکروهات و عمل به مستحبات امکان‌پذیر است. در حالی که معرفت و شناخت دینی از عقل نظری حاصل می‌شود که خود، زائیده مقدمات نظری و تنظیم آنها است؛ این فرایند در گرو صورت و ماده قیاس‌های برهانی است که از طریق حضور در درس و محافل علمی حاصل می‌شود. اینجا است که می‌بینیم بعضی از مستشرقین به لحاظ علمی دارای معلومات فراوانی از مسائل دینی هستند؛ اما در دایره عقل عملی بهره‌ای ندارند و آنچه نصیب آنان شده، تنها حجم وسیعی از دانش بدون هیچ اثری از معنویت و روحانیت است که فقط به درد فعال کردن عقل نظری می‌خورد نه عقل عملی.

شریعت جاودان اسلام به عنوان دینی که احیاگر معرفت و شناخت طبیعت و اجتماع است و به عنوان مجموعه‌ای از مقررات ثابت، متغیر

و توقیفی که به لحاظ فردی و اجتماعی، ضامن امنیت روح و جسم انسان - با همه گستردگی افق‌ها و ابعاد پیدا و ناپیدا و نیازهای مادی و معنوی آن - بوده و پاسخ‌گوی مسائل مستحدثه و جدیدی که در دوران‌های نو پیش می‌آید نیز هست، به عنصر زمان و مکان و مقتضیات آن توجه ویژه‌ای کرده است. به همین دلیل، لازم است چنین شریعت و دینی برای حفاظت از خود، دانشی خاص و ساز و کاری مطمئن تدارک دیده باشد تا در طول زمان، در برابر دست‌اندازی نااهلان و تحریفِ مصادیق و متشابهاات و انحراف در مسیر، از قوانین و دستورات خود محافظت کند؛ چه اینکه برای شناختن زندگی بر اساس ارزش‌ها، فرایند معرفت‌یقینی برهانی را برای ما تعیین نموده و به صحّتِ آن اذعان و اعتراف کرده است.

بنابر آنچه گذشت، این ادّعا که «شناخت جهان غیب امکان‌پذیر نیست» سخنی از سرِ افراط و ادعایی گزاف بوده، این سخن نیز که «دستگاه دین یک مجموعه لاهوتی است و همچون هویت تصدیقی خود قابل اقامه برهان نیست»، سخنی نادرست است. دانش اسلامی از عقل و وحی قرآنی سرچشمه می‌گیرد و سنّت و فطرت و طبیعت همه از منابع شناخت دینی هستند که شایسته است از آنها بحث شود. به علاوه، باید آنچه عامل تحرّکِ بُعدِ سلوکی و بیداری دینی است هم شناسایی شود.

اینک باید درباره هر کدام از این منابع و مصادر شناخت به صورت جداگانه بحث کنیم:

اولین منبع شناخت: دلیل عقلی:

دلیل عقلی، عبارت از حکم عقل درباره چیزی و باور آن توسط عقل است؛ چرا که عقل نیرویی است که وظیفه ادراک کلیات و تشخیص و تذکر و کشف را بر عهده دارد، در برابر ادراک جزئیات و محسوسات و سایر چیزها. بنابراین، معلوماتی که در تحت هیمنه و ادراک عقل درمی آید - بدیهی باشد یا نظری - باید قطعی و یقینی باشد و ادراکات ظنی (که بر اساس گمان است) در نزد ما ادراک عقلی نامیده نمی شود؛ ادراک جزئی نیز ادراک عقلی نیست.

حیطه شناخت عقل:

- ۱ - حسن و قبح (چه به معنی کمال و نقص باشد، یا به معنی موافق طبع یا مخالف طبع بودن که از آن به عنوان مصلحت و مفسده نام می برند)، عقل نظری همه این امور را درک می کند؛ زیرا اینها تمام امور واقعی هستند؛ یعنی با قطع نظر از ادراک عقل نیز در خارج وجود دارند.
- ۲ - ملازمات عقلیه و تنظیم رابطه بین احکام (مانند این حکم که امر کردن به یک چیز اقتضا می کند که مقدمه آن چیز هم واجب باشد، یا مقتضی این است که: ضد آن چیز مورد نهی قرار بگیرد) و حکم عقل به ملازمه - در صورتی که نتیجه آن قطعی باشد - مورد پذیرش است؛ اما چون احکام شرعی توقیفی است، عقل در شناخت نفس حکم شرعی دخالت ندارد - برخلاف شافعیه و حنفیه که قائل به استحسان هستند -

و دقیقاً به همین دلیل، توان شناخت ملاکات احکام را نیز دارا نیست. اینها همه در رابطه با عقل نظری است.

اما عقل عملی، حکم عقلا به حسن یا قبح است؛ یعنی عقلا حکم می‌کنند که کننده کاری مستحقّ تحسین است یا مستحقّ سرزنش، و این دو صفت (حسن و قبح) برای کارهای اختیاری انسان به کار می‌رود. البته این مسئله بین شیعه و معتزله که عدلیه هستند، با اشاعره مورد اختلاف است؛ زیرا اشاعره می‌گویند: همه واجبات باید از راه نقل (قرآن و حدیث) به اثبات برسد و عقل، نه حکم به وجوب چیزی می‌کند و نه می‌تواند حسن یا قبح کاری را مشخص کند. همچنین نمی‌تواند چیزی از جهان واقع را کشف کند؛ کشفی که قدرت اجرایی داشته و انسان را به کاری وادار کند. بنابراین، معرفت خداوند با دلیل عقلی حاصل می‌شود، اما با دلیل نقلی به مرحله وجوب می‌رسد. به عبارت دیگر: اگرچه عقل قدرت تحصیل شناخت خدای تعالی را دارد، اما این حکم عقل - به اینکه خدایی هست - بدون کمک دلیل نقلی به مرحله لزوم نمی‌رسد؛ پس بدون این دلیل نقلی و شرعی، امثال چنین احکام عقلی نمی‌تواند ضمانت اجرایی داشته باشد.

اینجا بحث دیگری نیز هست که: آیا عقل عملی، تنها ادراک مفاهیمی است که سزاوار است به آنها عمل شود، یا اینکه عقل عملی قدرت اذعان و ایمان است؟

بنابر نظریه اوّل، عقل عملی نیز مانند عقل نظری از شاخه‌های

ادراک است و تفاوت میان این دو تنها به لحاظ متعلق است؛ زیرا مدرک عقل عملی، چیزهایی است که سزاوار است به آن عمل شود، و مدرک عقل نظری، چیزهایی است که سزاوار است دانسته شود.

اما بنابر نظریه دوم که همان قدرت باور و اذعان باشد، عقل عملی از شاخه‌های ادراک نیست و در هر حال، حکم عقلاً به خوبی یا بدی، به این معنا که انجام دهنده این دو مستحق ستایش یا نکوهش باشد، مستلزم وجود پس زمینه و زیر ساخت خاصی است.

لذا اگر عقل نظری حکم حسن و قبح یا همان خوبی و بدی یک مفهوم را صادر کرد - چه حسن و قبح به معنای کمال و نقص باشد یا به معنای سازگار با طبع بشر و ناسازگار با آن - نتیجه این حکم این است که: اگر آن مفهوم کلی باشد، عقل عملی نیز حکم خواهد کرد؛ اما اگر جزئی باشد، نه. با این حساب، خلیات، عکس العمل‌ها و عادت‌ها هیچ کدام در حیطه عقل عملی داخل نمی‌شوند. از آن طرف، عقل عملی عهده‌دار تعیین وظیفه شخص مکلف در زمان فقدان دلیل است؛ مانند قاعده قبح عقاب بلا بیان، قاعده حق طاعت، یا دفع ضرر محتمل، وجوب شکر منعم یا قاعده لطف.^۱

پس معلوم شد که حکم عقل همیشه نتیجه‌بخش نیست؛ اما همیشه

۱. اینها همه قاعده‌های عقلی هستند که در هنگام نبودن دلیل شرعی در یک موضوع، تکلیف انسان مکلف را معین می‌کنند. برای اطلاع از شرح و توضیح این قواعد، ر.ک: کتاب‌های عقاید و کتاب‌های اصول فقه. (مترجم)

هم کنار گذاشته نمی‌شود؛ بلکه در مواردی که به یقین منتهی شود معتبر است؛ چرا که حجّیت قطع و یقین - بلکه حجّیت هر چیزی که به این دو منتهی شود - ذاتی است. البته اینکه عقل برخی از قواعد را مستقلاً درک می‌کند، به این امر برگشت نمی‌کند که عقل بی نیاز از رسول و واسطه الهی است - چنان که بَراهِمِه و حَشْوِیه گمان کرده‌اند - زیرا عقل، جزئیاتِ مصالح و مفاسدِ توقیفیه را درک نمی‌کند، چنان که گفته شد: عقل توانایی احاطه به ملاکات احکام شرعی را ندارد، چه رسد به خود حکم شرعی. وحی هم فقط به بیان مسائلی که به لحاظ عقلی مورد توافق است، پرداخته که ما همه آنچه در شریعت وارد شده را ارشاد به حکم عقل بدانیم؛ بلکه مسئله وحی، دارای دو افق است: یکی افق ارشاد به حکم عقل و دیگری افق تأسیس احکام بدون دخالت و ادراک عقل. بنابراین وحی در گستره‌ای فراتر از مساحت عقل حرکت می‌کند؛ مانند سخن از گذشته و حال و آینده و غیر اینها که مافوق بُعد زمان است، همچون شناخت ذات مقدس پروردگار.

حال با توجه به این مباحث، وقتی به بحث اصلی برمی‌گردیم، می‌گوییم: غیبت به معنای مخفی شدن هویت و حتی مخفی شدن از دید چشم به لحاظ عقلی محال نیست و کسانی که با نظر ما مخالف هستند یا آن را دور از ذهن می‌دانند، تا کنون نتوانسته‌اند دلیلی ارائه کنند مبنی بر اینکه محال است که عقل به قبول حقیقت‌های پنهان از چشم بشر حکم کند.

البته غیبت یک پدیده وجودی در جهان هستی است که برای عقل عادی که بر ظواهر حسّی صرف بسنده می‌کند، نامأنوس است؛ اما برای عقل عملی که در دایره‌ای بسیار گسترده‌تر از محسوسات آشکار مأنوس و نامأنوس سیر می‌کند، چه رسد به امور نامحسوس، امری عادی و طبیعی به شمار می‌آید و بلکه از پدیده‌های تحقق یافته است و همین تحقق یافتگی، خود بهترین دلیل بر امکان آن است. عقل عملی موارد زیادی را ثبت کرده که در آنها اموری واقع شده که از حواس ظاهری انسان مخفی بوده است؛ چه اینکه دانشمندان علوم طبیعی نیز چنین مواردی را ثبت کرده‌اند.

اما اینکه برخی مسئله طول عمر را امری خرافی و افسانه‌ای دانسته‌اند، دانش جدید ادعای آنها را تأیید نمی‌کند. دانشمندان علم ژنتیک، اینک به نتایجی دست یافته‌اند که دور از ذهن بودن این مسئله را کمتر کرده و آن را از امری افسانه‌ای به امری واقعی و ملموس تبدیل می‌کند. علاوه بر اینکه غیبت یک پدیده دینی است که تحت اراده و فرمان خدا است، مانند سایر کارهای خارق‌العاده همچون انتقال تخت بلقیس و خلقت جن و فرشتگان و سایر عوالم و معجزات که همه در کتاب‌های آسمانی ذکر شده و تمامی کسانی که به یکی از مکتب‌های الهی وابسته هستند، به وقوع آنها اذعان و اعتراف دارند؛ چون هیچ مکتب دینی را نمی‌توان یافت که منکر امور غیر حسّی

(ماورایی) باشد. و وقتی دو مسئله شبیه به هم شد، حکم ممکن یا ناممکن بودنش نیز یکسان خواهد بود.

دومین منبع شناخت: قرآن کریم

قرآن کریم، کتاب خدا و معجزه جاوید الهی است؛ معجزه‌ای به معنای عمیق آن، که موافق با وجدان و فطرت و عقل است؛ کتابی که ماهرترین حکما، فلاسفه، بنیان‌گذاران شرایع و خبرگان دانش و فنون را آشکارا به هم‌آوردی خواند و ایشان را حیران و سرگشته ساخت، که: ﴿قُلْ لِّئِنْ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَى أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيراً﴾ بگو: «اگر انس و جن گرد آیند تا نظیر این قرآن را بیاورند، مانند آن را نخواهند آورد، هر چند برخی از آنها پشتیبان برخی [دیگر] باشند».^۱

قرآن کریم، قدرت پادشاهان، دانش احبار یهود، مقام دینی کشیشان مسیحی، فصاحت و بلاغت اعراب و پرستندگان بت‌ها را به چنین هم‌آوردی می‌طلبد که: ﴿فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ﴾ سوره‌ای مانند آن بیاورید.^۲ و پس از آن که عرب جاهلی به کمال و نهایت زیبایی شعر، رسایی الفاظ، رعایت مقام سخن و سهولت در بیان دست یافت، قرآن کریم آنان را با همه غروری که به اندوخته علمی خود داشتند، به

هماوردی فراخواند، به گونه‌ای که حمیت ایشان را برانگیزد و آتش تعصب و خودبینی را در آنان شعله‌ور سازد و حس خودبزرگ‌بینی و سر در برابر غیر فرود نیاوردنشان را تحریک کند و این هماوردخواهی دیرزمانی به طول انجامید و زمانی مدید بر آن گذشت، اما آنان، جز شانه خالی کردن و عقب‌نشینی هیچ عکس‌العملی از خود بروز نداده و جز ناتوانی و عجز چیزی بر ایشان نیفزود و جز شکست و از چشم افتادگی چیزی عایدشان نگردید.

قرآن کریم، آنان را به لحاظ محتوایی (عدم اختلاف در محتوا) نیز مورد هماوردخواهی قرار داد؛ چرا که اگر این سخن از جانب غیر خدای متعال بود، در آن اختلاف بسیاری پیدا می‌شد و نظم و یک‌دستی خود را چه در جلال و زیبایی و بلاغت و طنطنه در سخن، و چه به لحاظ معنی از حیث صحت و فساد، و چه از حیث استواری و متانت از دست می‌داد، که فرمود: ﴿وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا﴾؛^۱ و اگر از جانب غیر خدا بود قطعاً در آن اختلاف بسیاری می‌یافتند.

قرآن مجید همچنین در زمینه نقل اخبار و داستان‌ها و آوردن مثال‌های شیرین، والایی تشریع قوانین و اوج ارزش‌ها، همگان را به هماوردی فراخوانده، برخی در این راه شکست خورده، دیگری زبان به اقرار و اعتراف گشوده، سومی سکوت اختیار کرده است. نتیجه اینکه هیچ مخالفی در این عرصه باقی نمانده است.

ویژگی‌های قرآن:

حال باید به بررسی برخی از ویژگی‌های قرآن از زاویه دید کسی که قصد دارد قرآن را بفهمد بپردازیم؛ چنین کسی باید از برخی مقدمات و اصول - که در جای خود به اثبات رسیده - یاری بگیرد.

۱ - تحریف؛ قرآن کریم از همه انواع تحریف مصون و در امان است. این کتاب آسمانی از هرگونه دست‌اندازی و تغییر و تبدیل نگهداری شده و قرآنی که اینک در دست ما است، همان کتابی است که بر سینه رسول خدا ﷺ نازل شده است، بدون اینکه کوچک‌ترین تغییری در ویژگی‌های والا و آثار و برکات آن به وجود آمده باشد: ﴿وَإِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ * لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ؛ و به راستی که آن کتابی ارجمند است * [که] باطل از پیش روی یا از پشت سر به سویش نمی‌آید﴾.^۱

بر این اساس، قرآن کریم قطعی الصدور است؛ یعنی قطعاً از جانب خدای تعالی صادر شده و لذا جایی برای بحث سندی در آن نیست و نظریه تحریف قرآن، جز خرافه و توهمی بیش نیست که جز اشخاص ضعیف العقل که اندک بویی از معارف نبرده، یا افراد متعصبی که به سبب لج‌بازی از جاده حقیقت منحرف شده‌اند، زبان به بیان آن نمی‌گشایند؛ چرا که دوستی و محبت، انسان را کور و کر می‌کند.

۲ - نص و ظاهر؛ برخی از مطالب موجود در قرآن کریم، نص صریح

است؛ اما برخی از مطالب آن در معنای خود ظاهر است [و فرق ظاهر با نصّ این است که ظاهر]؛ یعنی احتمال دارد مراد و مقصود خدای تعالی از این آیات، معنایی برخلاف آنچه از ظاهر آن فهمیده می‌شود، باشد. البته حمل یک مفهوم قرآنی بر خلاف معنی ظاهری، نیازمند به وجود قرینه است و بدون قرینه به ناچار باید آیه مورد نظر را به همان معنایی حمل کنیم که به وسیله سیره عقلائیه امضا شده از طرف شارع، یا قضاوت عرف در برخورد با این گونه آیات، از آنها فهمیده می‌شود. بخش دیگری از آیات قرآن نیز متشابهات هستند که احتمال بیش از یک معنی در آنها می‌رود.^۱

مطلب دیگر اینکه: آن دسته از آیات که در مرتبه نصّ و ظهور هستند، از محکّمات قرآن می‌باشند؛ لذا در اعتماد و تکیه بر آیاتی که در مرتبه نصّ هستند، جای هیچ‌گونه احتیاطی نبوده و اختلافی در این مطلب نیست. آیات ظاهره نیز مورد اعتماد واقع می‌شوند؛ چرا که پیامبر اکرم ﷺ برای فهماندن مقاصد خود و رساندن آنها به دیگران شیوه خاصی اختراع نکرده؛ بلکه به زبان و بیانی با قوم خود سخن گفت که در میان آنها متعارف بوده، تفاهم و خطاب در میان آنها به آن طریق انجام می‌گردید، و گرنه اگر راه و روشی دیگری در کار بود، قطعاً

۱. فرق متشابهات با ظواهر این است که: در ظواهر، احتمال معنای ظاهری بیشتر است و عدول از معنای ظاهری و رفتن به سوی معنای غیر ظاهر نیازمند به قرینه است؛ اما در متشابهات، احتمال هر کدام از معانی مختلف، مساوی است. (مترجم)

می‌بایست خبرش به ما رسیده باشد. آن حضرت به زبان عربی مبین سخن گفت و مردم را به تدبّر در قرآن و لزوم عمل کردن به آنچه در آن آمده و لزوم سنجش روایات با قرآن تشویق فرمود. ائمه علیهم‌السلام نیز به قرآن کریم استدلال کرده‌اند. روشن است که اخذ به ظاهر قرآن از مصادیق تفسیر به رأی شمرده نمی‌شود؛ بلکه این، تفسیر قرآن به معنایی است که عرف پس از جستجو از قرینه‌های متصل و منفصل، چه از خود قرآن و چه سنت شریف و احکام عقلی به آن رسیده است.

۳- نسخ؛ در اینکه نسخ در قرآن کریم به وقوع پیوسته، بین مسلمانان اختلافی نیست؛ چون بیشتر احکامی که در شریعت‌های پیشین وجود داشته، توسط احکام شریعت اسلام نسخ شده و نیز پاره‌ای از احکام اسلام توسط دیگر احکام آن نسخ گردیده است (مانند حکم قبله). حال مسئله این است که آیا حکمی از احکام قرآن به توسط خود قرآن یا توسط سنت قطعی یا اجماع و یا حکم عقل قطعی، منسوخ شده یا خیر؟ نتیجه تحقیق در این مسئله این است: حکمی که به واسطه قرآن ثابت شده، ممکن است توسط سنت متواتره یا اجماع نسخ شود و از ناحیه عقل و نقل مانعی از آن نیست. همچنین حکم ثابت شده توسط قرآن، ممکن است به آیه دیگری از قرآن نسخ شود، البته به این شرط که حکم آیه ناسخ، ناظر به حکم آیه منسوخ و در مقام بیان و رفع آن نازل شده باشد؛ چه اینکه در آیه نجوی چنین شده است. اما حکم ثابت قرآنی را

نمی‌توان به آیه دیگری که ناظر به آن حکم نیست، نسخ کرد و چنین موردی تا کنون واقع نشده، و نسخ قرآن به خبر واحد^۱ نیز غیر ممکن است. البته برخی در تصویر مسئله دچار اشتباه شده و پنداشته‌اند که نسخ در تعارض بدوی واقع شده است با اینکه تعارض بدوی (مانند عام و خاص و مطلق و مقید و حاکم و محکوم وارد و مورود و مجمل و مبین و حقیقت و مجاز و...) چنان‌که در جای خود به اثبات رسیده، اصلاً ربطی به مسئله نسخ ندارد.^۲

۴ - قواعد جمع عرفی؛ برای فهم قرآن کریم می‌توان از آنها کمک گرفت، مثلاً این قاعده که می‌توان عمومات قرآنی را با خبر واحد تخصیص زد؛ چون دلیل خاص، می‌تواند قرینه‌ای برای روشن شدن معنای مورد نظر گوینده باشد.^۳

۵ - آیات محکم و متشابه؛ چون قرآن کریم به لحاظ مدلول و محتوا، مشتمل بر آیات محکم و متشابه است، لازم است آیات متشابه را به آیات محکم برگردانیم تا مراد از آنها روشن شود.

۱. خبر واحد؛ یعنی روایتی که از پیغمبر یا امام نقل شده، ولی راوی یک نفر است یا چند نفرند که به مرحله تواتر نرسیده است؛ یعنی در مرحله‌ای نیست که موجب یقین بشود. (شهید مطهری، آشنایی با علوم اسلامی: ۳/ ۳۶). (مترجم)

۲. موارد تعارض بدوی که در متن ذکر شده از مسائل علم اصول فقه است که شرح و بیان آنها در این پاورقی نمی‌گنجد برای توضیحات بیشتر ر.ک: استاد شهید مرتضی مطهری، آشنایی با علوم اسلامی: ۳/ ۴۳-۴۷. (مترجم)

۳. در چنین موردی بین یک عام قرآنی و یک روایت که دایره حکم را از آنچه در عام قرآنی آمده محدودتر می‌کند، تعارض می‌شود و چون در جای خود ثابت شده که روایت، در مقام بیان و تفسیر قرآن است؛ اما قرآن در مقام نقد و بررسی سند روایت نیست، نمی‌توان روایت را کنار گذاشت. البته نه به این معنا که قرآن نسخ شده باشد؛ چون روایت، تنها محدوده مراد خدای تعالی از بیان آن عام را مشخص می‌کند. ر.ک: محمد رضا مظفر، اصول الفقه ۱/ ۱۴۹. (مترجم)

۶- تأویل آیات قرآن؛ حقیقت و واقعیتی است که بیانات قرآنی از حکم و موعظه و حکمت به آن استناد دارد و همه آیات قرآن - چه محکم و چه متشابه - قابل تأویل هستند. تأویل از قبیل مفاهیمی که الفاظ بر آنها دلالت می‌کنند، نبوده، و امری غیبی است که فراتر از احاطه الفاظ است و خدای تعالی از این جهت، آن را مقید به قید و بند الفاظ کرده که به ذهن بشر نزدیک شود؛ همچون ضرب المثل‌ها که برای تقریب ذهن به معنای مورد نظر به کار رفته و به حسب میزان فهم و درک شنونده موضوع را روشن می‌کند.

تأویل بر دو گونه است:

۱- تأویل فاسد؛ که اهل گمراهی و کج روی آن را به کار می‌برند؛ آنجا که متشابهات را گرفته و محکّمات را رها می‌کنند و به حسب اعتقادات خود و بدون مراجعه و تکیه بر اصولی که در جای خود به اثبات رسیده و اهل بحث و مناظره در محاورات خود بر آنها توافق دارند، آن آیات متشابه را تأویل می‌کنند. شاید تفسیر به رأی که در روایات فراوان مورد نهی قرار گرفته، نیز از همین باب باشد.

۲- تأویل صحیح و درست که اهل حق انجام می‌دهند؛ آنجا که محکّمات را اصل و متشابهات را فرع قرار داده و بین آنها جمع می‌کنند. این نوع از تأویل به دو بخش تقسیم می‌شود:

یک بخش، مستند به قوانین لغت و منطق و عرف عام است که از

طریق تحقیق و تدبّر به نتیجه می‌رسد، چنان‌که در آیات مشتمل بر جملات متشابه چنین عمل می‌شود؛ مثل آیات تجسیم و تحیز^۱ و آیاتی که اموری چون امکان یا حدوث را به ذات خداوندی نسبت داده یا صفاتی را همچون صفات ممکنات برای خدا اثبات کند، یا آیاتی که معنای ظاهری آنها متنافی است، همچون نسبت دادن مرگ به خدا و فرشتگان یا آیاتی که به ظاهر بر جبر یا تفویض دلالت دارند.

بر این فرض که این نوع توجیه و تفسیر آیات را تأویل بدانیم، انجام این کار فقط در صلاحیت اشخاص متخصص است که پس از به کار گرفتن تمام توان و استعداد خود در مطالعه دقیق و به دست آوردن تخصص در دانش‌هایی که برای فهم معانی باطنی کلام لازم است، به انجام چنین کاری اقدام کنند.

بخش دوم از تأویل صحیح، یکی از شعبه‌های علم غیب است که هرکسی را به آن راه نیست و به راسخان در علم - که منحصر در پیامبر و ائمه اطهار است - اختصاص دارد.

پرسش: چرا فهم و برداشت از قرآن متفاوت است و آیا این امر ضرری به کاشفیت و حاکمیت قرآن و اینکه این کتاب یک ابزار شناخت باشد، نمی‌رساند؟

۱. مراد از "تجسیم"، آیاتی است که در ظاهر چنین دلالت می‌کند که خدای تعالی - نعوذ بالله - جسم است مثل: «ید الله» و مراد از "تحیز"، آیاتی است که به ظاهر دلالت بر این دارد که خداوند متعال در مکان خاصی قرار می‌گیرد، مثل: «عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى». (مترجم)

پاسخ: البته انتخاب راه کار معرفتی برای فهم قرآن کاری بس مهم است؛ چرا که در این حوزه پاره‌ای از گرایش‌ات فلسفی، کلامی، عرفانی، و دانش‌های طبیعی با گرایش‌ات اجتماعی هستند که تلاش می‌کنند نظرات خود را بر تفسیر قرآن تحمیل کنند.

لذا در زمینه تفسیر قرآن دو روش وجود دارد:

روش اول: مفسر در این روش سعی بر این دارد که محتوای آیه را بدون در نظر گرفتن پیش زمینه‌های علمی و فرهنگی خود کشف کند؛ وی بدون هر گونه پیش داوری قلبی و تنها با تکیه بر ابزارها و قواعد معرفتی که عرفاً برای تفسیر قرآن مناسب هستند، به این عرصه گام می‌نهد و هیچ قصد و غرضی جز فهم مدلول و محتوای آیه ندارد. در این صورت است که سایر دانش‌های نظری نیز نتیجه قرآنی به دست آمده را تأیید می‌کنند. باید دانست که ظواهر، اموری وجدانی، نسبی و عرفی هستند، نه برهانی و نفسی و ذاتی. البته اراده‌های جدی ملاکاتی هستند که نیازمند به ملاکات دیگری غیر از ملاکات ظواهر می‌باشند.^۱

روش دوم: این روش عکس روش اول است که در آن، مفسر تلاش می‌کند آیه را بر پس زمینه‌های قلبی خود تطبیق کند و در نتیجه، قرآن تابع آن نظریات شده و این شیوه غلط چیزی است که موجب ایجاد

۱. یعنی هر گوینده‌ای ممکن است غیر از آنچه از ظاهر سخنش فهمیده می‌شود معنای دیگری را اراده کرده باشد که به آن اراده جدی می‌گویند و دست پیدا کردن به آن معنی که ممکن است در زیر این معنی ظاهری پنهان باشد نیازمند به ملاک و معیار خاصی است که با ملاک‌های فهم معانی ظاهری متفاوت است. (مترجم)

امثال این خلأها و شکاف‌ها شده است؛ به گونه‌ای که فهم ظاهر قرآن مخصوص به طیف معین و صنف خاصی شده و بدین ترتیب، قرآن فاقد قابلیت فهم عرفی شده، در سیاق قالب‌های صنفی وارد می‌شود، البته عرف هم ممکن است در زمینه فهم قرآن به نکاتی توجه نکند و همین امر موجب خطای در فهم شود؛ اما اگر به آن نکات داخلی و خارجی توجه کند، به فهم عرفی خواهد رسید.

البته هیچ شیوه معرفتی از این مشکل در امان نیست و به همین جهت، دخول این احتمال در فرایند تفسیر چندان اهمیتی ندارد. آنچه مهم است ایجاد ضوابط و موازینی است که حدود شیوه‌های معرفتی را تعیین و مشخص کند؛ چون قرآن نازل نشده تا کتاب طبیعیات و نجوم و طب یا تاریخ باشد، قرآن کتاب هدایت است.

خلاصه آنچه گفتیم، اینکه: غرض از تفسیر، کشف و اظهار معنای لفظ در دایره منطوق و مفهوم^۱ است، مدلولاتی هم هست که در دایره

۱. کلمه مفهوم در اصطلاح، در مقابل منطوق است؛ مثلاً فرض کنید شخصی می‌گوید: «اگر به همراه من تا خانه بیایی کتابی به تو می‌دهم» در حقیقت این یک جمله به جای دو جمله است: الف: اگر همراه من تا خانه بیایی کتابی به تو می‌دهم.

ب: اگر همراه من تا خانه نیایی کتاب را به تو نمی‌دهم.

پس در اینجا دو رابطه هست؛ یکی مثبت و دیگری منفی. یکی به نطق درآمده که همان رابطه بین آمدن به خانه و دادن کتاب است که چون به نطق درآمده، به آن «منطوق» می‌گویند. و دیگری که رابطه منفی است، گرچه به نطق و لفظ درنیامده؛ اما عرفاً از چنین جمله‌ای فهمیده می‌شود و چون فقط فهمیده می‌شود، به آن «مفهوم» می‌گویند. آیات قرآن نیز از این قاعده مستثنی نیستند؛ یعنی منطوقی دارند و مفهومی، و گاهی مفهوم یک آیه است که توسط دانشمندان دینی دلیل یک حکم شرعی می‌شود نه منطوق آن؛ مثلاً مفهوم آیه شریفه ﴿إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا...﴾ را دلیل بر حکم حجّیت خبر واحد گرفته‌اند، آنجا که منطوق آیه این است که به خبر فاسق ترتیب اثر ندهید؛ اما مفهوم آیه این است که به خبر عادل ترتیب اثر بدهید. برای اطلاع بیشتر ر. ک: کتاب‌هایی که در علم اصول فقه نوشته شده - مترجم.

مفهوم و منطوق اصطلاحی قرار نمی‌گیرد که دلالت سیاقی نام دارد و بر چند گونه است:

دلالت اقتضا: یعنی اینکه عرف، معنای سخن، را مورد نظر گوینده بداند و راستی یا درستی سخن، به حسب عقل یا شرع یا لغت یا عادت متوقف بر همین است.

دلالت تنبیه (دلالت ایما): یعنی اینکه معنی سخن، از این جهت مورد نظر گوینده شمرده شود که سیاق سخن چنان باشد که عرف به اراده چنین لازمه‌ای از این سخن یقین حاصل کرده یا اراده نکردن آن را بعید بداند. این دو نوع دلالت هر دو حجت هستند؛ چه در تفسیر و چه در تأویل. البته تأویل مجاز که عرف با اِعمال عنایت علمی توان انجامش را دارد. نوعی از تأویل هم هست که منحصر به اهل بیت علیهم‌السلام است و امری وابسته به علم الهی است و هیچ ربطی به تحصیل و دانش کسبی ندارد. امامان اهل بیت علیهم‌السلام نیز گاهی مانند مردم عادی و همپای آنان، با تکیه بر ظاهر و دلالت اقتضا و سیاق و ایما و امثال اینها، به فهم قرآن و برداشت از آن می‌پرداختند؛ اما گاهی هم با گونه دیگری از تأویل که مخصوص به ایشان بوده و شعبه‌ای از علم غیب الهی است، قرآن را تفسیر کرده‌اند.

دیگر اینکه: مفاد آیات متشابه چنین نیست که هیچ معنایی نداشته باشد؛ بلکه ظاهر الفاظ آن آیات، دارای معناهایی هستند که اگر چنین

نبود سخن خداوند، که فرمود: بعضی‌ها از آیات متشابه پیروی می‌کنند. معنایی نداشت که خداوند فرماید: «الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ؛ کسانی که در دلهایشان انحراف است برای فتنه‌جویی و طلب تأویل آن [به دلخواه خود،] از آیات متشابه آن پیروی می‌کنند».^۱

بنابراین مراد از متشابه، بروز اشتباه در مصداق آیه است؛ یعنی در عین روشن بودن معنایی که آیه بر آن دلالت دارد مصداق آیه ناشناخته باشد. بنابراین، معنای آیه کریمه فوق چنین است: کسانی که در دل‌هایشان انحراف است، از مصداق‌های نامعلوم پیروی می‌کنند؛ مانند مفهوم کُرسی [که در آیات قرآن آمده]. البته برخی آیات متشابه را آیاتی دانسته‌اند که مُجَمَّل هستند؛ یعنی لفظی که ظهور استعمالی ندارد، اگرچه ظهور واضح جدی داشته باشد.^۲

باطنیه، صوفیه و دیگر صاحبان عقاید فاسد بدون تکیه بر اسلوب‌های علمی و لغوی سعی دارند تا باطن قرآن را مورد استنتاج قرار دهند. شیوه آنها فقط مبتنی بر تخمین و اتکا به حدس و گمان

۱. آل عمران: ۷.

۲. هر گوینده‌ای از به کار بردن یک لفظ، منظور و مرادی دارد که به آن مراد جدی یا ظهور جدی می‌گویند که در ذهن خود گوینده است؛ اما در مقام استعمال، ما برای فهم معنای آن لفظ، تابع فهم عرفی از آن لفظ هستیم - جدای از اینکه در ذهن گوینده چه بوده - و چون استعمال ممکن است حقیقی باشد یا مجازی و یا لفظ از الفاظ مشترک باشد و یا ضمیری یا مرجع نامعلوم در آن بوده باشد و... ظهور استعمالی از ظهور جدی جدا می‌شود. حال اگر نتوانیم برای آن لفظ یک ظهور استعمالی پیدا کنیم، وجود آن ظهور جدی فایده‌ای برای ما نداشته و آن لفظ را مجمل می‌نامیم؛ یعنی لفظی که مراد گوینده از گفتنش معلوم نیست. (مترجم)

و استحسانات و تحمیل پیش داوری‌های ذهنی خویش بر قرآن است. بنابر آنچه بیان شد، می‌توان بین دو دسته از روایات جمع کرد؛ روایاتی که می‌گویند: تفسیر قرآن مختص به اهل بیت علیهم‌السلام است، و روایاتی که قرآن را تبیان و هدایت [برای عموم] معرفی می‌کنند؛ زیرا دسته اول از روایات، به این امر اشاره دارند که تأویل قرآن و بهره‌مندی از علم غیب و شناخت همه ویژگی‌های قرآن، تنها از راه معرفت و حیانی و آنچه در حکم آن است، میسر می‌شود؛ اما دسته دوم از روایات به این امر اشاره دارند که الفاظ قرآن مجمل و بدون معنا نیست؛ یعنی در مرحله فهم ظاهری قرآن، میان اهل بیت علیهم‌السلام و دیگران فرقی نیست [اما فهم باطن و تأویل قرآن مختص به اهل بیت علیهم‌السلام است].

۷- پدیده جری و انطباق در قرآن^۱

فرق بین این پدیده و بین تأویل و تفسیر: قرآن معجزه‌ازلی و سرمدی است و احکام آن در همه زمان‌ها، شامل همه مردم می‌شود. بر این اساس، آیاتی که در مورد برخی از اشخاص نازل شده، در صورت وجود بعضی از شرایط، ممکن است کسان دیگری را هم شامل شود. پس اگر مورد نزول، مختص به آن آیه نباشد، شامل سایر موارد نیز می‌شود، و منظور از جری و انطباق همین است؛ یعنی تطبیق دادن آیه بر

۱. جری مصدر جریان است و از روایاتی گرفته شده که ائمه علیهم‌السلام در آنها فرموده‌اند: «قرآن حقیقتی دارد که در مسیر زمان جاری است مانند جریان خورشید و ماه...» یعنی مفاهیم قرآنی ممکن است در طول زمان، مصادیق مختلفی پیدا کرده و بر آنها انطباق یابد که به این پدیده، «جری و انطباق» می‌گویند. ر.ک: علامه طباطبائی، المیزان: ۱/ ۴۳. (مترجم)

کامل‌ترین مصداق به واسطهٔ مراجعه به روایت؛ البته عمومیتِ آیه باقی می‌ماند و تعیین کردن یک مصداق برای آن آیه (در گذشته یا آینده)، عمومیت آن را از بین نمی‌برد و «مورد»، خاص‌کننده «وارد» نیست.^۱ در شیوه تأویل، عمومیتِ آیه باقی نمی‌ماند؛ زیرا عموم، مراد جدی نبوده و وقتی مصداق خارجیِ آیه با کمک روایات تعیین شد، عمومیت از بین می‌رود.

اما در شیوه تفسیر، تعیینِ مراد جدی و مصداق آن، از سیاقِ آیه کشف می‌شود. برای توضیح بیشتر می‌گوییم: در تفسیر بعضی از آیات، روایاتی وارد شده است، از جمله:

۱- «يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ * هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ»؛ می‌خواهند نور خدا را با دهان‌های خویش خاموش کنند، ولی خداوند نمی‌گذارد، تا نور خود را کامل کند، هر چند کافران را خوش نیاید * او کسی است که رسولش را با هدایت و آیین حق فرستاد، تا آن را بر همهٔ آیین‌ها غالب گرداند، هر چند مشرکان کراهت داشته باشند.^۲

در تفسیر این آیه آمده: خدای تعالی از حال کفار یهود و نصاری خبر

۱. اینکه «مورد»، «وارد» را خاص نمی‌کند یعنی: اگر یک حکم عام در رابطه با یک مورد خاص صادر شد دلیل نمی‌شود که آن حکم عام (وارد) فقط در همان موضوع خاص (مورد) کاربرد داشته و در سایر موارد از کار بیفتد. (مترجم)
۲. توبه: ۳۲ و ۳۳.

داده که می‌خواهند «نور خدا را خاموش کنند» که همان اسلام و قرآن باشد «ولی خداوند نمی‌گذارد، تا نور خود را کامل کند»؛ یعنی خداوند از هر کاری در این رابطه جلوگیری می‌کند مگر اظهار امر قرآن و اسلام و اتمام برهان‌هایش، «هرچند کافران را خوش نیاید»؛ یعنی علیرغم بد آمدن کافران. «او کسی است که رسولش را فرستاده»؛ یعنی حضرت محمد را فرستاده و پیام‌هایی به آن حضرت داده تا به امتش برساند. خدای تعالی این پیامبر را «با هدایت»؛ یعنی با حجت‌ها و برهان‌های آشکار «و آیین حق» که دین اسلام و قوانین آن باشد و انسان با عمل به آنها مستحق ثواب و پاداش الهی شده، و هر دینی غیر از آن باطل و مستحق کیفر و عقاب است. «تا آن را بر همه آیین‌ها غالب گرداند»؛ یعنی تا دین اسلام را با حجت و برهان همچنین با قهر و غلبه بالاتر از سایر ادیان قرار دهد تا در روی زمین آیینی باقی نماند مگر اینکه مغلوب شود؛ اما هیچ مسلمانی در حجت و برهان دستخوش شکست نگردد و پیروان سایر ادیان را با برهان مغلوب کنند. برتری اسلام با قهر و غلبه نیز چنین است که هر طایفه‌ای از مسلمانان، بخشی از نواحی اهل شرک را به تصرف در آورده و اهل آن مناطق را شکست دهند.

همچنین از ضحاک نقل شده که گفت: مراد از این بخش از آیه این است که: در وقت نزول حضرت عیسی بن مریم، هیچ دینداری باقی نمی‌ماند مگر اینکه مسلمان شده یا به پرداخت جزیه گردن می‌نهد.

از حضرت امام باقر علیه السلام نیز نقل شده که فرمود: «إِنَّ ذَلِكَ يَكُونُ عِنْدَ خُرُجِ الْمَهْدِيِّ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ، فَلَا يَبْقَى أَحَدٌ إِلَّا أَقَرَّ بِمُحَمَّدٍ؛ این امر در زمان قیام مهدی روی می‌دهد و هیچ کس نمی‌ماند مگر اینکه به [رسالت حضرت] محمد اقرار می‌کند».^۱

از حضرت امام صادق علیه السلام نیز نقل شده که در پاسخ پرسش مفضل از تأویل این آیه و اینکه برخی از مسلمانان ادعا می‌کنند: «اینک اسلام بر همه ادیان پیروز شده و غلبه یافته است» فرمود: «يَا مُفَضَّلُ! لَوْ كَانَ ظَهَرَ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ مَا كَانَتْ مَجُوسِيَّةٌ وَلَا يَهُودِيَّةٌ وَلَا صَابِئِيَّةٌ وَلَا نَصْرَانِيَّةٌ، وَلَا فِرْقَةٌ وَلَا خِلَافٌ وَلَا شَكٌّ وَلَا شِرْكٌ، وَلَا عِبَادَةُ أَصْنَامٍ وَلَا أُوثَانٍ وَلَا اللَّاتِ وَلَا الْعُزَّى، وَلَا عِبَادَةُ الشَّمْسِ وَلَا الْقَمَرِ وَلَا النُّجُومِ وَلَا النَّارِ وَلَا الْحِجَارَةِ، وَإِنَّمَا قَوْلُهُ: «لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ» فِي هَذَا الْيَوْمِ، وَهَذَا الْمَهْدِيُّ وَهَذِهِ الرَّجْعَةُ، وَهُوَ قَوْلُهُ: «وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ»؛ ای مفضل، اگر اسلام اینک بر تمام ادیان پیروز و غالب شده بود، اینک نمی‌بایست دیگر هیچ مجوسی، مسیحی، یهودی و صابئی وجود داشته، و نه هیچ تفرقه، اختلاف، شک و شرکی بوده، نه هیچ بت‌پرستی که امثال لات و عزی را پرستد و نه هیچ پرستنده آفتاب و ماه و ستاره و آتش و سنگی باقی مانده باشد. البته معنای سخن خدا که فرموده: «تَا آن (اسلام) را بر همه آیین‌ها غالب گرداند» تنها این روز و این مهدی و این رجعت است که در جای

دیگر فرموده: «وَبَا أَنَان بَسْتِزِيد تَا فْتَنَه‌ای نماند و تمامی دین برای خدا باشد».^۱

۲- روایتی که در تفسیر آیه شریفه: «وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ» و در حقیقت، در زبور پس از تورات نوشتیم که زمین را بندگان شایسته ما به ارث خواهند برد^۲ وارد شده، این آیه به ایده وراثت زمین و رسیدن آن به بندگان شایسته خدا اشاره دارد. قرآن کریم در این زمینه یک تئوری هدف‌مند و متکامل ارائه کرده است که تئوری تصادفی بودن و بیهودگی و گرافه بودن هستی را انکار کرده، و از اموری مانند: هستی، انسان، آغاز و پایان [جهان] و چگونگی فرستادن پیامبران و ویژگی‌های آنان سخن می‌گوید و اینکه انتخاب آنان از راه حکمت است، نه از راه تصادف و قرعه.

قرآن کریم این دیدگاه را مطرح می‌کند که هستی از یک خالق حکیم و آگاه نشأت گرفته، آغازش قصه آدم بوده و این کاروان تا معاد به سیر خود ادامه خواهد داد. قرآن کریم همچنین از پایان هستی و حکومت الهی در آن زمان و رسیدن به هدف مورد نظر سخن رانده است. دولت و مدینه فاضله یک سخن و ایده قرآنی است که سایر کتاب‌های آسمانی نیز از آن سخن رانده‌اند و در آن اختلافی نیست؛ چه اینکه سخن از مبدأ نیز قرآنی و آسمانی بوده، کتاب‌های آسمانی و حکمی و کلامی از آن

۱. معجم احادیث الامام المهدی: ۵/ ۱۴۳ ح ۱۵۶۲.

۲. انبیاء: ۱۰۵.

سخن گفته‌اند؛ این آیه تصریح می‌کند که این برنامه‌ریزی زاییده فرهنگ اسلام نبوده، و دارای ریشه‌ای تاریخی است که بذر آن از قدیم در تورات و زبور کاشته شده است.^۱

۳- همچنین در قرآن مجید آمده: ﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَىٰ لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾؛ خدا به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، وعده داده است که حتماً آنان را در این سرزمین جانشین [خود] قرار دهد؛ همان گونه که کسانی را که پیش از آنان بودند جانشین [خود] قرار داد، و آن دینی را که برایشان پسندیده است به سودشان مستقر کند، و بیمشان را به ایمنی مبدل گرداند، [تا] مرا عبادت کنند و چیزی را با من شریک نگردانند، و هر کس پس از آن به کفر گراید؛ آنانند که نافرمانند.^۲

۱. علی بن ابراهیم قمی در تفسیر خود می‌نویسد: پدرم برای من از ابن ابی عمیر، از منصور بن یونس، از عمرو بن شیبہ، روایتی نقل کرد که گفت: از حضرت ابوجعفر (امام باقر) علیه السلام شنیدم که بدون مقدمه به من فرمودند: «...» ﴿وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ﴾، قال: «الْكِتَابُ كُلُّهَا ذِكْرٌ» ﴿أَنَّ الْأَرْضَ يَرثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ﴾ قال: «الْقَائِمُ عليه السلام وَأَصْحَابُهُ»، قال: «وَالزَّبُورُ فِيهِ مَلَاحِمٌ وَتَسْحِيمٌ وَتَمْجِيدٌ وَدُعَاءٌ»، وَقَوْلُهُ: ﴿قَالَ رَبِّ احْكُم بِالْحَقِّ﴾ قال: «مَعْنَاهُ لَا تَدْعُوا لِلْكَفَّارِ، وَالْحَقُّ الْإِنْتِقَامُ مِنَ الظَّالِمِينَ؛ و مثله فی سورة آل عمران: ﴿لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ أَوْ يُعَذِّبَهُمْ فَإِنَّهُمْ ظَالِمُونَ﴾»؛ ... مراد از ذکر در این آیه که فرماید: ﴿و در حقیقت، در زبور پس از ذکر نوشتیم﴾، همه کتاب‌های آسمانی است. و آنجا که فرمود: ﴿که زمین را بندگان شایسته ما به ارث خواهند برد﴾ مراد، قائم علیه السلام و پیروان او هستند...؛ زبور نیز مشتمل بر اخبار آینده و حمد و ثنای الهی و دعا است. و این سخن خدا که فرمود: ﴿گفت: پروردگارا، خودت به حق داوری کن...﴾ معنایش این است که برای کفار دعا نکنید و مراد از حق، انتقام از ستمگران است». و مثل همین معنا در این آیه از سوره آل عمران آمده که فرماید: ﴿هیچ یک از این کارها در اختیار تو نیست، یا [خدا] بر آنان می‌بخشاید، یا عذابشان می‌کند؛ زیرا آنان ستمکارند﴾. ر.ک: تفسیر قمی: ۷۷ / ۲ و ۷۸.

این آیه به چند نکته اشاره دارد:

۱- خدای تعالی قطعاً برای مؤمنان جامعه صالح و شایسته‌ای ایجاد خواهد کرد.

۲- خدای تعالی قطعاً مؤمنان را جانشینان خود در زمین قرار خواهد داد و دین آنها را آشکار و پیشرو و پیروز بر سایر ادیان خواهد ساخت.

۳- امت از مرحله ترس عبور کرده و به مرحله امنیت خواهد رسید. روایات وارده، طبق قاعده جری یا از باب تأویل، حضرت مهدی (عج) را به عنوان مصداق این آیه شریفه تعیین کرده‌اند.

روایات فراوان دیگری نیز هست که حضرت مهدی (عج) را مصداق آیات دیگری از قرآن قرار داده، از آن جمله آیه شریفه: ﴿وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ * وَنُكِنِّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ؛ وخواستیم بر کسانی که در آن سرزمین فرودست شده بودند منت نهیم و آنان را پیشوایان [مردم] گردانیم، وایشان را وارث [زمین] کنیم * ودر زمین قدرتشان دهیم﴾^۱ شیخ طوسی (رحمه الله) از حضرت علی (ع) نقل کرده که فرمود: «هُمْ آلُ مُحَمَّدٍ، يَبْعَثُ اللَّهُ مَهْدِيَّهُمْ بَعْدَ جَهْدِهِمْ فَيُعِزُّهُمْ وَيَذِلُّ عَدُوَّهُمْ؛ اینها آل محمد هستند که پس از تحمل سختی‌های بسیار، خداوند مهدی‌شان را خواهد فرستاد تا آنان را عزت بخشیده و دشمنانشان را خوار سازد».^۲

۴- آیه شریفه: «إِلَّا مَنْ خَطِفَ الْخَطْفَةَ فَأَتْبَعَهُ شِهَابٌ ثَاقِبٌ؛ مگر کسی که [از سخن بالاییان] یکباره استراق سمع کند، که شهابی شکافنده از پی او می‌تازد»^۱ صدوق از حضرت امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: «أَمَّا وَاللَّهِ لَيَغِيْبَنَّ عَنْكُمْ مَهْدِيكُمْ حَتَّى يَقُولَ الْجَاهِلُ مِنْكُمْ مَا لِلَّهِ فِي آلِ مُحَمَّدٍ حَاجَةٌ؛ به خدا سوگند، مهدی شما چنان غایب شود که نادانان‌های شما بگویند: خدا دیگر با آل محمد کاری ندارد»^۲ و نیز از آن حضرت روایت شده که فرمود: «ثُمَّ يُقْبَلُ كَالشَّهَابِ الثَّاقِبِ فَيَمْلَأُهَا عَدْلًا وَقِسْطًا كَمَا مِلْتُمْ جَوْرًا وَظُلْمًا؛ سپس همچون شهابی شکافنده پیش می‌آید و زمین را چندان که پر از بیداد و ستم شده باشد از عدل و داد می‌کند»^۳ سوره مبارکه قدر نیز چنین است.

به هر حال، ماحصل معنای آیات حتمی بودن ظهور، آیات انتظار، آیاتی که از طبیعت جدال بین حق و باطل سخن می‌گویند، و آیاتی که از آخرین ایستگاه بشریت سخن به میان آورده، همه و همه بر این امر دلالت دارد که ایده مهدویت یک ایده قرآنی است؛ چه با شیوه تفسیر به این مسئله پرداخته شود که مبتنی بر تدبّر و دلالت سیاق است و چه با شیوه تأویل که با کمک روایات اهل بیت علیهم السلام به صورت تطبیق یا به صورت تأویل دانسته شود.

با این توضیح، منظور از آنچه با عناوینی چون (مهدی علیه السلام در قرآن یا علی علیه السلام در قرآن) به رشته تحریر درآمده، روشن می‌شود.

۲. کمال الدین: ۵۱ باب ۳۳ ح ۲۲.

۱. صفات: ۱۰.

۳. کمال الدین: ۲۸۶ باب ۲۴ ح ۱.

به هر حال، شیوه‌ای که شیعه در تفسیر قرآن از آن پیروی می‌کند، با شیوه اهل سنت و عامّه متفاوت است. شیعیان سخنان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را در تفسیر قرآن معتبر و حجّت می‌دانند؛ اما در مباحث تفسیری هیچ مزیتی برای تابعین در برابر سایر افراد امت قائل نبوده و سخن آنان را در تفسیر حجّت نمی‌دانند مگر اینکه ثابت شود آن سخن از خود آنان نبوده؛ بلکه توسط آنان، از شخص پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده است. شیعیان همچنین به مقتضای احادیثی چون حدیث ثقلین که صحتشان با تواتر به اثبات رسیده سخنان و آراء عترت آن حضرت را در مرتبه بعد از سخن و نظرایشان و طبعاً حجّت می‌دانند.

طبقات مفسرین:

بنابر آنچه گذشت، طبقات مفسران در نزد شیعه بدین گونه است:

طبقه اول: کسانی که روایات تفسیری را از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و عترت طاهره نقل کرده‌اند؛ مانند: زراره، محمد بن مسلم رضی الله عنه و امثال اینها.

طبقه دوم: اولین مؤلفانی که در رشته تفسیر کتاب نوشتند؛ مانند فرات کوفی، ابو حمزه ثمالی، عیّاشی، علی بن ابراهیم قمی و نعمانی رضی الله عنه.

شیوه این دسته از مفسران چنان بود که روایات تفسیری را با ذکر سند می‌آوردند؛ اما از اظهار نظر شخصی خودداری می‌کردند.

طبقه سوم: مفسرانی که در رشته‌های مختلف علمی صاحب نظر

بودند و قرآن را با توجه به آن علوم تفسیر می کردند؛ مانند شریف رضی در تفسیر ادبی، شیخ طوسی در تفسیر کلامی، شیرازی در تفسیر فلسفی، گنابادی در تفسیر صوفیانه، طبری شیعی در تفسیر جامع از علوم و فنون متعدد مانند لغت و نحو و کلام و حدیث.

سومین منبع شناخت: سنت شریف

سنت شریف نیز همچون قرآن کریم یکی از منابع فرهنگ اسلامی است که همه شؤون اسلامی را دربر می گیرد و بانوآوری و دستاوردهای پربار فکری به یاری اندیشه انسانی می آید.

سنت شریف، همواره در کنار قرآن مجید به عنوان یک منبع سرشار باقی خواهد ماند؛ منبعی که از همان پشتوانه عطرآگین بهره مند است که تاج جاودانگی و بقا را بر سر اسلام نهاده تا زمین و آنچه در آن است، به خدای تعالی برسد و میان قرآن و سنت به لحاظ صدور از منبع وحی و اینکه این دو شعاع از یک منبع نور سرچشمه گرفته اند، هیچ تفاوتی نیست.

فرق بین قرآن و سنت

البته قرآن و سنت در عین اتحاد، در مواردی نیز با هم تفاوت دارند:

۱- یکی از اهداف قرآن، اعجاز و هماوردخواهی است، اما سنت اگرچه مشتمل بر اعجاز هست، لیکن در مقام تشریع و بیان اخبار غیبی است.

۲- الفاظ قرآن کریم همچون معانی آن، همه از جانب خدای تعالی نازل شده است؛ اما الفاظ سنت چنین نیست.

۳- سند قرآن کریم قطعی است (یعنی به یقین از جانب خدا آمده است)؛ اما سنت به جز آن بخش که به حدّ تواتر رسیده باشد، قطعی الصدور نیست (یعنی نمی توان یقین کرد حتماً از معصوم صادر شده باشد).

۴- قرآن کریم غالباً ناظر به اصل تشریع و تأسیس قواعد کلی مطابق با اراده های استعمالی است که در موارد شک در بعضی از خصوصیات به کار گرفته می شود؛ قرآن تنها به بیان احکام کلی می پردازد که نیازمند به تفصیل و بیان است. در این صورت، نقش سنت همین تفصیل و بیان است. در نتیجه، هیچ کدام از اطلاقات قرآنی بدون جستجوی مقید، نتیجه نخواهد داد.^۱

دو گرایش دیگر نیز در جامعه اسلامی هست:

یکی گرایش عامّه (اهل سنت) که زیربنای فکری آن، مقوله (حسبنا کتاب الله) است که امروزه به عنوان (اسلام فقط قرآن است) برگردانده

۱. اطلاقات یعنی مواردی که یک حکم به صورت «مطلق» آمده باشد؛ یعنی فرمان الهی روی یک طبیعت و ماهیت کلی آمده باشد که ممکن است تا بی نهایت مصادیق متعدد داشته باشد؛ اما قید و شرطی برای آن ذکر نشده، مثلاً در آیه زکات خداوند به پیامبرش فرمان داده که پس از گرفتن زکات بر زکات دهنده درود بفرستد؛ اما چگونگی این کار بیان نشده که مثلاً با صدای بلند یا کوتاه در مسجد یا غیر آن در حضور جمع یا تنها، به زبان عربی یا غیر آن و هزاران قید دیگر که ممکن بود برای این حکم کلی باشد و نیست؛ لذا می گوییم: این یک حکم مطلق است. حال اگر دلیل دیگری از کتاب یا سنت پیدا شد که این حکم را مقید به یکی از این قیود کرد این عمل را تقیید، آن دلیل را مقید و دلیل اول را مقید می نامند. دانشمندان علم اصول بحثی دارند که آیا می توان بدون جستجو از اینکه قیدی برای حکم کلی وجود دارد یا نه، و قبل از حصول اطمینان از نبودن قید، به آن حکم مطلق عمل کرد؟ مؤلف در عبارت فوق معتقد است: احکام مطلق را که در قرآن کریم هست، نمی توان بدون جستجو از قید، مورد عمل قرار داد. (مترجم)

شده؛ یعنی قرآن کریم به تنهایی برای ادارهٔ جامعه کافی بوده و دیگر نیازی به روایات نیست. در نتیجه، تشریع فقط از قرآن گرفته شده و سنت شریفه به کناری نهاده یا تنها به عنوان مؤید و برای تشرّف و تیمّن و تبرّک به کار می‌رود.

گرایش دوم، زیاده‌روی و غلو در گرایش به روایات و پذیرش روایات از هر راه است، در این گرایش، میزانی که سنت را محدود کند، وجود ندارد و همیشه سنت بر غیر آن مقدم است؛ نتیجهٔ این روش، عدم استفاده از ابزارهای شناخت روایت است، از قبیل تحقیق در سند، رفع تناقض، آگاهی از قرائن و... که بعداً به آنها نیز خواهیم پرداخت و این فرایند در کل، موجب از کار افتادن این حجّت بدیهی قرآنی یا عقلی خواهد شد. البته در مباحث آتی موضع خود را در برابر احادیث ضعیف و جعلی و شاذ و نادر و مخالف با ضروریات و امثال اینها روشن خواهیم کرد و بیان خواهیم داشت که با چه ابزارهایی می‌توان از سنت محافظت کرد و با چه ابزارهایی می‌توان به سنت احاطه پیدا کرد و در تعارض بین دو روایت راه چاره چیست.

دیگر اینکه پرداختن به مقوله سنت در نکات زیر خلاصه می‌شود:

۱- چه دلیلی است بر اینکه سنت در اسلام یک ابزار شناخت

تشریعی، عقیدتی و اخلاقی باشد؟

۲- چگونه قرآن و سنت به یکدیگر کمک می‌کنند؟

- ۳- برخی شبهات که ابزار شناخت بودن سنت را نفی می‌کند.
- ۴- چگونه سنت نبوی را از میان تعالیم دو مکتب کشف کنیم (بر فرض اینکه هر کدام طرف مقابل را به عنوان یک مکتب بپذیرد).
- ۵- پدیده اجتهاد در فعال کردن سنت و دوام بخشیدن به آن.
- ۶- موضوع حضرت مهدی (عج) در روایات.^۱

دلیل ابزار شناخت بودن سنت:

به رغم اینکه در گذشته دور کسانی بودند که قرآن مجید را تنها منبع شناخت دین می‌دانستند - که در بخش گرایش‌های امت اسلام به این دسته اشاره کردیم - اینک همه مسلمانان اعم از مفسران، متکلمان، فقیهان و غیر آنها بر این نکته اتفاق نظر دارند که باید سنت شریف نبوی را به عنوان یک منبع شناخت و راه کشف حقایق دینی، معتبر دانست؛ آنها همگی بر این عقیده‌اند که: سنت شریف نیز بسان قرآن کریم مرجعی برای شناخت دین است. دلیل این مطلب، علاوه بر این اجماع و اتفاق نظر، آیات فراوانی از قرآن است:

- آیه شریفه ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ﴾؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، چون خدا و پیامبر، شما را به چیزی فراخواندند که به شما حیات می‌بخشد آنان را اجابت کنید.^۲ این آیه به ما

۱. خوانندگان محترم می‌دانند اصل مطلب که مورد نظر نویسنده و خواننده در این کتاب است همین نکته پنجم بوده و بقیه مباحث همه از باب مقدمه بیان شده است. (مترجم)
 ۲. انفال: ۲۴.

فرمان می‌دهد که باید لزوماً فراخوانِ پیامبر را اجابت کنیم و این فرمان چه به معنای ارشادی حمل شود یا مولوی،^۱ دالّ بر این است که سخن و فرمان رسول خدا ﷺ حجت است، به علاوه که در این آیه، نام رسول خدا ﷺ به لحاظ لزوم استجابات در کنار نام خدای تعالی آمده و همین هم دلیل دیگری بر مدّعی ما است.

- آیه شریفه «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ» و [پیامبر] از سر هوس سخن نمی‌گوید * این سخن بجز وحیی که وحی می‌شود نیست».^۲ در این آیه چند نکته است، از جمله اینکه: رسول خدا ﷺ با عصمت الهی تأیید شده؛ زیرا بعید است این گونه تعریف و ستایش که در آیه آمده، صرفاً به جهت بزرگداشت و بیان مقامات نبی اکرم ﷺ بوده باشد؛ بلکه ظهور آیه، آگاهی دادن به این نکته است که هر سخنی از آن حضرت صادر می‌شود، وحی آسمانی و منبع شناخت است.

- آیه شریفه «وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ» و هر کس خدا و پیامبرش را نافرمانی کند قطعاً آتش دوزخ برای اوست».^۳ وجه استدلال به این آیه روشن است؛ آنجا که مخالفت با پیامبر اکرم ﷺ را همچون مخالفت خدای تعالی و مستحق عقاب شدید اخروی دانسته است. لذا

۱. اگر در شریعت فرمانی صادر شود و آن فرمان در موردی باشد که عقل نیز حکم به لزوم انجام آن دارد، بحث شده که: آیا در چنین موردی امر شرعی ارشاد و تأکید همان حکم عقلی است که به آن امر ارشادی می‌گویند، یا تأسیساً و از مقام مولویت شارع صادر شده که به آن امر مولوی می‌گویند. (مترجم)

۲. نجم: ۳ و ۴.

۳. جن: ۲۳.

لزوم تبعیت از سخنان پیامبر اکرم ﷺ و از اطلاق این آیه استفاده می‌شود که سخن و نظر پیامبر ﷺ در رشته‌ها و فنون مختلف معتبر و قابل اعتماد است و این بهترین شاهد بر لزوم اطاعت و تبعیت از قول و فعل و تقریر^۱ پیامبر است.

- آیه شریفه ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ﴾؛ خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را [نیز] اطاعت کنید.^۲ این آیه، اطاعت از رسول را با یک سیاق و تکرار فعل^۳ در ردیف اطاعت از خدا آورده و این نیست مگر برای تأکید بر لزوم قبول سخن پیامبر و تبعیت از آن، و اینکه سنت آن حضرت یکی از منابع شناخت در دین است. این آیه به مستقل بودن سنت در این رابطه اشاره دارد و بسا که بتواند شاهی برای اثبات ولایت تشریعی پیامبر اکرم ﷺ نیز باشد.

- آیه شریفه ﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ﴾؛ به پروردگارت قسم که ایمان نمی‌آورند، مگر آنکه تو را در مورد آنچه میان آنان مایه اختلاف است داور گردانند.^۴ این آیه نیز دال بر این است که مسلمانان باید دعاوی خود را به نزد پیامبر برده، ایشان را به داوری

۱. معنای قول و فعل پیامبر روشن است، اما تقریر پیامبر؛ یعنی کسی در حضور آن حضرت کاری را انجام داده و ایشان از آن کار جلوگیری نکرده باشد، همین جلوگیری نکردن تقریر نام دارد و - به نظر نویسنده محترم - دلیل بر مشروعیت آن کار است. (مترجم)

۲. نساء: ۵۹.

۳. منظور تکرار کلمه "أَطِيعُوا" است که طبق قواعد ادبیات عرب اگر یک بار هم آمده بود، بس بود و اینکه دوبار آمده، نشانه تأکید بیشتر بر این مسئله است. (مترجم)

۴. نساء: ۶۵.

بخواهند که البته لازمه این کار گردن نهادن به حکم آن حضرت است [حتی اگر به نفع شخص نباشد] و به مقتضای قاعده الغاء خصوصیت^۱ یا عدم قول به فصل^۲ از پذیرش حکم پیامبر در قضاوت، به پذیرش سایر احکام آن حضرت سرایت می‌کند.

آیه شریفه «وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ؛ وَهِيَچ مرد و زن مؤمنی را نرسد که چون خدا و فرستاده‌اش به کاری فرمان دهند، برای آنان در کارشان اختیاری باشد»^۳ و آیه شریفه: «وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَى مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَإِلَى الرَّسُولِ رَأَيْتَ الْمُنَافِقِينَ يَصُدُّونَ عَنْكَ صُدُودًا؛ وچون به ایشان گفته شود: «به سوی آنچه خدا نازل کرده و به سوی پیامبر [او] بیایید»، منافقان را می‌بینی که از تو سخت، روی برمی‌تابند»^۴ نیز به همین معنی دلالت دارند و چون مطلب خیلی واضح است، لازم به نظر نمی‌رسد که آیات را بیشتر از این موشکافی کنیم خصوصاً اگر بر این اعتقاد باشیم پیامبر اکرم ﷺ معصوم است و دانش او همچون اجتهاد یک فقیه نیست؛ گرچه طبق بعضی از

۱. الغاء خصوصیت؛ یعنی عقل حکم می‌کند که حکم پیامبر در مقام قضاوت در دعاوی، ویژگی خاصی ندارد تا بگوییم: فقط در این مورد باید بی چون و چرا از حکم آن حضرت اطاعت کرد پس در سایر احکامی که توسط ایشان صادر می‌شود نیز باید اطاعت محض داشته باشیم. (مترجم)

۲. عدم قول به فصل یعنی تا کنون کسی از دانشمندان نگفته که احکام قضایی پیامبر اکرم ﷺ با سایر احکام ایشان فرق دارد تا ما بگوییم در احکام قضایی اطاعت محض واجب است اما در سایر احکام نه. برای اطلاع بیشتر از مسئله قول به فصل و نسبت آن با شکستن اجماع مرکب ر.ک: میرزای قمی، قوانین الاصول چاپ سنگی قدیمی ص ۳۷۸. (مترجم)

۴. نساء: ۶۱.

۳. احزاب: ۳۶.

اعتقادات درباره عصمت پیامبران، استدلال به این آیات نیازمند به توضیح بیشتری است.

بنابر آنچه گفتیم، حجّیت سنّت که باید از آن پیروی کرد، به معنای کشف و اظهار و طریقت و دلالت بر حکم شرعی نبوده؛ بلکه ثبوت شریعت و احکام آن است، مانند حجّیت علم که انکشاف و وضوح و ظهور^۱ بوده و مراد از حجّیت قرآن نیز همین است؛ زیرا سنّت، عبارت از گفتار، کردار، و تقریر (تأیید) شخص پیامبر عالی قدر و پیشوایان معصوم بوده، تفاوت حکم با دلیلی که بر آن دلالت می‌کند، بسیار روشن است؛ رسول خدا حاکم است چنان که خدای متعال حاکم است؛ البته حاکم بودن خداوند بالاصاله بوده و حاکم بودن پیامبر بالتبع و به اراده خداوند. بنابراین، حکم پیامبر حکم شرعی است که کشف از تشریع است، مانند کشف علم از معلوم نه کشف دلیل از مدلول. بر این اساس، آنجا که خدای متعال فرماید: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ؛ خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را [نیز] اطاعت کنید» به این معنی است که: نفس گفتار پیامبر حکم شرعی است نه واسطه‌ای که انسان را به حکم شرعی برساند. و به عبارت دیگر: واسطه در ثبوت است نه واسطه

۱. کشف، اظهار، طریقت و دلالت بر حکم شرعی یعنی حکمی باشد و دلیلی بیاید و آن را آشکار کند یا راهی به سوی آن بگشاید یا برای رسیدن به آن راهنمایی کند اما مؤلف محترم در این عبارت می‌خواهد بگوید: سنّت، خود ایجادکننده حکم شرعی است مانند حجّیت علم (یقین) که انکشاف است نه کشف؛ و ظهور و وضوح است نه اظهار؛ و فرق میان کشف و انکشاف و اظهار و ظهور روشن است. (مترجم)

در اثبات^۱ و این نکته بسیار مهمی است که اثرش در علم کلام و اصول عقاید آشکار می‌شود.

۲- کمک و تأثیر متقابل قرآن و سنت بر یکدیگر

این همیاری گاه در عرصه حجّیت و گاه در مجال بیان محدوده اثر و تنگ کردن دایره شمول است.

در مجال اول شکی نیست که قرآن به تصریح و تأکید وحی، منبع معرفت و قوی‌ترین دلیل بر حجّیت رسالت و گفتار و رفتار رسول خدا ﷺ است؛ پس حجّیت سنت از قرآن کریم کمک می‌گیرد.

در مجال دوم - که محدود کردن است - دو حالت فرض می‌شود:

۱- به لحاظ تأثیر حدیث بر قرآن؛ اگر محتوای حدیث موافق با قرآن بود، تأیید و پشتیبانی است و اگر چنین نبود از باب تنگ کردن دایره حکم است؛ بر این مبنا، مرجعیت با قرآن است؛ اما تفسیر و بیان، وظیفه حدیث.

۲- به لحاظ تأثیر قرآن بر حدیث؛ اگر حدیثی مخالف با قرآن بود، گاه این مخالفت مستقر است و گاه غیر مستقر. اگر مخالفت مستقر بود؛

۱. واسطه در ثبوت این است که: واسطه منشأ وجود باشد، مثل علت و معلول که شامل علت فاعلی و علت غایی می‌شود؛ اما واسطه در اثبات چیزی است که موجب ثابت شدن محمول برای موضوع شود که در علم منطق به آن حدّ وسط می‌گویند؛ مثل این قضیه که جهان متغیر است و هر متغیری حادث است، پس جهان حادث است. که متغیر بودن در اینجا حدّ وسط است و به آن واسطه در اثبات می‌گویند. برای اطلاعات بیشتر درباره اقسام واسطه و نسبت بین واسطه در ثبوت با واسطه در اثبات ر. ک: الرافد فی علم الاصول تقریرات اصول آیت الله العظمی سیستانی ص ۸۰ و آیت الله مشکینی، اصطلاحات الاصول ص ۲۷۹. (مترجم)

یعنی محتوای یک حدیث با نصوص آشکار قرآن یا احکام مورد اتفاق قرآن مخالف بود، آن حدیث هیچ ارزشی نداشته و سخنی یاوه است. اما اگر مخالفت حدیث با قرآن مستقر نبود، مثل اینکه آن حدیث در تفصیل یک حکم مجمل در قرآن بوده و قید یا شرط یا چیزی از این قبیل را به آن بیافزاید، آن حدیث قرینه‌ای برای آن ظهور قرآنی است؛ مثل احادیث بیان کننده شرایط و قیود بیع که قرینه‌های آیه شریفه «وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ؛ و خدا داد و ستد را حلال گردانیده است»^۱ است.

ابن قیم گوید: «رابطه قرآن و حدیث چند صورت دارد: یکی اینکه: از همه جهات با قرآن موافق باشد که اگر در رابطه یک حکم، هم آیه قرآن و هم حدیث وارد شد، از باب توارد ادله و پشتیبانی ادله از یکدیگر است.

دوم اینکه: حدیث در مقام بیان مراد و مقصود قرآن، و تفسیر آن باشد. سوم اینکه: حدیث حکمی را واجب کند که قرآن درباره وجوب آن سکوت کرده یا چیزی را حرام کند که قرآن درباره حرمت آن سکوت کرده باشد».^۲

۱. سوره بقره: آیه ۲۷۵. چنانکه ملاحظه می‌شود، در این آیه شریفه حکم به حلال (صحیح) بودن بیع مطلق است و همه نوع خرید و فروش را شامل می‌شود؛ اما وقتی احادیث به میدان می‌آیند، شرط‌ها و قیدهایی به این آیه اضافه می‌کنند که در نتیجه، دایره این حلال بودن تنگ می‌شود و خرید و فروش‌هایی همچون بیع ربوی، بیع کالی به کالی، بیع غرری و انواع دیگری از خرید و فروش را باطل و از دایره شمول آیه بیرون می‌برد و تناقضی هم بین آن احادیث و این آیه نیست؛ چون احادیث، اجمال آیه را به تفصیل تبدیل می‌کنند. (مترجم)

۲. نگ: محمدتقی حکیم، الأصول العامة للفقہ المقارن: ۲۴۲.

۳- بعضی شبهه‌ها در ابزار شناخت بودن سنت

مخالفان، مجموعه‌ای از شبهه‌ها را در این زمینه مطرح کرده‌اند؛ مانند نهی شرعی از نوشتن حدیث به بهانه‌هایی چون: ترس از مخلوط شدن قرآن با حدیث، متروک شدن قرآن به جهت اشتغال مردم به حدیث، همچنین ترس از عدم آشنایی محدثان با نوشتن، و یا عدم نیاز به تدوین احادیث به صورت کتاب و سایر موارد.^۱ اینک در اینجا به آنها پاسخ می‌دهیم.

شبهه اول: بشر بودن پیامبر ﷺ:

اینکه رسول خدا ﷺ انسانی است که گاه در حال خشم و گاه در حال خشنودی سخن می‌گوید؛ پس چگونه ممکن است گفتار و رفتارش حجت بوده و پیروی از آن واجب و لازم باشد؟ چون ممکن است آن گفتار در حال خشم از او صادر شده باشد. دلیل این ادعا عبارتی است که مسلم آن را در ضمن حدیثی روایت کرده است که آن حضرت فرمود: «يَا أُمَّ سُلَيْمٍ! أَمَا تَعْلَمِينَ أَنَّ شَرْطِي عَلَى رَبِّي أَنِّي اشْتَرَطْتُ عَلَى رَبِّي فَقُلْتُ: إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ أَرْضَى كَمَا يَرْضَى الْبَشَرُ وَأَغْضِبُ كَمَا يَغْضِبُ الْبَشَرُ، فَأَيُّمَا أَحَدٍ دَعَوْتُ عَلَيْهِ مِنْ أُمَّتِي بِدَعْوَةٍ لَيْسَ لَهَا بِأَهْلٍ، أَنْ تَجْعَلَهَا لَهُ طَهُورًا وَزَكَاةً وَقُرْبَةً يُقَرِّبُهُ

۱. منظور از منع شرعی از نوشتن حدیث جریانی است که بعد از رحلت پیامبر اتفاق افتاد و به بهانه‌هایی که در متن نیز به آنها اشاره شده اولاً تمام روایاتی که تا آن زمان از پیامبر اکرم ﷺ توسط صحابه نوشته شده بود را جمع آوری و نابود کردند سپس دستور دادند از آن پس در سراسر مملکت اسلام هیچ کس حق ندارد حدیثی از پیامبر اکرم ﷺ به زبان بیاورد یا بنویسد و انجام این کار مستحق مجازات و زندان بود. این دستور تا سال ۱۰۰ هجری در زمان خلافت عمر بن عبدالعزیز ادامه داشت که او این ممنوعیت را حذف کرد و اولین کسی که در این سال به نوشتن احادیث نبوی به صورت کتاب اقدام کرد ابن شهاب زهری و به فرمان عمر بن عبدالعزیز بود. ر.ک: علامه سید مرتی عسکری، معالم المدرستین: ۲/ ۴۴-۴۷. (مترجم)

بِهَا مِنْهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؛ ای اُمّ سلیم! آیا می‌دانی که من با پروردگار خود چه شرطی کرده‌ام؟ من با او شرط کردم و گفتم: خداوند! جز این نیست که من یک بشرم و همچون سایر مردمان خشمگین و شادمان می‌شوم؛ پس هرگاه کسی از اَمّتَم را نفرین کردم که در واقع، مستحقّ آن نبود آن نفرین را موجب پاکی و طهارت و تزکیهٔ او، و در روز قیامت مایهٔ نزدیکی او به تو قرار ده.^۱

پاسخ: عصمت پیامبر اکرم ﷺ در علم قرآن به اثبات رسیده است؛ رسول خدا ﷺ اگرچه بشر است؛ اما از بالا مورد تأیید است و همه کارهای آن حضرت در همه ادوار حیات مبارک ایشان - چه قبل از بعثت و چه بعد از آن - مورد تأیید خداوند قرار گرفته است، بهترین شاهد بر بلندی مقام آن حضرت، روایاتی است که از ناحیه عترت طاهره به ما رسیده است که همه به وضوح بر این مطلب دلالت دارد؛ البته از امثال صاحب این شبهه عجیب نیست که چنین اراجیفی را بر زبان جاری کند؛ بلکه آنچه از امثال این شخص پنهان مانده، بسیار بزرگ‌تر از این حرف‌ها است. به علاوه سخن خدای تعالی که فرماید: ﴿وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾ و راستی که تو را خویی والا است^۲ حال چگونه می‌توان میان این آیه شریفه و آنچه مسلم روایت کرده جمع کرد؟ چون کسی که تنها به خاطر عصبانیت بر کسی تغیر کند و بدون استحقاق ناسزا بگوید، اصلاً اخلاق ندارد، چه رسد به اینکه صاحب خوی والا

۱. صحیح مسلم: ۲۷/۸ باب من لعنه النبی. ۲. قلم: ۴.

بوده، یا خُلق عظیم داشته باشد. پیدا است که اگر روایتی با نصّ صریح مخالف باشد باید آن را به سینه دیوار کوبید.

شبهه دوم: تناقض در روایات نقل شده از پیامبر اکرم ﷺ:

خلیفه اول [خطاب به صحابه پیامبر اکرم ﷺ] گفت: «شما از رسول خدا ﷺ روایاتی نقل می‌کنید که خودتان هم در محتوای آن اختلاف نظر دارید و مردم پس از شما بر سر این روایات اختلافات بیشتری خواهند داشت؛ بنابراین، دیگر از این پس حدیثی از پیامبر ﷺ نقل نکنید».^۱

پاسخ: احادیثی از شخص رسول خدا ﷺ نقل شده که بر لزوم عمل به سنت تصریح می‌کند، در حالی که آن حضرت می‌دانستند کسان زیادی پس از ایشان خواهند آمد که احادیث آن حضرت را جعل خواهند کرد.^۲ به علاوه برای مقابله با پدیده جعل راه کارهایی وارد شده است. گرچه کسانی که از روایات - که عدل و همسنگ قرآن هستند - دست بردارند و رویگردان شوند، البته در چنین پیچ و خم‌هایی گرفتار خواهند شد.

۱. تذکرة الحفاظ: ۱/ ۲ و ۳.

۲. رسول خدا ﷺ در خطبه‌ای فرمودند: «أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ كَثُرَتْ عَلَيَّ الْكَذَابَةُ فَمَنْ كَذَبَ عَلَيَّ مُتَعَمِّدًا فَلْيَتَّبِعْهُ مَقْعَدُهُ مِنَ النَّارِ! اِی مردم! چه بسیار شدند کسانی که سخنانی را به دروغ به من نسبت دهند، پس هرکس بر من دروغ ببندد، باید برای خود از جهنم جایگاهی برگزیند». کافی: ۱/ ۶۲ باب اختلاف الحدیث ح ۱.

شبهه سوم: مورد سحر واقع شدن پیامبر ﷺ.

بخاری نقل می‌کند: بعضی از یهودیان رسول خدا ﷺ را جادو کردند، به گونه‌ای که آن حضرت خیال می‌کرد کاری را کرده اما نکرده بود.^۱ بنابراین، هر روایتی که از ایشان وارد شده، واجب الاتّباع نیست؛ چون ممکن است در اثر سحر و جادوی کاهنان یهودی صادر شده باشد.

پاسخ: سخن خدای متعال است که فرماید: «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ» و [پیامبر] از سر هوس سخن نمی‌گوید * این سخن به جز وحیی که وحی می‌شود نیست.^۲ طبقه اول از اصحاب رسول خدا ﷺ نیز همواره با سخنان آن حضرت این برخورد را داشتند که فرمایشات ایشان همواره مطابق با واقعیت حتمی است و ساحران و جادوگران را مجالی برای تأثیرگذاری در نفس رسول خدا ﷺ نیست. بنابراین، اگر بپذیریم که سحر می‌تواند در جهان خارج تأثیرگذار باشد، قطعاً بر نفس‌های ضعیف مؤثر واقع خواهد شد، نه بر جان‌های مبارک.

۱. از عایشه نقل شده است که گفت: رسول خدا ﷺ جادو شد به حدی که خیال می‌کرد کاری را انجام داده اما آن را انجام نداده بود. روزی از همین روزها که در نزد من بود، به درگاه خدا دعا کرد، سپس به من فرمود: «ای عایشه، احساس کردم که خدا پاسخ خواسته مرا داد». عرض کردم: ای رسول خدا ﷺ، آن چه بود؟ فرمود: «دو مرد به نزد من آمده یکی در بالای سر و دیگری در پایین پای من نشستند، آن گاه یکی به دیگری گفت: درد این مرد چیست؟ مرد دیگر پاسخ داد: جادو شده. آن مرد گفت: چه کسی او را جادو کرده؟ مرد پاسخ داد: لبید بن اعصم یهودی از بنی زریق. مرد گفت: با چه ابزاری؟ گفت: با یک شانه و مویی که به آن شانه چسبیده و غلافِ قسمت نرینه درخت خرما. گفت: اینها را در کجا گذاشته؟ گفت: در چاهی به نام ذی اروان» عایشه گوید: پیامبر اکرم ﷺ به همراه تعدادی از اصحاب، به سر آن چاه که درخت خرمایی بر سر آن بود، رفت و در آن نگرست، سپس به نزد عایشه بازگشت و فرمود: «به خدا سوگند که آتش چنان بود که گویی در آن حنا ریخته باشند و شاخه‌های خرمایش همچون کله‌های شیاطین». گفتم: ای رسول خدا ﷺ، آیا آن ابزار سحر را از چاه بیرون نکشیدی؟ فرمود: «نه، مرا که خدا از شر آن شفا داد و رهانید، ترسیدم اگر آن را بیرون بکشم، شَرش را بر مردم برانگیزانم». آن گاه فرمان داد تا آن چاه را پر کردند و آن طلسم را دفن نمودند. صحیح بخاری: ۷/ ۳۰.

۲. نجم: ۳ و ۴.

شاهد بر این مطلب، قصّه جادوگران با پیامبر خدا حضرت موسی علیه السلام است که در قرآن مجید آمده، که آنها همه مردم را جادو کردند؛ اما نتوانستند بر کارهای موسی تأثیر بگذارند.

شبهه چهارم: مجتهد بودن پیامبر صلی الله علیه و آله:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فقط یک مجتهد است که نظرات خود را بیان می‌کند و به همین دلیل دیگران هم حق دارند نظرات خود را - حتی اگر مغایر با نظرات آن حضرت باشد - بیان کنند و سخن پیامبر به هیچ روی مانند وحی نیست که مخالفت با آن حرام باشد. این همان شبهه‌ای است که به بشریت قرآن معروف است و همین شبهه است که اخیراً رنگ لائیک و سکولاریستی به خود گرفته است.

پاسخ: در جای خود اثبات شده که دانش پیامبر و خبرهایی که داده، همه آسمانی بوده و آن حضرت معصوم است، و خود در خطبه حجة الوداع فرموده: «مَعَاشِرَ النَّاسِ وَكُلُّ حَلَالٍ وَمَا يَكُونُ فِيهِ سَبَبٌ سَعَادَتِكُمْ قَدْ دَلَّلْتُكُمْ عَلَيْهِ، أَوْ حَرَامٌ وَمَا يَكُونُ فِيهِ سَبَبٌ شَقَاوَتِكُمْ قَدْ نَهَيْتُكُمْ عَنْهُ، فَإِنِّي لَمْ أَرْجِعْ عَنْ ذَلِكَ وَلَمْ أُبَدِّلْ؛ اِی مردم! آنچه حلال بود و سبب سعادت شما در آن یافت می‌شد، شما را به آن راهنمایی کردم، و آنچه حرام بود و سبب بدبختی شما در آن قرار داشت، شما را از آن باز داشتم؛ بدانید که هرگز از آنچه گفتم باز نخواهم گشت و آن را تغییر نخواهم داد».^۱

پیش‌تر نیز گفتیم: محال است آنچه که از پیامبر اکرم ﷺ صادر می‌شود، از روی اجتهاد یا حدس و گمان باشد. گفتنی است که این پاسخ مبتنی بر پذیرش مسئله ولایت تشریعی نیست؛ بلکه چه ولایت تشریعی آن حضرت را بپذیریم یا نه، شکی نیست که آن حضرت یک مجتهد نبوده و این یک نظریه نادر از برخی از شاگردان مکتب عامّه است.

شبهه پنجم: فرمان پیامبر ﷺ به محو احادیث:

از آن حضرت نقل کرده‌اند که فرمود: «از من چیزی ننویسید، و هر کس جز قرآن چیزی از من نوشته باید آن را از بین ببرد».^۱

پاسخ: این حدیث جعلی و ساختگی است. بهترین شاهد بر این مطلب هم این است که حتی همان کسانی که [در صدر اسلام] نگارش و تدوین احادیث را ممنوع کردند، به چنین روایتی استدلال نکردند. و اگر بپذیریم که این حدیث صحیح باشد، قطعاً دانشمندانی که صحاح و سنن و مسانید^۲ را به رشته تحریر درآورده‌اند، با سخن پیامبر اکرم ﷺ مخالفت کرده‌اند. اینجا است که می‌بینیم دانشمندان اهل سنت نیز چندان این حدیث را جدی نگرفته‌اند؛ اما وقتی به بعضی از جاهای خاص می‌رسند، ادّعا می‌کنند این حدیث از رسول خدا ﷺ صادر شده است.

۱. صحیح مسلم: ۲۲۹/۸ باب التثبیت فی الحدیث....

۲. کتاب‌های مرجع حدیثی در نزد اهل سنت صحیح یا سنن یا مُسنَد نام دارند؛ مانند صحیح بخاری و صحیح مسلم، سنن ابوداود و سنن نسائی یا مسند احمد بن حنبل و مسند ابویعلی و امثال اینها که جمع اینها صحاح و سنن و مسانید است. (مترجم)

۴ - چگونگی کشف سنت شریف نبوی در میان میراث علمی تسنن و تشیع حفظ و تدوین احادیث در زمان حیات رسول خدا ﷺ امری است که شیعه و سنی آن را قبول دارند، و از آن حضرت روایت شده که فرمود: «أَكْتُبُ فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ مَا يَخْرُجُ مِنْهُ إِلَّا حَقٌّ؛ بنویس! سوگند به آن کس که جانم در دست او است، از اینجا چیزی جز حق و حقیقت بیرون نمی آید» و به دهان مبارک خود اشاره فرمود.

اما پس از وفات پیامبر ﷺ اختلاف پیدا شد. از میان اصحاب آن حضرت، کسانی پیدا شدند که تدوین و گردآوری حدیث را ممنوع کرده و از آن جلوگیری به عمل آورده، آن را کاری غیر شرعی دانستند؛ مانند ابوبکر و عمر و ابن مسعود^۱ و ابوسعید خدری و دیگرانی همچون زید بن ثابت و عثمان و معاویه.^۲ و گروهی دیگر به نگارش و تدوین احادیث تشویق و ترغیب کردند؛ مانند حضرت امیرالمؤمنین علی.

تدوین حدیث در نزد شیعه:

در زمان حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السلام و نیز در زمان حضرت امام باقر و امام صادق علیهما السلام تدوین احادیث شکوفا شد و کتاب‌های بسیاری در این زمینه به رشته تحریر درآمد، چنان‌که

۱. ر.ک: جریان از بین بردن کتاب توسط ابن مسعود که خطیب بغدادی آن را به سند خود از عبدالرحمن بن اسود نقل کرده است.

۲. ر.ک: تدوین السنة الشریفة نوشته سید محمدرضا جلالی.

نمی‌توان تعداد این کتاب‌ها و نام نویسندگان آنها را به شماره آورد. اما از میان تمام این کتاب‌ها، چهارصد عنوان از چهارصد مؤلف - یا اندکی کمتر - گردآوری شده است. و چون این کتاب‌های مرجع، از نظم و ترتیب خاصی برخوردار نبوده و تعدادی از آنها مفقود شده بود، یکی از اصحاب امام رضا علیه السلام به جمع‌آوری مقدار باقی مانده و منظم کردن آنها در یک کتاب مستقل به نام «جامع» مبادرت ورزید.

اینها که گفتیم، غیر از کتاب‌هایی است که اصحاب ائمه علیهم السلام تا زمان غیبت به رشته تحریر درآورده‌اند. این کتاب‌های مرجع، از زمان حضرت امام رضا علیه السلام محل رجوع و استفاده شیعه در مسائل دینی و فقهی بوده است؛ تا زمانی که "کتب اربعه"^۱ تألیف شد که شامل احادیثی بود استخراج شده از همان چهارصد کتاب مرجع - که به آنها "اصول اربعه" گفته می‌شود - و سایر کتاب‌های اصحاب ائمه علیهم السلام.

در عین حال، نظر بیشتر دانشمندان امامیه این است که: احادیث کتب اربعه نیز، چه به لحاظ سند و چه به لحاظ دلالت قابل نقد و بررسی است؛ از این میان برخی از این احادیث، صحیح بوده، برخی موثق، برخی حسن و تعدادی هم ضعیف است. بنابراین، آوردن یک حدیث در یک کتاب روایی، دلیل بر صحیح^۲ بودن آن نیست و اینکه

۱. این چهار کتاب که تا امروز مرجع فقها و مجتهدان در استخراج فتوا هستند، عبارتند از: اصول و فروع کافی نوشته ثقة الاسلام کلینی؛ من لایحضره الفقیه نوشته شیخ صدوق. تهذیب و استبصار، هر دو نوشته شیخ طوسی.

۲. در اینجا منظور از صحیح، صحیح در برابر غلط نیست؛ بلکه صحیح در اصطلاح علم درایه

یک حدیث در نظر صاحب کتاب مورد قبول بوده است، به تنهایی موجب حجّیت آن نمی‌شود.

اما جایگاه اهل بیت علیهم‌السلام در مسئله سنّت کجا است؟ پس از اینکه معتقد شدیم: چون سنّت، اراده ذات اقدس خداوند را از زبان مبارک رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بیان می‌کند، پس چیز مقدسی است، و پذیرفتیم که: - چون اهل بیت پاک پیامبر، جانشینان برحقّ آن حضرت و به مقتضای حدیث ثقلین و دیگر احادیث، عدل و هم‌سنگ قرآن کریم هستند - سنّت قطعی پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم - که مجموعه گفتار، رفتار و تقریر آن حضرت است - در نزد ایشان موجود است؛ این نتیجه به خودی خود حاصل می‌شود که سنّت نبوی در میراث اهل بیت او آشکار و شکوفا می‌شود؛ زیرا تنها اهل بیت از هر کس دیگری به سنّت نبوی داناتر هستند، آنجا که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرموده: «عَلَيَّ الْمُحْيِي لِسُنَّتِي وَمُعَلِّمُ أُمَّتِي وَالْقَائِمُ بِحُجَّتِي؛ علی زنده کننده سنّت من و آموزگار امت من و برپا دارنده حجّت من است»^۱ و علی علیه‌السلام فرمود: «مَا نُرِيدُ أَحَدًا يُعَلِّمُنَا السُّنَّةَ؛ ما به کسی نیاز نداریم تا سنّت را به ما بیاموزد».^۲ عمر نیز به علی علیه‌السلام گفت: «تو بهترین مفتی در میان اصحاب هستی»^۳ و عایشه نیز درباره علی علیه‌السلام

الحديث است که در مقابل روایات حسنه، موثقه، مقبوله، ضعیفه و... قرار می‌گیرد. (مترجم)
۱. احتجاج: ۱/ ۱۵۵.

۲. وسائل الشیعة: ۱۲/ ۴۸۳ باب ۴۲ ح ۲/ ۱۶۸۴۲.

۳. کنز العمال: ۸/ ۶۰۰ ح ۲۴۳۲۹.

گفت: «علی داناترین مردم به سنت است»^۱ بدین ترتیب، سنت عبارت است از: گفتار، کردار و تقریر معصوم و دایره‌ای وسیع‌تر از سنت نبوی یافته، سنت مولوی را نیز شامل می‌شود.

اما راه ثابت شدن سنت^۲ در نزد ما (شیعه) به صورت اخبار مُتواتِر یا اخبار آحاد است و نیز پژوهش درباره اقسام تواتر و شرایط حجّیت خبر واحد از صحت در مضمون به لحاظ عقلی و شرعی گرفته تا وثاقتِ راوی، که اسباب وثاقت نیز مورد بحث قرار می‌گیرد به اینکه مثلاً آیا نظر دانشمند علم رجال بر وثاقت یک راوی برای یقین به وثاقت او کافی است یا نه؟ و آیا حجّیت نظرِ رجالی (دانشمند علم رجال) از باب متخصص بودن است یا از باب شهادت عدلین یا از باب حجّیت خبر واحد؟ همچنین بحث درباره بازشناسی روایات مُرسَلة قابل اعتماد از غیر آنها و بحث از اجماع و شهرت، نظر لغوی و نظر متخصص، سیره عقلائیه و سیره متشرعه، عرف، تنقیح مناط و دیگر راه‌های آشکار کننده سنت و به همین ترتیب مباحث تعادل و تراجیح.^۳

این مباحث گرچه بسیار مهم هستند؛ اما برای بیان و توضیح هر کدام

۱. بخاری، التاريخ الكبير: ۲/ ۲۵۵ باب اول ح ۲۳۷۷.

۲. ثابت شدن سنت؛ یعنی اینکه پس از گذر از مراحل دقیق علمی و شرعی ثابت شود که یک روایت از معصوم صادر شده و مجتهد بتواند در دادن فتوا به آن روایت استناد کند. (مترجم)

۳. چنان‌که در پاورقی قبلی گفتیم، این مطالب علمی دست به دست هم می‌دهد تا یک مجتهد بتواند برای دادن فتوا به یک روایت اعتماد کند و سنت را از دل روایت بیرون بیاورد و مجتهد بودن یک فقیه بسته به همین موارد است. پس آنچه در این پاراگراف ساده آمده، خلاصه اجتهاد در نزد شیعه است و برای شرح و بیان این قواعد ده‌ها جلد کتاب لازم است. (مترجم)

از آنها یک کتاب مستقل لازم است و پرداختن به توضیح بیشتر درباره آنها از حدّ و اندازه این کتاب بیرون است.

تدوین حدیث در نزد اهل سنت:

در مدت سه سال خلافت ابوبکر، مسلمانانی که پیرو شیوه ابوبکر بودند، فقط به تلاوت قرآن همت گماشتند و به تلاوت قرآن بدون مراجعه به تفسیر و بیان اکتفا کرده، نقل و کتابت حدیث را کنار گذاشتند. در ده سال خلافت خلیفه دوم نیز همین طور بود و او تنها به ممنوعیت نقل و تدوین حدیث اکتفا نکرد؛ بلکه برای اجرای این فرمان از زور هم استفاده کرد، وی سه نفر از صحابه به نام‌های ابن مسعود، ابودرداء و ابومسعود انصاری را برای این کار به زندان انداخت.

این وضعیت در زمان عثمان نیز ادامه داشت؛ وی ابودر غفاری را برای نقل حدیث و کارهای دیگر به شام و سپس به ریزه تبعید کرد، و ابن مسعود را در وسط مسجد چنان زد که دنده‌هایش شکست، عمار بن یاسر را نیز در همین رابطه مورد ضرب قرار داد. عثمان تصریح کرد: برای احدی جایز نیست حدیثی نقل کند که در زمان ابوبکر و عمر شنیده نشده باشد. من نیز اگر از رسول خدا ﷺ حدیثی نقل نمی‌کنم، نه به این دلیل است که هوشیارترین اصحاب او نبودم؛ بلکه به این جهت است که از آن حضرت شنیدم که فرمود: «مَنْ قَالَ عَلَيَّ مَا لَمْ أَقُلْ فَقَدْ تَبَوَّأَ مَقْعَدَهُ

مِنْ النَّارِ هَر كَس سَخْنی را به مَنْ نسبت دهد كه مَنْ آن را نَكْفَتَه باشم، همانا جایگاهی از آتش برای خود برگزیده است».^۱

اما معاویه در زمان خلافت خود، به پرورش و تقویت جعل کنندگان احادیث پرداخته، هر كس را كه حدیثی در فضایل عثمان نقل می‌کرد، گرامی می‌داشت و آنها را به جعل احادیث تشویق می‌کرد. این حالت تا نیمهٔ دوم قرن دوم هجری ادامه داشت كه در این زمان، محدّثان عامّه اشتباه پیشینیان خود در منع از نقل و تدوین حدیث را جبران کرده، دانش حدیث حرّكت خود را آغاز کرده، كتاب‌های بسیاری با نام‌های صحاح و مسانید و مستخرجات به رشتهٔ تحریر در آمد كه هدف از تدوین آنها جمع آوری احادیث بود؛ البته بدون اینکه به این احادیث نظم و ترتیبی داده، آنها را در باب‌های مختلف دسته‌بندی نموده، یا احادیث صحیح را از غیر آنها جدا کنند، تا عصر دانشمندانی همچون بخاری (۲۵۶هـ) و شاگردش مسلم نیشابوری (۲۶۱هـ)، محمد بن یزید قزوینی معروف به ابن ماجه (۲۷۳هـ)، ابوداود سجستانی (۲۷۵هـ)، ترمذی (۲۷۹هـ) و نسائی (۳۰۳هـ) فرارسید.

این مؤلفان، با كتاب‌های شش‌گانهٔ خود، زیربنای اصلی جوامع حدیثی اهل سنت را ساختند و این كتاب‌ها به «صِحاحِ سِتّه» یا «شش كتابِ صحیح» مشهور شده‌اند كه به آنها صحیحین و سُنَن نیز گفته

می‌شود. بعد از آنها مسانید و مستدرکات و مستخرجات نیز تألیف شدند.^۱

نظر اهل سنت - به جز اندکی همچون شیخ البانی - درباره این صحاح و مسانید این است که: این کتاب‌ها - خصوصاً صحیحین - صحیح‌ترین و متقن‌ترین کتاب‌ها بعد از قرآن کریم هستند؛ آنها عقاید دینی و احکام شرعی خود را دایر مدار احادیثی که در این کتاب‌ها آمده قرار داده، و حکم کردند که این دو کتاب قطعاً بدون تغییر و تحریف از قلم نویسندگان به دست ما رسیده و همه احادیثی که در این کتاب‌ها نقل شده نیز، قطعاً از رسول خدا ﷺ صادر شده است؛ لذا فضل بن رزبهان گفته: (اگر کسی سوگند یاد کند که هر حدیثی در صحاح شش‌گانه آمده، صحیح و سخن رسول خدا ﷺ است، سوگندش درست بوده و کفرهای بر او نیست.^۲

پیدا است که بین روش اهل سنت و روش شیعه در برخورد با کتاب‌های حدیث چقدر تفاوت وجود دارد؛ دانشمندان شیعه علیرغم اینکه کتب اربعه از طریق اهل بیت علیهم‌السلام وارد شده است، در استناد به روایاتی که در آنها است احتیاط کرده، از غلو و زیاده روی می‌پرهیزند و تنها به روایات صحیح و حسنه استناد نموده، و از وجود نقص

۱. صحیحین به صحیح بخاری و صحیح مسلم گفته می‌شود، سُنن به کتاب‌های ابن ماجه، ابوداود، ترمذی و نسائی؛ مسانید جمع مُسنَد است و به کتاب‌هایی مانند «مُسْنَد احمد» اطلاق می‌شود، مستدرکات کتاب‌هایی است که در تکمیل کتابی دیگر نوشته می‌شود مثل «المستدرک علی الصحیحین» نوشته حاکم نیشابوری که روایاتی را که در صحیح بخاری و مسلم نیامده آورده است. مستخرجات هم به کتاب‌هایی گفته می‌شود که خلاصه کتاب دیگری باشد. (مترجم)

۲. نگ: محمد صادق نجمی، أضواء علی الصحیحین: ۷۳.

و خلل در آنها غفلت نمی‌کنند؛ چرا که هیچ کتابی - هرچند کمال احتیاط در تألیف آن به کار رفته باشد - از نقص و خلل خالی نیست. به خلاف نظر اهل سنت درباره کتاب‌های شش گانه که ملاحظه کردید. از آنچه گفتیم فرق بین شیوه نقد علمی در دو مکتب در نقل روایات مخالف با بدیهیات فطری، عقلی و شرعی نیز آشکار شد.

چنین اشکالی به خوبی بر کتاب‌های اهل سنت وارد می‌شود؛ چرا که آنها به خلاف شیعه برای کتاب‌هایشان ادعای عصمت می‌کنند، پس [طبق نظر شیعه] وجود برخی از روایات نادر و مخالف با بدیهیات، خللی به اصل کتاب وارد نمی‌کند، حتی اگر برخی از کسانی که تخصص در دانش حدیث ندارند، به چنین روایاتی استناد کنند.

۵- نقش اجتهاد در کارآمدی و استمرار سنت

جامعه بشری یا به طور کلی انسان، همواره به سیراب کردن عطش فکری، فراهم آوردن راه‌های آرامش روحی و - چون طبیعتاً اهل همزیستی با دیگران است - ایجاد نظام اجتماعی نیازمند است. خالق نیز او را تنها رها نکرده؛ بلکه عقل و فطرت و وجدان را یاور و راهنمای او ساخته و پیامبران را نیز برانگیخته است؛ چرا که عقل بشر به تنهایی قادر نیست مسیر زندگی او را تعیین کند؛ چون در برابر شهوات و خواسته‌های نفسانی ضعیف است و این عوامل در تشخیص

و قانون گذاری او تأثیر می گذارند؛ چه بسا که قانون گذاری نیز به مقتضای تغییر و پیشرفت زندگی بشر دستخوش تغییر و تبدیل شود و اینجا است که انسان نیازمند به گشوده بودن باب اجتهاد و راه دادن به رأی و نظر، همراهی با زمانه و پیشرفت در اجتهاد است. البته مراد ما از اجتهاد در نزد شیعه، اجتهاد و امعان نظر در متون و نصوص دینی است نه اجتهاد کردن در برابر رأی ائمه و پیشوایان دین؛ چرا که آنها امتداد خط نبوت بوده، و بدون نیاز به اجتهاد، عالم به دین هستند که لازمه امامت نیز همین است.

چنان که روشن گردید، اجتهاد در نزد ما تا زمان غیبت، چند دور تکاملی را پشت سر گذاشته است:

۱- از زمان وفات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تا ابتدای حیات صادقین (امام باقر و امام صادق علیهما السلام).

۲- از ابتدای عصر صادقین تا انتهای غیبت صغری.

۳- از ابتدای غیبت کبری تا امروز.

دوران اول: در این دوران، کتاب و سنت منبع شناخت بود. مراد از سنت، گفتار و رفتار و تقریر معصوم است و ائمه علیهم السلام، قیاس و استحسان را به عنوان منبع شناخت نپذیرفتند؛ اجماع نیز در نزد ما منبع مستقلی برای تشریع به حساب نمی آید، مگر اینکه کاشف از نظر و رأی معصوم باشد، به خلاف پیروان مکتب عامّه که اجماع را یک منبع مستقل

می‌دانند تا جایی که شیخ اعظم رحمته الله علیه درباره اجماع در نزد اهل سنت فرموده: آنها بنیان‌گذار اجماع و اجماع بنیان‌گذار آنها است. به این معنی که: مشروعیت خلافت خلیفه اول از راه اجماع حاصل شد. حال وارد این بحث نمی‌شویم که آیا این اجماع، اجماع اهل سقیفه بوده یا اجماع اهل مدینه یا دیگران؟ و کاری به این چندگانگی در نظر پیروان مکتب اهل سنت نداریم که تعیین امام و حاکم باید همچون خلیفه اول به اجماع باشد یا همچون خلیفه دوم به نص و یا یا همچون خلیفه سوم به شوری؟! ناگفته پیداست که حجیت اجماع در نزد آنان، مدرک و دلیلی جز عمل آن چند نفر که اجماع نموده و خلیفه آنها را به خلافت منصوب کردند، ندارد.

البته علما درباره این اجماع، مناقشات زیادی دارند که در جای خود بیان خواهد شد.

بنا بر آنچه گذشت، اجتهاد در نزد ما اخذ به ظواهر کتاب و سنت است و در دوران اول اجتهاد چندان گسترش نیافت که قوانین و اصولی برای آن تدوین شود؛ بلکه هرکجا مشکلی پیش می‌آمد مستقیماً به ائمه علیهم السلام مراجعه می‌کردند و وقتی فرایند حرکت علمی ائمه را در این دوران مورد دقت قرار می‌دهیم، می‌بینیم که آنها نه در سخن و نه در عمل بر قیاس و اجماع تکیه نکرده‌اند.

دوران دوم: طول این دوران از اوایل قرن دوم تا اواخر قرن سوم است

و فرایند اجتهاد از راه دقت در ادله در این دوران رایج بوده یا بر سایر راه‌ها ترجیح داده می‌شده؛ بلکه ائمه علیهم‌السلام اصحاب خود را تشویق می‌کردند که اجتهاد را به همان معنایی که اهل بیت علیهم‌السلام ترسیم کرده بودند، احیا و فعال کنند. امام باقر علیه‌السلام به ابان بن تغلب فرمان داد که در مسجد رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بنشیند و برای مردم فتوا دهد، آنجا که فرمود: «اجْلِسْ فِي مَسْجِدِ الْمَدِينَةِ وَأَفْتِ النَّاسَ فَإِنِّي أَحِبُّ أَنْ يُرَى فِي شِيعَتِي مِثْلُكَ؛ در مسجد مدینه بنشین و برای مردم فتوا بده که من دوست می‌دارم در میان شیعیانم کسانی مانند تو دیده شوند».^۱

مهم‌ترین شاخص این دوران، گذاشتن سنگ بنای استفاده از قواعد کلی در برخورد با متون دینی و بررسی آنها است؛ همین امر موجب شده که مذهب شیعه به لحاظ شیوه منحصر به فرد اجتهاد، از سایر مذاهب ممتاز شده و راه دوام و همگامی با شرایط زمان برای این مذهب مهیا گردیده است.

دوران سوم: این دوره از ابتدای غیبت کبری آغاز شده است. مهم‌ترین ویژگی‌های این دوره، عدم حضور ائمه علیهم‌السلام و واگذار شدن حل مشکلات - به فرمان حضرت صاحب الزمان علیه‌السلام - به فقها است. بنابراین، علما در این دوران تنها مرجع حل مشکلاتی هستند که مردم در همه سطوح با آن رو به رو می‌شوند. گاه شده که برخی از اشخاص، بدون شایستگی بر این جایگاه تکیه زده‌اند و چندان هم عجیب نیست؛ چرا که قبلاً نیز برخی

مناققان بدون شایستگی بر جایگاه و منصب رسول خدا ﷺ و عترت طاهرینش ﷺ تکیه زده‌اند.

در این دوره، رویدادهای علمی مختلفی به وقوع پیوست؛ مثل ضبط دقیق و جمع‌آوری و موضوع‌بندی روایات، ضبط قواعد اصول، مشخص کردن محکومات و جدا کردن آنها از متشابهات، تأسیس شیوه‌ها و راه‌های شناخت، بنیان‌گذاری برخی از دانش‌ها مانند درایه، بیان تأثیرگذاری برخی از دانش‌ها همچون اصول بر دیگر دانش‌ها همچون علوم نقلی، جداسازی دانش‌ها از یکدیگر، و گشوده شدن افق‌های فروع تخصصی.

بنابراین، مذهب شیعه هیچ‌گاه در طول زمان به مرحله انسداد و بسته شدن راه اجتهاد و تحقیق نرسید و به همین روی، روح نقد علمی مطابق با معیارهای صحیح در ما نشأت گرفت و حرکت علمی همیشه از ابتدا با گام‌های سریع در جهت تصفیه، اصالت بخشی و نوسازی میراث علمی این مذهب به پیش رفته است؛ به همین دلیل، حدیث در نزد شیعه، چه از جهت صدور و چه از جهت دلالت، و چه از ناحیه عرضه شدن بر اصول و حلّ تعارض بین احادیث متعارضه، جان تازه‌ای گرفت. این اجتهاد چشمه جوشانی است که همواره خیر از آن می‌تراود و فرهنگ اسلامی را با اندیشه‌های نو و نظریه‌های علمی پیشرو یاری می‌کند که بدون شک، سهم مهمی در غنا و پربار شدن تمدن اسلامی داشته است.

البته این به معنای معصومیت و بی خطا بودن اجتهاد نیست و ما علمای خود را در امان از اشتباه نمی دانیم و به همین جهت است که به ما مخطئه می گویند - در برابر اهل سنت که به مصوبه موصوف شده اند - شیعه، حلقه قداست هر کسی غیر از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام را شکسته است. جامعه شیعی همواره نو شده، به پیش رفته و نبض زندگی در آن می تپد و دو عامل زمان و مکان تأثیر کارآمد خود را بر سیر تکاملی آن گذاشته اند، و به وضوح روشن است که این ویژگی در سایر مذاهب اسلامی وجود ندارد.

در معانی الاخبار با سند خود از داود بن فرقد چنین نقل می کند که گفت: از حضرت امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: «أَنْتُمْ أَفْقَهُ النَّاسِ إِذَا عَرَفْتُمْ مَعَانِيَ كَلَامِنَا؛ إِنَّ الْكَلِمَةَ لَتَنْصَرِفُ عَلَى وَجْهِ فَلَوْ شَاءَ إِنْسَانٌ لَصَرَفَ كَلَامَهُ كَيْفَ يَشَاءُ وَلَا يَكْذِبُ؛ اگر شما بتوانید معانی سخنان ما را بفهمید و دریابید، فقیه ترین مردمان هستید؛ چون یک کلمه ممکن است به معانی مختلفی گردش کند و هر انسانی می تواند سخن خود را هر گونه که بخواهد بگرداند و دروغی هم نگفته باشد».^۱

اما فرایند نقد و بررسی حدیث کار آسانی نیست و هر کس به کتاب های حدیثی و رجالی و امثال اینها مراجعه کند، نمی تواند در این

عرصه عرض اندام نماید؛ بلکه این کار نیازمند به حصول ملکهٔ اجتهاد در این فن و متخصص شدن در همه قواعد متین نقد حدیث است.

۶- حضرت مهدی علیه السلام در روایات:

بنابر اعتقادات اهل سنت چند شبهه درباره مسئله حضرت مهدی عجل الله فرجه - مطرح شده است:

شبهه اول: معیار قبول یا رد احادیث، فقط نقل در صحیحین است بخاری و مسلم حتی یک حدیث از احادیثی که بشارت به ظهور مهدی می دهد را در صحیحین نقل نکرده اند؛ بنابراین اگر مسئله مهدی از سنت گرفته شده است، می بایست در صحیحین برای ما بیان می شد.

پاسخ: ۱- در هیچ کجا برای بخاری و مسلم مقام عصمت ثابت نشده تا مدعی شویم تمام روایات صحیح سنت، در کتاب آنها گرد آمده؛ بلکه آنها خود اعتراف دارند که تمام روایت صحیح را در کتاب خود گرد نیاورده اند^۱ به همین جهت دانشمند دیگری از اهل سنت، احادیث

۱. نووی در شرح صحیح مسلم ج ۱ ص ۲۴ نوشته: دارقطنی و ابوذر هروی (ابتدا از پیش خود این قاعده را برگردن بخاری و مسلم گذاشتند که آنها بنا داشتند هر چه روایت با سند صحیح بوده در کتاب خود بیاورند، آنگاه بر اساس این دیدگاه بر این دو ایراد کردند که برخی روایات را در کتاب های خود نیاورده اند که روایات دیگری با عین سند آنها در صحیحین وجود دارد؛ یعنی چون صحیح روایت به صحیح سند است، اگر آنها صحیح است پس اینها هم باید صحیح باشد. (مترجم) آنگاه بر اساس این قاعده ای که خود برگردن بخاری و مسلم گذاشتند، کتاب هایی در همین زمینه نوشته اند؛ یعنی آن احادیث صحیح که در بخاری و مسلم نیامده را جمع کردند؛ البته در حقیقت، اصل این ادعا غلط است؛ زیرا بخاری و مسلم هرگز خود را ملزم نکردند که تمام احادیث صحیح را

صحیحی را که بخاری و مسلم در صحیحین نیاوردند، در کتابی تحت عنوان المستدرک علی الصحیحین نوشته است. به علاوه که بخاری هم در صحیح خود احادیثی درباره حضرت مهدی علیه السلام آورده است.

۲- صغری قضیه را رد می‌کنیم؛^۱ اینکه بخاری و مسلم احادیث بشارت به مهدی را در صحیح‌های خود نیاورده‌اند، ادعایی باطل است. بخاری از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که فرمود: «كَيْفَ أَنْتُمْ إِذَا نَزَلَ ابْنُ مَرْيَمَ فِيكُمْ وَإِمَامُكُمْ مِنْكُمْ؛ چگونه است حال شما آن‌گاه که پسر مریم بر شما فرود آید در حالی که پیشوای شما یکی از خود شما است». ^۲ بنابراین اینکه آن پیشوا چنان‌که از سایر سنن و مسانید برمی‌آید، حضرت مهدی علیه السلام باشد. مسلم نیز روایت کرده که آن حضرت فرمود: «يَكُونُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ خَلِيفَةٌ يَحْثُو الْمَالَ حَيْثُ لَا يَعُدُّهُ عَدًّا؛ در آخر الزمان خلیفه‌ای خواهد بود که اموال را بدون حساب می‌بخشد».^۳

در کتاب خود بیاورند؛ بلکه قصد آنها این بوده که بخشی از احادیث صحیح را جمع کنند؛ زیرا کسی که مثلاً در فقه کتابی می‌نویسد، هرگز در صدد این نیست که تمام فروع فقهی را در کتاب خود جمع کند؛ بلکه ابن حجر در مقدمه فتح الباری شرح صحیح بخاری ص ۵ می‌نویسد: ابوعلی غسانی از بخاری نقل کرد که گفت: من صحیح خود را از میان ششصد هزار حدیث استخراج کردم. و اسماعیلی از او (بخاری) نقل می‌کند که گفت: من در این کتاب جز احادیث صحیح نیاوردم، اما احادیث صحیحی که از آوردن آنها در این کتاب خودداری کردم از آنچه آوردم بیشتر است. بنابراین، بخاری هرگز حکم نکرده: روایاتی که در کتاب او نیامده، ضعیف است؛ بلکه خود تصریح دارد که ده‌ها برابر احادیثی که او در صحیح خود آورده، حدیث صحیح وجود دارد. (ناگفته نماند: در صحیح بخاری چهار هزار حدیث هست که خود بخاری گفته از میان ششصد هزار حدیث تخریج شده و بخاری خود یکصد هزار حدیث از حفظ داشته است. (مترجم)

۱. چنان‌که می‌دانید هر قضیه منطقی، دارای سه بخش است: صغری، کبری و نتیجه در این شبهه نیز این سه بخش هست: احادیث مهدی در صحیحین نیست (صغری)، احادیث صحیح، فقط در صحیحین است (کبری)، پس احادیث مهدی صحیح نیست (نتیجه). مؤلف در پاسخ شماره یک کبری وارد کرده و در پاسخ شماره دو به نفی صغری پرداخته است. (مترجم)

۲. صحیح بخاری: ۴/ ۱۴۳. ۳. صحیح مسلم: ۸/ ۱۸۵.

۳- این ادعا را نمی‌پذیریم که میزان در صحت روایات، منحصرأ بخاری و مسلم باشد. احادیث حضرت مهدی علیه السلام در کتاب‌های دیگری همچون سنن ابوداود، سنن ابن ماجه، ترمذی و مستدرک صحیحین آمده و هیچ دانشمندی از اهل سنت شناخته نشده که بگوید: هر روایتی که بخاری و مسلم آن را نقل نکرده باشند، ضعیف است؛ بلکه سیره آنان در عمل، خلاف این را اثبات می‌کند و اگر به تعریف دانشمندان اهل سنت از حدیث صحیح مراجعه کنیم، می‌بینیم صحیح بودن روایت را مشروط به آمدن در صحیح بخاری و مسلم یا یکی از آنها ندانسته‌اند؛ وضع در تعریف خبر متواتر نیز بر همین منوال است؛ بلکه اگر بخاری و مسلم روایت متواتری را در کتاب خود نقل نکرده باشند، نقل نکردن بخاری و مسلم در نزد دانشمندان اهل سنت تواتر آن روایت را از بین نمی‌برد.

شبهه دوم: احادیث بشارت به مهدی جعلی است

از محمد محی‌الدین عبدالحمید در جلد آخر کتاب العرف الوردی فی اخبار المهدی، در حاشیه کتاب نوشته: به نظر برخی از پژوهشگران، همه روایاتی که درباره مهدی و درباره دجال نقل شده از اسرائیلیات^۱ است.^۲

۱. احادیث جعلی را از آن جهت اسرائیلی می‌گویند که پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله، چون روایت و نوشتن احادیث آن حضرت ممنوع شد، مردم به کاهنان یهودی که تازه مسلمان شده بودند - امثال کعب الاحبار - روی آورده و اخبار و آثار را از آنان می‌شنیدند؛ این سخنان رفته رفته منتشر شد و بسیاری از آنها به رسول خدا صلی الله علیه و آله نسبت داده شد؛ به چنین روایات جعلی به مناسبت اینکه

پاسخ: چگونه می‌توان ادّعی‌ای جعلی بودن این روایات را کرد در حالی که برخی از آنها در صحاح آمده، چنان‌که گذشت، اهل سنت همه آنچه در آنها است را صحیح می‌دانند؛ روایات بشارت به مهدی را ترمذی، ذهبی، ابن کثیر، نیشابوری، تفتازانی، سیوطی و هیشمی به عنوان حدیث صحیح ذکر کرده و بلکه کسانی چون شوکانی آن را متواتر دانسته‌اند.^۳

شبهه سوم: احادیث بشارت به مهدی ضعیف است

از ابن خلدون و پیروان او، همچون احمد امین، ابوزهره و محمد فرید وجدی این ادّعا نقل شده که روایات مهدی روایات ضعیفی است.

پاسخ: پاسخ این شبهه به دو صورت انجام می‌شود:

۱- با وجود ادّعی‌ای تواتر برای یک روایت - حتی اگر تواتر اجمالی باشد - فرض ضعف در سند به محتوای آن ضرری نمی‌رساند؛ قنوجی در "الإذاعة" می‌نویسد: در اینکه مهدی در آخر الزمان قیام می‌کند شکی نیست، اما سال و ماه آن مشخص نشده است؛ زیرا روایات در این باب به حدّ تواتر رسیده و جمهور امت، نسل بعد از نسل بر آن اتفاق نظر دارند و مخالفان در حدّی نیستند که قابل اعتنا باشند. و نیز نوشته: انکار این امر جرأت بزرگی است در مقابل نصوص مستفیضة مشهوره که به حدّ تواتر رسیده است.^۴

اصالتی یهودی دارند، اسرائیلیات می‌گویند. (مترجم)

۲. ر.ک: المهدی المنتظر فی ضوء الأحادیث والآثار الصحیحة ص ۳۶ نوشته عبدالعلیم بستوی.

۳. ر.ک: عقیده اهل السنة والآثر، عبد المحسن عبادة، مجلة رسالة الثقلین شماره ۲۵.

۴. نگ: المهدی المنتظر فی ضوء الأحادیث والآثار الصحیحة: ص ۴۵ به نقل از الإذاعة صفحات ۱۴۵ و ۱۴۶.

۲- خود صاحب این شبهه که ابن خلدون باشد، چنین گفته: این روایات - چنان که دیدید - به جز تعداد اندکی از نقد در امان نمانده است،^۱ این اعتراف گویا است که بعضی از این روایات، قابل نقد و تضعیف نیست، پس چه دلیلی دارند که همان چند روایت صحیح غیر قابل نقد را حجت ندانند و به آن معتقد نباشند؟

۳- اگر بپذیریم که نظر ابن خلدون در صحیح یا ضعیف دانستن روایات، قابل قبول است. ابن خلدون از میان بیست و سه روایتی که در باب مهدی ذکر کرده، چهار روایت را صحیح دانسته است.

شبهه چهارم: مهدویت یک تر شیعی است

تفکر مهدویت تنها در تفکرات مذهب شیعه موجود است و دیگر مذاهب اسلامی چنین مسئله‌ای ندارند. محمد بن عثمان در توضیح کتاب تحفة الآخوذی در باب ما جاء من الخلفاء می‌نویسد: بسیاری از دانشمندان ثقه (راستگو) و درست کردار بر این عقیده‌اند: تمام روایاتی که در باب مهدی وارد شده، همه توسط باطنیه و شیعه و امثال اینها جعل شده و نسبت دادن آنها به رسول خدا ﷺ صحیح نیست.

پاسخ: احادیث مهدی ﷺ مختص به شیعه نبوده، آنچه اهل سنت در این باب نقل کرده‌اند، از روایات شیعه کمتر نیست. بسیاری از

دانشمندان نامی اهل سنت درباره حضرت مهدی علیه السلام کتاب نوشته‌اند؛
مثل: کمال الدین محمد بن طلحة شافعی، محمد بن یوسف گنجی شافعی،
نور الدین بن صباغ مالکی، سبط ابن جوزی، محی الدین بن عربی،
عبدالرحمن جامی، عبدالوهاب شعرانی، سید جمال الدین نيسابوری،
حافظ محمد بن محمد بخاری، عارف عبدالرحمن صوفی، شیخ حسن
عراقی، احمد بن ابراهیم بلاذری، عبدالله بن احمد خشاب، فضل بن
روزبهان، شمس الدین محمد بن طولون حنفی، احمد بن یوسف قرمانی،
سلیمان بن ابراهیم قندوزی حنفی، احمد بن حجر هیتمی مکی شافعی،
سعد الدین حموی، ابوالمجد دهلوی بخاری، صلاح الدین صفدی، علی
اکبر بن اسدالله مؤدّی، جلال الدین سیوطی، ابن سعد صاحب الطبقات
الکبری، ابن ابی شیبہ، احمد بن حنبل، ابن ماجه، ابوداود، بیهقی،
ابن عساکر، ابن منظور، ابن حجر عسقلانی، و بسیاری دیگر.

شبهه پنجم: مهدویت یک مسئله غیبی مشکوک است
شکی نیست که کسی اطلاع درستی از مسئله قیام مهدی ندارد و این
مسئله از امور غیبی است که مجالی برای پذیرش آن نیست.

پاسخ: پاسخ این شبهه به دو صورت بیان می‌شود:
پاسخ نقضی: قضیه معاد نیز یک قضیه غیبی است و جزئیات آن
مورد شک است اما این شک ضرری به یقین بر حقانیت اصل معاد
نمی‌رساند؛ مسئله مهدویت نیز همین‌طور است.

پاسخ حلی: بر فرض که بپذیریم شکی در مسئله مهدی باشد، قطعاً این شک در جزئیات است، نه در اصل ثبوت این قضیه؛ یعنی در اینکه امامی به نام مهدی هست و در آخرالزمان قیام خواهد کرد شکی نیست؛ چون تا اینجای قضیه؛ یعنی اصل وجود منجی، مورد اتفاق نظر و اجماع و یک ضرورت (امر بدیهی) اسلامی؛ بلکه ضرورت دینی^۱ است.

شبهه ششم: مهدویت یک مسئله ساختگی است

ما در پذیرش روایات مهدوی باید دست نگه داریم؛ چون وقتی دقت می‌کنیم، می‌بینیم تنها اهل دنیا و خلفا و سلاطین ستمگر از این تفکر بهره برداری کرده‌اند؛ پس از کجا که این تفکر از جانب همان کسان ساخته و پرداخته نشده باشد تا بدین وسیله حکومت ظالمانه خود را به پیش ببرند؟

پاسخ: پاسخ این شبهه نیز به صورت نقضی و حلی بیان می‌شود:

پاسخ نقضی: اگر این شبهه درست باشد باید در مسئله نبوت نیز دست نگه داشت؛ چون این مسئله نیز از جانب همان کسان مورد بهره برداری قرار گرفته است.

پاسخ حلی: صرف اینکه بپذیریم مسئله مهدویت از سوی کسانی مورد سوء استفاده قرار گرفته باشد، دلیل نمی‌شود که ما در پذیرش

۱. ضرورت دینی یعنی این مسئله در ادیان دیگر غیر از اسلام هم بدیهی است. (مترجم)

روایات این باب دست نگه داریم؛ چرا که امثال این موارد بسیار است؛ زیرا هیچ دانشی نیست که در راه اهداف غیر صحیح به کار گرفته نشده باشد. آیا این بدان معنا است که باید در تمام آن دانش‌ها توقف کرد و دست نگه داشت؟ بهترین مثال برای این مطلب، دانش پزشکی است.

شبهه هفتم: نظریه مهدویت با عقل در تضاد است

چندین روایت از روایات مهدوی با عقل سازگار نیست.

پاسخ: اگر منظور از تضاد با عقل، صرف تعارض بین مضمون روایات با بدیهیات قطعی عقل است، پاسخ این است که: این مطلب اگرچه باعث ضعیف شدن روایات می‌شود؛ اما پرسش این است که کدام روایت این چنین است؟ ما به یاد نداریم موردی باشد که با بدیهیات عقلی منافات صریح داشته باشد. به علاوه که اگر بپذیریم چنین چیزی باشد، قطعاً در جزئیات نادری است که انکار آنها - بنابر مذهب ما - به اصل تفکر مهدوی آسیبی نمی‌رساند.

اما اگر مقصود از تضاد با عقل، منافات محتوای روایات با عقل حسی باشد، اصلاً موجب کنار گذاشتن روایت و عدم اعتقاد به آن نمی‌شود؛ چرا که عقل حسی نمی‌تواند اموری را درک کند که مجالی برای ورود و جولان دادن در آنها را ندارد؛ چون شأن عقل حسی، جستجو در دایره علوم طبیعی و امور مادی صرف است، عقل ظنی هم

- بنابر آنچه با تحقیق برای ما به اثبات رسیده - به خودی خود حجّت نیست، پس چگونه می‌تواند در برابر روایات صحیح السند که حجّیت آنها طبق معیارهای علم رجال که در جای خود به اثبات رسیده، عرض اندام کند؟

شبهه هشتم: نظریه مهدویت با قاعده اجتماعی در تضاد است

روایات مهدوی با قاعده اجتماعی که ابن خلدون آن را بنیان نهاده، منافات دارد؛ آن قاعده این است: اعتقاد درست که سزاوار است در ذهن تو جای بگیرد، این است که: هیچ دعوت و هیچ حکومت دینی به کمال نمی‌رسد، مگر اینکه شوکت و تعصّبی باشد تا آن را آشکار کرده و مدافعان به واسطه آن تعصب، از آن دعوت و حکومت دفاع کنند تا فرمان خدا در آن آشکار شود... تعصب فاطمیان؛ بلکه تعصب همه قریش اینک به هر جهت از بین رفته است و امت‌های دیگری پیدا شده‌اند که تعصب آنها از قریش بیشتر است به جز مقدار باقی مانده از قریش در حجاز در مکه و یمن در مدینه از طالبیان از اولاد حسن، اولاد حسین و اولاد جعفر که در این شهرها پراکنده‌اند و اختیار این شهرها را در دست دارند و اینها مردمانی متعصب و بدوی هستند که در وطن و حکومت و عقاید از یکدیگر جدا افتاده‌اند...^۱

توضیح اینکه: صاحب این تفکر چنین می‌پندارد که: پدیده‌های اجتماعی، زاییده تعصب است و هیچ پدیده‌ای نیست مگر اینکه باید بر اساس تعصب تفسیر شود و چون قیام حضرت مهدی علیه السلام یک پدیده اجتماعی است که در آن زمان انتشار می‌یابد، قطعاً باید زاییده تعصب بنی‌هاشم باشد.

پاسخ: ۱- اظهار نظر یک دانشمند تاریخ‌دان در مسئله‌ای که در آن تخصص ندارد و حکم به ضعف بودن یک روایت توسط چنین شخصی بسیار زشت است و زشت‌تر از آن، پذیرفتن سخن چنین کسی است.

۲- این نظریه به خودی خود برای اثباتش نیازمند به دلیل است، چه رسد که بتوان برای باطل کردن نظریات دیگر بر آن تکیه کرد.

۳- بعد از اقامه دلیل بر اثبات این نظریه، باید دلیلی هم بر عمومیت آن اقامه شود.

۴- آیا این نظریه چنان صلاحیتی دارد که بتوان حرکت پیامبران را با آن تفسیر کرد؟

۵- این نظریه با حکم بدیهی اسلام مبنی بر زشتی تعصب منافات دارد.

شبهه نهم: اختلاف شیعه در مسئله مهدویت نشان نفی آن است
فرقه‌های شیعه در امر مهدی علیه السلام اختلاف دارند و این امر ناشی از این است که: شیعیان بعد از یازدهمین امام خود، دچار تفرقه شدند؛ چون آنها

معتقد بودند که زمین نباید هرگز از حجت خدا خالی باشد و چون امام حسن عسکری علیه السلام فرزندی نداشت، ناچار اعتقاد به امام غایب را اختراع کردند.

پاسخ: صرف اینکه در یک مسئله اختلاف وجود دارد، موجب نفی و بطلان آن نمی‌شود. و گرنه هیچ دینی در روی زمین باقی نمی‌ماند. به علاوه که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خود از تفرقه (هفتاد و سه فرقه شدن) امت پس از خود خبر داده است.^۱ همچنین شیعه به صورت کلی درباره قضیه غیبت اختلافی ندارند؛ چون روایات، از عصر نبوی تا زمان امام حسن عسکری علیه السلام برای آن زمینه سازی کرده بودند.

شبهه دهم: نظریه مهدویت از ادیان منحرف به ارث رسیده است غیبت یک تفکر مشترک بین یهود، مسیحیت و مجوس است و در اسلام نیز داخل شده است که شیعه آن را رواج داده است و روایات مهدوی، روایات اسرائیلی است که در میراث فرهنگ شیعی خود نمایی کرده است.

پاسخ: وجود افکار و اعتقادات مشترک در ادیان آسمانی امری نیست که قابل انکار باشد، اما تنها وجود اشتراک دلیل نمی‌شود که روایتی ضعیف یا جعلی باشد؛ بلکه اشتراک ادیان در آنها موجب ریشه دارتر شدن آن امر می‌شود.

شبهه یازدهم: شبهه در ولادت حضرت مهدی

بر فرض که اصل تفکر مهدوی را بپذیریم، در ولادت او شک داریم. در نتیجه او در حال حاضر زنده و موجود نیست؛ بعضی از اصول، همچون اصالة العدم و استصحاب عدم^۱ نیز همین مطلب را می‌رسانند. پاسخ: ۱- ادعای اثبات یا نفی وقوع یک چیز، از کسی پذیرفته است که به لحاظ شأن و جایگاه از دیگران به آن چیز نزدیک‌تر باشد و در این صورت است که او به خصوصیات و ویژگی‌های آن چیز از دیگران آشناتر است. بنابراین، ادعای اثبات یا نفی از کسی که به لحاظ شأن و جایگاه، از چیزی دور است مورد قبول نیست و اگر چنین نباشد، آیا همین اشکال‌کننده خواهد پذیرفت که ما از پیش خود، او را معتقد به چیزی بدانیم یا معتقد به چیزی ندانیم؟

۲- اگر از پاسخ اول دست برداریم، باید گفت: دانشمندان زیادی هستند که به ولادت آن حضرت اعتراف و اقرار دارند؛ مانند محمد بن طلحه شافعی در مطالب السؤل^۲ ابن خلکان، صاحب الفصول المهمة؛ بلکه می‌توان گفت هیچ کتابی نیست که به بیان حوادث آن دوران پرداخته باشد؛ اما ولادت آن حضرت را نفی کرده باشد.

۱. اصل عدم؛ یعنی هرگاه ندانیم چیزی وجود دارد یا نه، اصل این است که نیست. استصحاب عدم نیز به این معنی است که هرگاه شک کنیم چیزی که قبلاً یقین داشتیم نبوده، بعداً موجود شده یا نه؟ همان یقین به عدم به قوت خود باقی است. (مترجم)

۲. وی در کتاب مطالب السؤل ص ۴۸۰ می‌نویسد: (باب دوازدهم: در بیان احوال ابوالقاسم علیه السلام ... ولادت او در شهر سامرا در بیست و سوم ماه رمضان سال دویست و پنجاه و هشت هجری روی داد).

۳- این را هم می‌توان گفت: جستجوی حاکمانِ ستمگر برای پیدا کردن آن حضرت دلیل بر ولادت ایشان است؛ آنها اگرچه آن حضرت را پیدا نکردند؛ اما خود همین جستجو، می‌تواند دلیل بر این باشد که آنها می‌دانستند چنین کسی به دنیا آمده است. و گرنه اگر آنها به وضوح می‌دانستند که آن حضرت به دنیا نیامده، به دنبال او گشتن، عملی ابلهانه می‌بود. البته قصد ما این نیست که جستجو را دلیل بر ولادت تلقی کنیم؛ بلکه می‌خواهیم: بگوییم عدم ولادت، امری آشکار و یقینی نبوده است.

شبهه دوازدهم: امام غایب فایده‌ای ندارد

از آنجا که می‌دانیم نصب امام باید فایده‌ای داشته باشد و شیعه اعتراف دارند که بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، امور امت جز با وجود امام جریان نخواهد یافت؛ پس اگر آن امام غایب و پنهان از دیدگان باشد، فایده‌ای نخواهد داشت و غیبتش با این اصل منافات دارد.

پاسخ: پس از اینکه برهان [قطعی] بر وجود آن حضرت اقامه شد، دیگر مجالی برای پرسش از نوع عملکرد ایشان باقی نمی‌ماند و اینکه کسی نتواند فایده وجودی آن حضرت را درک کند، او را مجاز نمی‌کند که اثر وجودی او را ناچیز بداند. به علاوه که ایشان، اثر تکوینی و غیبی نامحسوس نیز دارند و اعتقاد شیعه به اینکه وجود امام در زمین را امری ضروری می‌دانند، به دلیل نگهداری همین اثر تکوینی هم هست،

چه رسد به بسیاری از آثار محسوس که بنابر قاعده لطف^۱ اثبات می‌شود. بنابر آنچه گفتیم، عقیده به مهدی امری است که به تواتر اثبات شده است و باید در برابر آن تسلیم شد چون امری غیبی است یا چون رسول خدا ﷺ از آن خبر داده و باید به آنچه پیامبر از آن خبر داده ایمان آورد.

شبهه سیزدهم: نظریه مهدویت منشأ روانی دارد

تفکر مهدویت زائیده فشارهای روحی است که شیعه به سبب ستمی که از حاکمان ستمگر می‌دید، به آن مبتلا بود.

پاسخ: مانند این شبهه درباره اعتقاد به خدا نیز آمده است؛ آنجا که کسانی همچون فروید گفتند: نکته در اعتقاد مردم به خدا به یک کمپلکس یا عقده روانی برمی‌گردد. به علاوه که بازگشت مختصری به اجزای ساختاری جریان مهدویت و فرهنگ آن، این شبهه را رد می‌کند، و در آخر اینکه سخن صاحب شبهه ادعایی بیش نیست، چه دلیلی هست که این ادعا صحیح باشد؟ چون ما هم می‌توانیم بگوییم: اصل مطرح شدن این شبهه توسط آنان در اثر عقده‌ای روانی بوده است و یا در اثر ناراحتی از پیشرفت و گسترش مذهب شیعه در دل دارند.

۱. مرحوم شیخ طوسی رحمته الله در بیان چگونگی حجّیت اجماع، قاعده‌ای را تأسیس کردند به نام قاعده لطف که بر اساس آن، اگر عوام و خواص جامعه شیعه ناخواسته به سمتی رفتند که مخالف با حکم خدا بود، بر امام علیه السلام - حتی اگر غایب باشد - واجب است که به گونه‌ای مردم را از آن برگرداند. و در اینکه این قاعده تا چه حد صحیح است یا تا چه حد عمومیت دارد، بحث زیاد است. ر.ک: شیخ طوسی، *العُدّة فی أصول الفقه*: ۲/ ۶۴۱ چاپ جدید ۱۴۱۷ تحقیق محمدرضا انصاری. (مترجم)

شبهه چهاردهم: لطف پنهان

وجود امام لطف است؛ یعنی انسان‌ها را به خدا نزدیک می‌کند، پس چگونه ممکن است این لطف از دیده‌ها پنهان باشد؟ چون شأن لطف این است که آشکار باشد، پس غیبت با لطف سازگار نیست.

پاسخ: شیعه هرگز معتقد نیست که امام بی اثر است و آنچه با لطف مغایر است، بی اثر بودن است نه پنهان بودن. و بین پنهان بودن و بی اثر بودن فرق است و اخبار بر این امر دلالت دارد که امام معطل و بی تأثیر نیست؛ بلکه غایب است و نفس‌های کوچک و کم ظرفیت توان درک جمال او را ندارند چنان‌که آن حضرت به خورشید پشت ابر تشبیه شده که چشم آن را نمی‌بیند اما آیا باید فواید خورشید را وقتی پشت ابر پنهان است انکار کرد؟ مضافاً به اینکه نفی لطف تنها هنگامی قبیح است و منافات دارد که صدور لطف از جانب خدای متعال را نفی کنیم؛ اما اگر به سبب کوتاهی بندگان، لطف از آنها بازداشته شد، تقصیر از خودشان است و قبح به خودشان برمی‌گردد.

شبهه پانزدهم: مهدی بعداً متولد خواهد شد

صاحبان این شبهه، تفکر مهدوی را قبول دارند؛ اما معتقدند آن حضرت بعداً به دنیا خواهد آمد که رأی عامّه نیز همین است و برای اثبات آن، به برخی از روایات نیز استناد می‌کنند که دال بر این است که مهدی در آخرالزمان متولد خواهد شد.

پاسخ: تعداد روایاتی که اهل سنت خود درباره آن حضرت نقل کرده‌اند، بسیار زیاد است و در همه آنها عبارت "بعدا متولد خواهد شد" نیامده؛ بلکه عبارت "در آخر الزمان ظهور خواهد کرد" آمده و روشن است که ظهور صفتی است که بعد از غیبت و پنهانی می‌آید و از همین جا است که در سخن معصومین بر کلمه ظهور تأکید شده است تا دلیل بر آن باشد که یکی از ویژگی‌های موعود، غیبت است؛ چون در کلمات مصومین آمده که آن حضرت ظهور خواهد کرد.

شبهه شانزدهم: نظریه مهدویت با برخی احکام فقهی منافات دارد
غیبت امام با امر به معروف و نهی از منکر و همت گماشتن به امور مسلمانان منافات دارد.

پاسخ: امر به معروف و نهی از منکر شرایطی دارد و یکی از آن شرایط این است که امر کننده از اسباب و عوامل طبیعی و متعارف کمک بگیرد. و امر به معروف کردن توسط امام، اقتضا می‌کند که آن حضرت کاری که مستلزم ظهور است انجام بدهد. و چون شریعت هم ظاهر دارد و هم باطن، و در فقه تراحم آمده که: در برخورد دو امر مهم، آن که مهم‌تر است مقدم می‌شود و اهمیت مخفی بودن آن حضرت بیشتر از اهمیت امر به معروف کردن توسط ایشان است. البته این اشکال درباره حضرت خضر نبی علیه السلام و امثال او نیز می‌آید؛ به علاوه،

چون مراد از غیبت ناپدید شدن شخص نبوده؛ بلکه ناشناخته بودن هویت امامت است، ممکن است آن حضرت در عین پنهانی و غیبت، امر به معروف و نهی از منکر هم بکند.

شبهه هفدهم: ادعای دروغین مهدویت توسط برخی، اصل مهدویت را نفی می‌کند

چون مدعیان بسیاری مانند مهدی سودانی، محمد بن حنفیه، محمد بن عبدالله بن حسن، عباسیان و دیگران، ادعای مهدویت کردند اگر آنها مهدی واقعی نبودند، هر کس دیگری هم بگوید مهدی است، ممکن است یکی مانند آنها باشد؛ پس مهدی واقعی قابل تأیید و شناسایی نیست.

پاسخ: اگر این ملازمه درست باشد، باید بسیاری از امور باطل شود مانند: عدالت؛ چرا که همه طاغوت‌ها و ستمگران دنیا نیز ادعای عدالت داشتند. پس باید بر تمام علما و دانشمندان حکم به جهل و نادانی کنیم؛ چرا که بسیار کسان به ناحق مدعی دانش و فضیلت شدند. شجاعت نیز چنین است و هیچ صفت خوبی را نمی‌توان یافت که کسانی به ناحق مدعی آن شده‌اند.

اشکالات دیگری نیز هست که مرحوم شیخ مفید در کتاب ارزنده خود به نام الفصول العشرة فی الغیبة آنها را بیان کرده و پاسخ داده است.

خلاصه:

خلاصه مطلب اینکه: مسئله حضرت مهدی و قیامش و انتظار حضرتش، نه مخالف عقل است، نه مخالف با اصول شرعی و نه قاعده‌ای که مورد اتفاق باشد و نه مغایر با یک مسئله فقهی ثابت شده. این به لحاظ اصل قضیه مهدویت که اصلاً (مهدی) ای هست و او پیشوایی است غایب و انتظارش واجب.

اما در باب روایاتی که جزئیات تفکر مهدوی را بیان کرده، باید بگوییم: اگر فرض کنیم یکی از این جزئیات، با یک اصل عقلی یا شرعی و یا حتی با یک فرع مورد اتفاق مغایرت داشت [آن روایت] مردود است. در غیر این صورت، به سند آن روایت مراجعه می‌کنیم؛ اگر سندش صحیح نبود، مثلاً روایت ضعیفی بود، نسبت دادن آن به شارع جایز نیست، مگر طبق قاعده تسامح^۱ یا

۱. یکی از قواعد فقهیه به نام (تسامح در ادله سُنَن) است؛ سُنَن به معنی مستحبات و مکروهات است؛ یعنی شرع در دلالت دلیل بر مستحب و مکروه، به اندازه واجب و حرام سخت‌گیری نمی‌کند. مثلاً اگر یک روایت ضعیف داشتیم که به دلیل ضعف در سند نمی‌توانیم به صدورش از معصوم اطمینان پیدا کنیم و هیچ کدام از فقهای شیعه نیز بر مبنای این روایت فتوایی نداده که مایه اطمینان ما به صدور این روایت از معصوم شود، چنین روایتی که قطعاً متواتر نیست، مشمول ادله حجّیت خبر واحد هم نمی‌شود؛ زیرا خبر واحدی حجّت است که یا از صحت در سند و اطمینان به وثاقت و عدالت راوی، یا از عمل مشهور به مقتضای آن روایت، یا از مطابقت مضمون آن روایت با فتوای فقهای قرن‌های اولیه بتوان اطمینان حاصل کرد، از معصوم صادر شده، که این روایت، مشمول هیچ کدام از اینها نیست. حال اگر چنین روایتی داشتیم که دلالت بر وجوب یک عمل داشت و نتوانستیم برای وجوب آن عمل به آن استناد کنیم، آیا می‌شود برای اثبات مستحب بودن آن عمل به چنین روایتی استناد کنیم؟ این مطلب از اینجا ناشی شده که شارع مقدس سُنَن را به اندازه واجب و حرام سخت نگرفته و با تسامح برخورد می‌کند. حال اگر قاعده تسامح در ادله سُنَن را پذیرفتیم، می‌توان از چنین خبری که حجّت نیست؛ اما دال بر وجوب است برای استحباب استفاده کرد. البته این قاعده شرایط خاص خود را دارد که در جای خود مورد بحث واقع شده و معلوم نیست در محل مورد بحث ما کاربرد داشته باشد. ر.ک: آیت الله العظمی سید محمدحسین بجنوردی، القواعد الفقهية: ۳/۳۲۷. (مترجم)

روایات (مَنْ بَلَغَ)^۱ البته اگر در این مورد جایی برای آنها باشد. اما اگر سندش صحیح بود - مانند روایت صحیح یا حسن یا موثق - یک روایت عادی است که می‌توان آن را به معصوم نسبت داد. اعتقاد به جزئیات هم تکلیفاً واجب نیست مگر اینکه مشکل دیگری [در اعتقاد داشتن یا نداشتن به آن] پیدا شود. پس [بر فرض که مشکلی پیدا شد] اگر آن مشکل، از اعتقاد نداشتن به جزئیات ناشی شود و اعتقاد داشتن به آنها نیز موجب ضرری نباشد، در این صورت است که اعتقاد پیدا کردن به آن مسائل واجب می‌شود. اما اگر از اعتقاد نداشتن به آن مشکلی پیش نیاید، مثل اینکه آن مسئله بسیار جزئی باشد، یا از اعتقاد به آن چیز جزئی، حکم ضرر لازم بیاید، نباید به آن معتقد شوند و این حکم یا به جهت نبودن دلیل است یا به جهت حکم ضرر و امثال آن، و در مباحث خاصی که برای این مسائل وجود دارد، به صورت مفصل شرح داده شده است.

و از این روی که اصل مسئله مهدی، مسئله‌ای عقیدتی است که به تواتر اثبات شده است، باید در برابر آن تسلیم شویم؛ چون یک مسئله

۱. روایات "مَنْ بَلَغَ" مجموعه‌ای از روایات هستند با این مضمون که اگر روایتی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله درباره ثواب یک کار خیر به کسی برسد و او به نیت رسیدن به آن ثواب، آن کار را انجام دهد، همان ثواب برای او خواهد بود حتی اگر آن روایت جعلی بوده و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آن سخن را نگفته باشد. مجموعه این روایات در باب ۱۸ از ابواب (مقدمات عبادات) در جلد اول وسائل الشیعه آمده است به عنوان مثال: «أَحْمَدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيُّ فِي الْمَحَاسِنِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ مَنْ بَلَغَهُ عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله شَيْءٌ مِنَ الثَّوَابِ فَعَمِلَهُ كَانَ أَجْرُ ذَلِكَ لَهُ وَإِنْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله لَمْ يَقُلْهُ؛ از هشام بن سالم از حضرت امام صادق عليه السلام نقل است که فرمود: هر کس روایتی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به او برسد که درباره ثواب یک کار خیری است و به آن عمل کند آن اجر و پاداش از آن وی خواهد بود گرچه رسول خدا صلی الله علیه و آله آن سخن را نفرموده باشد». (وسائل: ج ۱ ص ۸۱ ح ۳) و گفتنی است که دلیل قاعده فقهی (تسامح در ادله سنن) همین روایات (مَنْ بَلَغَ) است. (مترجم)

غیبی است. به علاوه، خبری است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله داده و ایمان به اخباری که آن حضرت بدهد و صدورش از ایشان یقینی باشد (سندش صحیح باشد) واجب است؛ اما اعتقاد به جزئیات واجب نیست؛ اگرچه همچون سایر مسائل عقیدتی، به بیشتر این جزئیات نیازمند هستیم.

در هر صورت، شناخت امام یک ضرورت دینی است که در حدیث حضرت امام باقر علیه السلام نیز آمده است: «بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسٍ؛ عَلَى الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَالصَّوْمِ وَالْحَجِّ وَالْوَلَايَةِ؛ وَلَمْ يُنَادَ بِشَيْءٍ كَمَا تُودَى بِالْوَلَايَةِ فَأَخَذَ النَّاسُ بِأَرْبَعٍ وَتَرَكُوا هَذِهِ يَعْنِي الْوَلَايَةَ؛ اسْلَامُ بَرِ پَنْج رَكْنِ بَنِيَانِ كُذَّاشْتَه شَدَه اَسْت: بَرِ نَمَاز، زَكَات، رُوزَه، حَج و وِلَايَت؛ وَاَهْمِيَّتِي كِه بَه وِلَايَت دَاده شَدَه بَه هِيچ كِدَام از اين امور دَاده نَشَدَه؛ اَمَا مَرْدَم آن چَهَار امر ديگر را گِرَفْتَه وَاين يَكِي را (يَعْنِي وِلَايَت) رَهَا كَرْدَنْد».^۱

و نیز از آن حضرت روایت شده که فرمود: «ذِرْوَةُ الْأَمْرِ وَسَنَامُهُ وَمِفْتَاحُهُ وَبَابُ الْأَشْيَاءِ وَرِضَا الرَّحْمَنِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى، الطَّاعَةُ لِلْإِمَامِ بَعْدَ مَعْرِفَتِهِ؛ اوج كار دين و قلّه و كليلد آن و دروازه هر چيز كه مایه رضایت خدای رحمن تبارك و تعالى است پس از شناخت خدا - اطاعت و پیروی از امام است».^۲

و در پاسخ به پرسش زرارَه فرمود: «الْوَلَايَةُ أَفْضَلُ لِأَنَّهَا مِفْتَاحُهَا وَالْوَالِي هُوَ الدَّلِيلُ عَلَيْهِنَّ؛ وِلَايَت از همه آنها برتر است چون كليلد همه آنها است و والی راهنمای به آن امور است».^۳

۱. کافی: ۱۸/۲ باب دعائم الإسلام ح ۳.

۲. کافی: ۱۸۵/۱ و ۱۸۶ باب فرض طاعة الأئمة عليهم السلام ح ۱.

۳. کافی: ۱۸/۲ باب دعائم الإسلام ح ۵.

همچنین از آن حضرت وارد شده که فرمود: «لَا يُعْذِرُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَحَدًا يَقُولُ يَا رَبِّ لِمَ أَعْلَمُ أَنَّ وَلَدَ فَاطِمَةَ هُمُ الْوَلَاةُ عَلَى النَّاسِ كَافَّةً؛ خدایوند در روز قیامت این عذر [وبهانه] را از احدی نمی پذیرد که بگوید: نمی دانستم پسران فاطمه علیها السلام ولی همه مردم بودند».^۱

و در جای خود در تفسیر اثبات شده که معنی ولایت در آیه شریفه «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ؛ ولی شما، تنها خدا و پیامبر اوست و کسانی که ایمان آورده اند؛ همان کسانی که نماز برپا می دارند و در حال رکوع زکات می دهند»^۲ تنها علاقه مندی و محبت نبوده؛ بلکه معنای آن پیشوایی و امامت به همان معنایی است که شیعه به آن معتقد است.

در حدیث دیگری نیز از ابو حمزه نقل شده که گفت: حضرت امام باقر علیه السلام به من فرمودند: «إِنَّمَا يَعْبُدُ اللَّهُ مَنْ يَعْرِفُ اللَّهَ، فَأَمَّا مَنْ لَا يَعْرِفُ اللَّهَ فَإِنَّمَا يَعْبُدُهُ هَكَذَا ضَلَالًا؛ تنها کسی خدا را می پرستد که او را شناخته باشد؛ اما کسی که خداشناس نباشد، عبادتش همه گمراهی است» عرضه داشتم: فدایت شوم معرفت خدا چگونه است؟ فرمود: «تَصَدِّقُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَتَصَدِّقُ رَسُولَهُ صلی الله علیه و آله وَمُوَالَاةُ عَلِيٍّ علیه السلام وَالْإِثْمَامُ بِهِ وَبِأَيِّمَةِ الْهُدَى علیه السلام وَالْبَرَاءَةُ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ مِنْ عَدُوِّهِمْ، هَكَذَا يُعْرِفُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ؛ تصدیق خدا و رسول خدا و پیروی از او و سایر ائمه هدی علیهم السلام و گردن نهادن به ولایت علی علیه السلام و پیروی از او و سایر ائمه هدی علیهم السلام

۱. تفسیر قمی: ۲ / ۲۵۰، بحار الانوار: ۲۳ / ۸۰ باب وجوب معرفة الإمام... ح ۱۶.

۲. مانده: ۵۵.

و بیزاری جستن به سوی خدا از دشمنان ایشان است؛ آری، معرفت خدا چنین به دست می‌آید.^۱

بنابراین، شناختن امام از اموری است که موجب سعادت مندی اخروی و سبب آرامش دل بوده، از نشانه‌های ایمان است و آثار مثبت فراوانی دارد.

۱. کافی: ۱/ ۱۸۰ باب معرفة الإمام والرد إليه ح ۱.

فصل سوم:

دیدن امام غایب؛ صداقت یا فریب کاری؟

- پدیده غیبت و ویژگی‌های این مرحله.
- نمونه‌هایی از حاجت خواستن مردم از امام.
- بررسی و تحلیل روایاتی که دیدن را ممکن دانسته.

پدیده غیبت و ویژگی‌های این مرحله

غیبت صغری از سال ۲۶۰ تا ۳۲۹ هجری طول کشیده و این برهه از زمان دارای ویژگی خاص خود بوده و شرایط خاصی داشته و کسانی که در این دوره نقش رهبری و پیشگامی داشتند، در متن آن شرایط قرار داشتند.

بخشی از ویژگی‌های این دوران:

۱- تنی چند از کسانی که در دوران غیبت صغری زندگی می‌کردند، از اصحاب امام جواد، امام هادی و امام عسکری علیهم‌السلام بودند؛ مانند: علی بن جعفر ابوهاشم، داود بن قاسم جعفری - که پنج نفر از ائمه علیهم‌السلام را دیده بود - داود بن ابویزید نیشابوری، محمد بن علی بن بلال، عبدالله بن جعفر حمیری، اسحاق بن ربیع کوفی، ابوالقاسم جابر بن یزید فارسی و ابراهیم بن عبیدالله بن ابراهیم نیشابوری.

۲- تعدادی از معاصران غیبت صغری، وکیل حضرت مهدی علیه‌السلام بودند مانند: محمد بن احمد بن جعفر، جعفر بن سهیل، محمد بن حسن صفار، عبدوس عطار، سندی بن نیشابوری، ابوطالب حسن بن جعفر فافا و ابوالبختری.

۳- نواب خاص امام زمان علیه السلام در عصر غیبت صغری چهار نفر هستند: عثمان بن سعید عمری، محمد بن عثمان عمری، حسین بن روح نوبختی و علی بن محمد سمري.

۴- تعدادی از شخصیت‌هایی که در زمان غیبت می‌زیسته‌اند، از فقها و دانشمندان بودند، مانند: کلینی، صدوق و پدرش.

۵- یکی از ویژگی‌های این دوره این بود که مسائل مطرح شده از جانب مردم، توسط آن حضرت به صورت نامه پاسخ داده می‌شد.

۶- از دیگر ویژگی‌ها، وجود پایگاهی مردمی بود که دارای فرهنگ ارتباط با امام بوده، به امامان پیشین اعتقاد داشتند؛ آنان دارای هویت معین و وابستگی خاص بوده و در مقام عمل، به یک مکتب فقهی معین اتکا داشتند.

حال درنگی می‌کنیم تا ببینیم این مردم چگونه پس از شهادت حضرت امام حسن عسکری علیه السلام بدون هیچ شک و تردیدی به حضرت مهدی علیه السلام رجوع کردند؛ چرا که اگر اندک تردیدی در بین بود در تاریخ ثبت می‌شد.

البته با توجه به اینکه این پایگاه مردمی دارای ویژگی‌های فکری و رفتاری خاصی بود که دانستن آنها برای ما فایده‌های بسیاری دارد.

همه بر این امر اتفاق نظر داشتند که راه ارتباط با امام منتظر علیه السلام تنها از راه نواب خاص امکان پذیر است، حتی از بزرگانی همچون شیخ

فصل سوم: دیدن امام غایب؛ صداقت یا فریبکاری؟ □ / ۱۹۱

کلینی که در این دوره می زیسته‌اند، خبری به مانرسیده که در مقام عمل، سعی و تلاشی برای مشاهده و دیدار با آن حضرت کرده باشند؛ بلکه کاملاً پذیرفته شده بود که این کار امکان پذیر نیست؛ ولو به جهت وجود مانع باشد و حتی اگر برای دیدار ایشان مقتضی کاملاً موجود باشد. و بر فرض که کسی هم این کار را کرده باشد. در تاریخ وارد است که نامه‌ای از جانب امام علیه السلام برای او فرستاده شد و او را از این کار نهی فرمود؛ وی احمد بن خضر بن ابوصالح خجندی بود که هوای طلب و جستجو به سرش افتاد و از وطن خود در پی یافتن آنچه بتواند طبق آن عمل کند، بیرون رفت. متن توقیع شریفی که در این باره صادر شد، چنین است: «مَنْ بَحَثَ فَقَدْ طَلَبَ، وَمَنْ طَلَبَ فَقَدْ دَلَّ، وَمَنْ دَلَّ فَقَدْ أَشَاطَ، وَمَنْ أَشَاطَ فَقَدْ أَشْرَكَ؛ کسی که در مقام جستجو برآید او را طلب کرده و کسی که او را طلب کند ممکن است [نامحرمان را] به او راهنما شود و کسی که چنین کند [خود یا او] را به خطر انداخته و کسی که چنین کند در هر خطری که متوجه او شود شریک است». راوی گوید: وی از آن پس دست از جستجو برداشت.^۱

آنچه در پاسخ به این مطلب گفته شده که اگر بنا باشد مانعی شخص جستجوگر را از جستجو باز دارد، تنها در قضایای خارجیه جزئیه اتفاق می افتد؛ مردود است؛ چون در این روایت علت این مانعیت بیان شده که با عمومیت نیز همخوانی دارد.

بنابراین، دیدن امام و تلاش برای رسیدن به این هدف، خصوصاً در زمان غیبت صغری به عنوان یک قضیه^۱ به شرط محمول^۱ اگر کار خوبی بود و کمالی به شمار می‌آمد و در نزد شارع مقدس محبوبیتی داشت، چرا وکلای آن حضرت و اصحاب و علما و اهل ایمان با تمام اشتیاق شدیدی که به انجام مستحبات داشتند، هرگز در صدد این کار بر نیامدند؟ بلکه تاریخ ثبت کرده که آنها همواره از طریق سفیران آن حضرت، [با ایشان ارتباط برقرار کرده و اگر درخواستی بوده] درخواست‌های دیگری [غیر از دیدار و ملاقات] داشتند.

نمونه‌های درخواست از امام علیه السلام:

۱- از ابو جعفر محمد بن علی أسود رضی الله عنه نقل است که گفت: پس از وفات محمد بن عثمان عمری رضی الله عنه، حسین بن موسی بن بابویه رضی الله عنه از من خواست از ابوالقاسم حسین بن روح بخواهم از مولایمان امام زمان علیه السلام درخواست کند تا آن حضرت به درگاه خداوند دعا کند که خداوند فرزند پسر نصیب او فرماید. ابو جعفر گوید: من از محمد بن عثمان خواستم و او پیغام را رساند و سه روز بعد به من خبر داد که آن حضرت برای علی بن الحسین دعا کرده‌اند و به زودی فرزند مبارکی برایش متولد خواهد شد که خداوند او را از این پسر سود خواهد رساند و پس از او پسران دیگری نیز خواهد داشت.^۲

۱. قضیه به شرط محمول قضیه‌ای است که ثبوت محمول برای موضوع ضروری و بدیهی باشد. (مترجم)
 ۲. کمال الدین: ۵۰۲ باب ۴۵ ح ۳۱.

فصل سوم: دیدن امام غایب؛ صداقت یا فریب کاری؟ □ / ۱۹۳

- پرسش‌هایی که به پیشگاه آن حضرت فرستاده می‌شد؛ شیخ طوسی در کتاب غیبت روایت کرده: در سال ریزش ستارگان^۱ که قرامطه^۲ به زائران خانه خدا حمله می‌کردند، گروهی از هم‌شهریان ما که مقیم بغداد بودند، به من چنین گفتند، پدرم علیه السلام به شیخ ابوالقاسم بن روح علیه السلام نامه نوشت و اجازه خواست تا به سفر حج مشرف شود...^۳

- شیخ کلینی گوید: محمد بن زیاد صیمری به آن حضرت نامه‌ای نوشت و از حضرت صاحب الزمان خواست تا به او کفنی مرحمت فرمایند که موجب یمن و سعادت او باشد.^۴

- رازی از حسین بن روح خواست تا از امام بخواهد برایش دعا کند تا اختلافی که با همسرش ام عباس داشت اصلاح شود.^۵

- در ارشاد شیخ مفید از علی بن محمد نقل شده که گفت: یکی از اصحاب ما نقل کرد که من دارای فرزندی شدم و نامه‌ای به امام عصر علیه السلام نوشتم و اجازه خواستم تا او را در هفتمین روز تطهیر کنم.... و گفت:

۱. سال ریزش تارگان یا "تناثر نجوم" سال ۳۲۹ هـ است؛ درباره این سال گفته شده: مردم در آن سال، شاهد ریزش شهاب‌های بسیاری بودند و برخی این پدیده را چنین تفسیر کردند که در این سال، دانشمندان بسیاری وفات خواهند کرد و چنین نیز شد و دانشمندانی همچون شیخ صدوق، شیخ کلینی و علی بن محمد سمري آخرین نایب خاص امام زمان علیه السلام و دیگران در این سال وفات کردند. ر.ک: ابن بابویه قمی، الإمامة والتبصرة ۱۷۲ به نقل از شیخ یوسف بحرانی. (مترجم)

۲. قرامطه، فرقه‌ای از اسماعیلیان باطنی هستند که بعد از حضرت امام صادق علیه السلام، نوه آن حضرت، محمد بن اسماعیل را امام و مهدی منتظر دانسته و به پیامبری او قائل شدند. این فرقه در سال ۲۸۷ هـ در عراق پیدا شد و از ویژگی‌های بارز در اعتقادات آنان، اباحی‌گری بود. آنان در سال ۳۲۹ به زائران خانه خدا حمله کرده و بسیاری از آنان را قتل عام کردند و سال‌ها مکه را در تصرف خود داشته، حجر الاسود را از کعبه جدا کرده و به مدت بیست و سه سال به کوفه منتقل کردند. ر.ک:

تاریخ طبری: ۱۵۹/۸. (مترجم) ۳. شیخ طوسی، الغیبة: ۳۲۲ شماره ۲۷۰.

۴. شیخ طوسی، الغیبة: ۳۹۷ و ۲۹۸ شماره ۲۵۳ به سند خود از شیخ کلینی.

۵. شیخ طوسی، الغیبة: ۳۰۳ شماره ۲۵۶.

زمانی برای حج آماده شدم و پس از خدا حافظی با دوستان آماده رفتن بودم که نامه‌ای با این مضمون رسید: «نَحْنُ لِدَٰلِكَ كَارِهُونَ وَالْأَمْرُ إِلَيْكَ؛ ما از رفتن تو به حج کراهت داریم، اما اختیار با تو است» از دانستن این مطلب بسیار دل‌تنگ و غمگین شدم و در نامه‌ای نوشتم: من همچنان در فرمان‌برداری ثابت قدم هستم؛ اما از نرفتن به حج غمگین شده‌ام. آن حضرت در نامه‌ای چنین پاسخ فرمودند: «لَا يَضِيقُ صَدْرُكَ فَإِنَّكَ سَتَحُجُّ قَابِلًا إِنْ شَاءَ اللَّهُ؛ دل‌تنگ نباش که در سال آینده به حج مشرف خواهی شد» و در ذیل همین روایت آمده که: همین شخص توسط نامه، از آن حضرت درباره عدالت محمد بن عباس پرسیده است^۱ چنان‌که ملاحظه می‌شود در تمام این نامه‌ها بحث از اجازه و حج و عدالت اشخاص است، نه تقاضای دیدار.

بررسی و تحلیل روایات و دعا‌های دیدار

روایاتی هست که از آنها برمی‌آید تلاش برای دیدار با امام زمان (عج) در زمان غیبت مورد تأیید است. البته بر فرض اینکه سند و دلالت این روایات، صحیح باشد و این سعی و تلاش شیعیان برای دیدار امام (عج) - در صورتی که با مانعی از ناحیه آن حضرت مواجه نشده باشد - فقط کاربرد فرهنگ‌سازی عمومی دارد.

اینک به اهمّ این روایات اشاره می‌کنیم:

- عبد الله بن جعفر از نایب اول امام زمان علیه السلام پرسید: تو را به حقّ خدا و به حقّ دو امامی که تو را امین خود قرار دادند، سوگند می‌دهم! آیا تا کنون پسر ابو محمد (امام حسن عسکری علیه السلام) را که صاحب الزمان علیه السلام است، دیده‌ای؟ وی گریست و گفت: به این شرط پاسخ خواهم داد که قول بدهی تا من زنده‌ام به کسی نگویی؛ من هم قبول کردم.^۱

به این روایت این‌گونه استدلال شده که ابو عمرو از او خواسته تا زمانی که زنده است، این خبر را به کسی ندهد نه برای همیشه پس مانع دائمی نیست.

اما اشکال این استدلال این است که: عبد الله بن جعفر از ابو عمرو درخواست نکرد تا واسطه دیدار او با امام زمان علیه السلام شود؛ بلکه نهایت چیزی که از او خواست، این بود که بگوید: آیا قبل از آن تاریخ کسی آن حضرت را دیده یا نه؟

- محمد بن احمد بن خلف گفت: ... و نماز ظهر را در اول وقت به جای آوردم و گفتم غذا بیاورند و از شیخ خواستم تا با من غذا بخورد و او پذیرفت. بعد از خوردن غذا، نام او و نام پدرش را پرسیدم و اینکه شغلش چیست و از کجا آمده و به کجا می‌رود؟! او گفت که: نامش محمد بن عبد الله و از اهالی قم است و بیان داشت که سی سال است در

پی یافتن حق، شهرها و ساحل‌ها را زیر پا گذاشته، بیست سال ساکن مکه و مدینه بوده، نشانه‌ها را جستجو و اخبار را پی‌گیری می‌کرده است.^۱

استدلال به این روایت، مبتنی بر این است که منظور از جستجوی آثار و پی‌گیری اخبار، دیدن حضرت مهدی علیه السلام باشد؛ اما این مطلب به چند دلیل رد می‌شود:

- ۱- وثاقت و راست‌گویی آن شیخ اثبات نشده و او - حتی برای خودِ راوی - ناشناس است و برای همین اسم و مشخصاتش را پرسیده.
- ۲- از کجا معلوم که این شخص، شیعه و در طلب دیدار امام بوده؟ و بر فرض که بپذیریم، در ادامه همین روایت آمده که امام از این کار جلوگیری کردند؛ آنجا که گوید: وقتی به او نزدیک شدم ناگهان مرد سیاه‌چهره‌ای که همچون شترنری درشت‌اندام بود، بر من فریادی زد که تا آن وقت صدایی به آن ترسناکی نشنیده بودم و گفت: خدا عافیت دهد! چه می‌خواهی؟ من از شنیدن صدایش ترسیدم و توقف کردم. و آن شخص از چشمم ناپدید شد...؛ گرچه در انتهای این روایت که خیلی هم طولانی است، آمده که او موفق به دیدار شده است.

- در بخشی از یک روایت آمده: ...ای احمد، آیا کسی را که در پی دیدنش بودی دیدی؟ گفتم: سرورم! چه کسی را؟ گفت: کسی که دیشب دیدی امام زمان تو بود.^۲

۱. شیخ طوسی، الغیبة: ۲۵۴-۲۵۷ شماره ۲۲۴.

۲. شیخ طوسی، الغیبة: ۲۶۲ شماره ۲۲۷.

فصل سوم: دیدن امام غایب؛ صداقت یا فریبکاری؟ □ / ۱۹۷

در سند این حدیث، چند شخص مجهول داریم و مطلب هم در خواب بوده است. بخشی از این روایت نیز هست که با توجه به آن، می‌توان این روایت را دلیل بر این شمرد که طلب دیدار آن حضرت گناه نباشد.

از حبیب بن شاذان صنعانی روایت است که گفت: بر علی بن ابراهیم بن مهزیار اهوازی داخل شدم و از او دربارهٔ خاندان ابو محمد (حضرت امام عسکری) علیه السلام پرسیدم. وی در پاسخ گفت: برادرم! از امر بزرگی پرسیدی؛ من بیست سفر حج به جا آوردم و منظورم از این سفرها دیدار امام بود؛ اما راهی به آن نیافتم.^۱

حضرت آیت الله العظمی خویی رحمته الله در کتاب معجم رجال الحدیث می‌نویسد: این روایت بسیار ضعیف السند است به علاوه که نسبت به قصهٔ علی بن مهزیار یا ابراهیم بن مهزیار متعارض هم هست. والله العالم.^۲

در کتاب‌های غیبت و احتجاج از قول یک راوی نقل شده که گفت: من در طلب این امر متحمل زحمات زیادی شدم و مبلغ قابل توجهی از مالم در این راه مصرف شد تا اینکه به نزد عمّری رفته و در کنار او ماندم و مدتی خدمتش کردم و سپس درباره صاحب الزمان علیه السلام پرسیدم.^۳

البته اگر منظور گوینده از (در طلب این امر) در طلب دیدار امام زمان علیه السلام باشد.

۱. شیخ طوسی، الغیبة: ۲۶۲ شماره ۲۲۸. ۲. نگ: معجم رجال الحدیث: ۱۲ / ۲۱۲.
۳. شیخ طوسی، الغیبة: ۲۷۱ شماره ۲۳۶، احتجاج: ۲ / ۲۹۸ با این تفاوت که در احتجاج به جای عبارت (در طلب این امر متحمل زحمات زیادی شدم) آمده: (در طلب این امر جستجوی کاملی کردم).

اشکال این استدلال این است که: این روایت - چنان که در کتاب وسائل الشیعه آمده - چنین است که او از عمری درخواست کرد که وی را به حضرت صاحب الزمان علیه السلام برساند و عمری نیز این کار را کرد و گفت که او از امام زمان علیه السلام پرسش‌هایی کرد و آن حضرت نیز پاسخ همه سؤالات او را داد. سپس برخاست و داخل خانه شد. وی گوید: من نیز رفتم تا از آن حضرت سؤالی بپرسم اما سختم را نشنید. ^۱ این حدیث با توجه به اینکه مرفوعه ^۲ است و مضمون آن نیز با نهی امام نسبت به زهری در تعارض است، به مدّعی ما نزدیک‌تر است. ^۳

۱. وسائل الشیعه چاپ آل البيت: ۲۰۱/۴ ح (۷/۴۹۱۹).

۲. مرفوعه حدیثی است که صاحب کتاب آن را از کسی نقل کند که خود با وی فاصله زمانی دارد؛ اما نام کسانی که بین او و آن شخص هستند را نیاورد. (مترجم)

۳. متن کامل این حدیث چنان که در کتاب الغیبه آمده، چنین است: رَوَى مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ رَفَعَهُ عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ: طَلَبْتُ هَذَا الْأَمْرَ طَلَبًا شَاقًّا حَتَّى ذَهَبَ لِي فِيهِ مَالٌ صَالِحٌ فَوَقَعْتُ [أَيِ ذَهَبْتُ] إِلَى الْعُمَرِيِّ وَخَدَمْتُهُ وَلَزِمْتُهُ وَسَأَلْتُهُ بَعْدَ ذَلِكَ عَنْ صَاحِبِ الزَّمَانِ فَقَالَ لِي لَيْسَ إِلَيَّ ذَلِكَ وَصُولٌ فَخَضَعْتُ فَقَالَ لِي: بِكَرٍّ بِالْغَدَاةِ. فَوَاقَيْتُ وَاسْتَقْبَلَنِي وَمَعَهُ شَابٌّ مِنْ أَحْسَنِ النَّاسِ وَجْهًا وَأَطْيَبِهِمْ رَائِحَةً بِهَيْئَةِ التُّجَّارِ وَفِي كَمِّهِ شَيْءٌ كَهَيْئَةِ التُّجَّارِ. فَلَمَّا نَظَرْتُ إِلَيْهِ دَنَوْتُ مِنَ الْعُمَرِيِّ، فَأَوْمَأَ إِلَيَّ فَعَدَلْتُ [أَيِ رَجَعْتُ] إِلَيْهِ وَسَأَلْتُهُ فَأَجَابَنِي عَنْ كُلِّ مَا أَرَدْتُ. ثُمَّ مَرَّ لِيَدْخُلَ الدَّارَ وَكَانَتْ مِنَ الدُّوَرِ الَّتِي لَا نَكْتَرُ لَهَا. فَقَالَ الْعُمَرِيُّ إِذَا أَرَدْتَ أَنْ تَسْأَلَ سَلْ فَإِنَّكَ لَا تَرَاهُ بَعْدَ ذَلِكَ فَذَهَبْتُ لِأَسْأَلَ فَلَمْ يَسْمَعْ وَدَخَلَ الدَّارَ وَمَا كَلَّمَنِي بِأَكْثَرٍ مِنْ أَنْ قَالَ: مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ مَنْ أَخَّرَ الْعِشَاءَ إِلَى أَنْ تَشْتَبِكَ النُّجُومُ؛ مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ مَنْ أَخَّرَ الْغَدَاةَ إِلَى أَنْ تَنْقُضِيَ النُّجُومُ وَدَخَلَ الدَّارَ؛ مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ مَرْفُوعًا از زُهْرِي نقل کرده که گفت: من در طلب این امر متحمل زحمات زیادی شدم و مبلغ قابل توجهی از مالم در این راه مصرف شد تا اینکه به نزد عمری رفتم و در کنار او ماندم و مدتی خدمتش کردم و سپس درباره [چگونگی دیدار با] صاحب الزمان علیه السلام پرسیدم. وی به من گفت: برای این کار راهی نیست. من نیز قانع شدم. سپس عمری به من گفت: فردا صبح زود به اینجا بیا. من نیز چنین کردم و عمری به استقبال من آمد در حالی که با او جوانی بود که از زیباروی‌ترین و خوش‌رایحه‌ترین مردمان و به هیئت تاجران بود که در آستینش هم مانند تاجران چیزی داشت. من چون او را دیدم در کنار عمری ایستادم؛ عمری به من اشاره‌ای کرد (یعنی این شخص صاحب الزمان است). من به او نزدیک شده و در کنارش ایستادم و از او پرسیدم و او به هرچه من خواستم پاسخ داد؛ سپس از کنار ما رفت تا وارد خانه شود - که خانه چندان قابل اعتنایی هم نبود - عمری گفت: اگر می‌خواهی چیزی بپرسی، بپرس که دیگر او را نخواهی دید. من رفتم که از او سؤالی کنم اما او سختم را نشنید و داخل خانه شد و با من جز این دو جمله سخنی نگفت که: «ملعون است ملعون است کسی که نماز عشا را تا وقتی که ستارگان در آسمان دیده شوند به تأخیر بیندازد و ملعون است ملعون است کسی که نماز صبح را تا وقتی ستارگان از آسمان ناپدید

- در کتاب کمال الدین آمده: کابلی در پاسخ محمد بن شاذان که درباره نتیجه کارش پرسید، چنین گفت: او همواره در پی یافتن آن حضرت بوده و مدتی در مدینه سکونت داشته و از هر کس در این باره پرس و جو می کرده، او را از خود می رانده؛ تا اینکه شیخی از بنی هاشم را به نام یحیی بن محمد عریضی ملاقات کرد که به او گفت: آنچه در جستجوی آنی در "صریاء" است. کابلی گوید: به صریاء رفتم و به خانه ای رسیدم که جلوی آن آب و جارو شده بود. من خود را بر روی سکوی آن خانه انداختم که ناگهان غلام سیاهی بیرون آمد و مرا از نشستن بر آن سکونهی کرده و گفت: برخیز و از اینجا برو...^۱

با این استدلال که در این روایت آمده، کابلی همواره در پی یافتن آن حضرت بوده؛ اما اشکال در این است که در ادامه همین روایت، امام زمان علیه السلام کابلی^۲ را دروغ گو خوانده است.

- در کتاب النجوم طبق نقل بحار آمده: راوی گوید: از مولایمان مهدی - صلوات الله علیه - خواستم مانند دیگر غلامان و نوکران و نزدیکانی که به حضرتش خدمت می کنند، به من نیز اجازه فرمایند تا در زمان غیبت از کسانی باشم که به همراهی و خدمتش مشرف می شوند. در ردّ

شوند به تأخیر بیاندازد» و داخل خانه شد. چنان که ملاحظه می شود مضمون روایت و خلاصه آن که در وسائل الشیعه آمده همه دال بر این است که طلب و جستجوی زهری نتیجه داده است و در هیچ کجای روایت نیز نشانه ای از منع امام علیه السلام دیده نمی شود حال چگونه با مدّعی مؤلف محترم سازگارتر است، خدا می داند. (مترجم)

۱. کمال الدین: ۴۴۰ باب ۴۳ ح ۶.

۲. هویت این شخص مجهول است؛ اما آنچه هست، وی ابو خالد کابلی قمّاط (کنکر) مشهور که نامش در اصحاب امام سجاد و امام باقر و امام صادق علیهم السلام ذکر شده نیست. (مترجم)

این روایت علاوه بر ضعف سندی، بسا که بتوان گفت: کسانی که به صورت بنده و نوکر به آن حضرت خدمت می‌کنند، ایشان را به هویت واقعی‌شان نمی‌شناسند و خواسته این شخص نمی‌تواند دلیل بر آن مدّعا باشد.

البته ممکن است ما در اینجا همه این روایات را نیاورده باشیم و روایات دیگری هم در این زمینه وجود داشته باشد؛ اما آنها نیز در همین سطح از ضعف هستند.

اما دعاهایی نیز که در روایات وارد شده است، از جمله: «اللَّهُمَّ ارِنِي الطَّلْعَةَ الرَّشِيدَةَ وَالْغُرَّةَ الْحَمِيدَةَ وَاکْخُلْ مَرَهِي^۱ بِنَظَرَةٍ مِنِّي إِلَيْهِ؛ خدایا، آن چهره دلربا و صورت ریبارا به من بنما و با نگاهی که بر او بیاندازم سرمه‌ای به چشم کورم بکش...»^۲ و دیگر ادعیه شریفه.

در پاسخ می‌توان گفت که: این دعاها ظاهر در اطلاق است؛ یعنی اختصاص به زمان غیبت ندارد و ممکن است شامل زمان ظهور هم بشود (یعنی دعا می‌کند که آن حضرت ظهور کند و با ظهورش چشم‌ها به جمالش روشن شود) همچنین ممکن است تقاضای دیدار، کنایه از طلب تشرّف، به معنای بودن در زیر پرچم آن حضرت و داخل شدن در قیام ایشان - و لو به صورت رجعت و بازگشت پس از مرگ - باشد، و نیز ممکن است معنایش این باشد که شخص آن حضرت را به من بنمایان، گرچه او را به عنوان امام زمان شناسم؛ زیرا همین مقدار هم از

۱. در بعضی نسخه‌ها «وَاکْخُلْ نَاطِرِي» آمده.

۲. کفعمی، مصباح: ۵۵۱ و بحار الانوار: ۲۸۵/۸۳ ح ۴۷.

فصل سوم: دیدن امام غایب؛ صداقت یا فریبکاری؟ □ / ۲۰۱

بالاترین مراتب کمال است و حتی ممکن است به معنای طلب برطرف کردن مانع باشد.

از آنچه گفتیم، روشن شد که تلاش و سفر کردن در شهرها و کشورها و کوه‌ها و دشت‌ها با هدف دیدار با محبوب، کاری است که شارع مقدس چندان رغبتی به آن نداشته و از مستحبات به شمار نمی‌رود و چنان‌که در ابتدای فصل گفتیم، نهی از این کار نیز به اثبات رسیده است.

حال می‌توانیم بگوییم: ما فرایند ارتباط امت با رهبری در رابطه با حل مشکلات امت را در زمان ائمه معصومین علیهم‌السلام مورد بررسی قرار دادیم، خصوصاً در زمان امام جواد، امام هادی و امام عسکری علیهم‌السلام و مدرکی به دست نیاوردیم که این بزرگواران شیعیان را به دیدارهای مستقیم تشویق کرده باشند؛ حال این امر یا به دلیل وجود مانع از چنین ارتباطاتی بوده و یا به این جهت که امت را برای پدیده غیبت آماده می‌کردند، به همین سبب است که می‌بینیم این بزرگواران در زمان خود مسئله نیابت و وکالت را ایجاد یا فعال کرده‌اند.

امام هادی و امام عسکری علیهم‌السلام خصوصاً در زمانی که در سامرا بودند، بر عمق بخشیدن به نقش نظام وکالت تأکید داشتند و هرم نظام سیاسی، اجتماعی و اقتصادی بر پایه نظام وکالت تأسیس و برپا شد؛ بلکه نظام وکالت و نیابت در زمان ائمه قبل‌ی هم - به دلیل جوّ سرکوب و خفقان سیاسی و زندانی شدن بعضی از ائمه و پراکندگی شیعه در مناطق

مختلفی که غالباً دور از ائمه بود - وجود داشته است؛ اما این نظام در زمان امامت این چند امام پررنگ تر شده و بعد جدیدی پیدا کرد که همان آماده سازی برای غیبت و در حصار بودن این چند امام آخر است.

شیخ طوسی در روایت محمد بن عیسی چنین نقل کرده است: حضرت امام حسن عسکری علیه السلام به شیعیان خود در بغداد، مدائن و منطقه سواد و اطراف آن در نامه‌ای نوشت: «قَدْ أَقَمْتُ أَبَا عَلِيٍّ بْنِ رَاشِدٍ مَقَامَ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَبْدِ رَبِّهِ وَمَنْ قَبْلَهُ مِنْ وَكَلَائِي؛ مَنْ أَبُو عَلِيٍّ بْنِ رَاشِدٍ رَأَى جَاءَ عَلِيٍّ بْنِ حُسَيْنِ بْنِ عَبْدِ رَبِّهِ وَدَيْكِرَ وَكَلَايَ سَابِقَ خُودَ بِيْهِ اَيْنَ مَقَامَ مَنْصُوبَ كَرْدَمَ».^۱

در حدیث دیگری نیز آمده که راوی گوید: از امام علیه السلام پرسیدم: با چه کسی تعامل کنم؟ و دستورات را از که بگیرم و نظر چه کسی را بپذیرم؟ فرمود: «الْعَمْرِيُّ ثِقَتِي فَمَا أَدَى إِلَيْكَ عَنِّي فَعَنِّي يُؤَدِّي وَمَا قَالَ لَكَ عَنِّي فَعَنِّي يَقُولُ فَاسْمَعْ لَهُ وَأَطِعْ فَإِنَّهُ الثِّقَةُ الْمَأْمُونُ؛ عَمْرِي مَوْرِدُ اِعْتِمَادٍ مِنْ اِسْتِ؛ هَرْجِهْ اَزْ جَانِبِ مَنْ بِيْهِ تُوْرَسَانْدِهْ وَاَقْعَاً اَزْ جَانِبِ مَنْ اِسْتِ وَهَرْجِهْ اَزْ قَوْلِ مَنْ بِيْهِ تُوْ بگوید سَخْنِ مَنْ اِسْتِ؛ پَسِ سَخْنَشْ رَا بَشْنُوْ وَاَزْ اُوْ اطاعت کن که او امین و راستگو است».

و ابوعلی به من خبر داد که از ابو محمد (عسکری) علیه السلام همین پرسش

۱. شیخ طوسی، کتاب الغیبة: ۳۵۰ شماره ۳۰۹.

فصل سوم: دیدن امام غایب؛ صداقت یا فریب کاری؟ □ / ۲۰۳

را کرده و آن حضرت در پاسخ فرمود: «الْعَمْرِيُّ وَابْنُهُ ثِقَتَانِ فَمَا أَدْيَا إِلَيْكَ عَنِّي فَعَنِّي يُؤَدِّيَانِ، وَمَا قَالَا لَكَ فَعَنِّي يَقُولَانِ، فَاسْمَعْ لَهُمَا وَأَطِعْهُمَا فَإِنَّهُمَا الثِّقَتَانِ الْمَأْمُونَانِ؛ عَمْرِي وپسرش مورد اعتماد من هستند؛ هرچه از جانب من به تو رسانده‌اند واقعاً از جانب من است و هرچه از قول من به تو بگویند سخن من است؛ پس سخنانشان را بشنو و از آنان اطاعت کن که امین و راستگو هستند».^۱

و در روایت محمد بن عیسی و حسن بن علی بن یقطين، هر کدام جدا گانه از حضرت رضا علیه السلام آمده: به آن حضرت عرض کردم: فدایت شوم! من نمی‌توانم همیشه خود را به شما برسانم و درباره آموزه‌های دینی که مورد نیاز من است از شخص شما بپرسم. آیا یونس بن عبدالرحمن مورد اعتماد است که آموزه‌های دینی مورد نیاز خود را از او بگیرم؟ فرمود: بله.^۲

و از عبدالعزیز مهتدی نقل است که به حضرت رضا علیه السلام عرضه داشت: محل زندگی من از شما دور است و همیشه نمی‌توانم خود را به شما برسانم، آیا می‌توانم آموزه‌های دینی خود را از یونس مولی آل یقطين دریافت کنم؟ فرمود: بله.^۳

از علی بن مسیب همدانی نقل است که گفت: به حضرت امام رضا علیه السلام عرضه داشتم: محل زندگی من از شما دور است و نمی‌توانم

۱. کافی: ۱ / ۳۳۰ باب تسمیه من رَأَاهُ علیه السلام ح ۱. ۲. اختیار معرفة الرجال: ۲ / ۷۸۴ ح ۹۳۵.

۳. وسائل الشیعة چاپ اسلامیة: ۱۸ / ۱۰۷ باب ۱۱ ح ۳۵.

همیشه خود را به شما برسانم؛ آموزه‌های دینی خود را از چه کسی دریافت کنم؟ فرمود: «مِنْ زَكَرِيَّا بْنِ آدَمَ الْقُمِّيِّ الْمَأْمُونِ عَلَى الدِّينِ وَالْدُنْيَا؛ از زکریا بن آدم قمی که امین بر دین و دنیا است».^۱

و از اسحاق بن یعقوب روایت است که گفت: از محمد بن عثمان عمری خواستم تا نامه‌ای را که - در آن سوالاتی نوشته بودم - به حضرت صاحب الزمان علیه السلام برساند، توقیع شریفی در پاسخ صادر شد که چنین آغاز شده بود: «أَمَّا مَا سَأَلْتَ عَنْهُ أَرْشَدَكَ اللَّهُ وَثَبَّتَكَ...؛ اما درباره آنچه از آن پرسیدی که خدا تو را به راه رشد هدایت کند و ثابت قدم نگاه دارد...» تا آنجا که فرماید: «وَأَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رِوَاةِ حَدِيثِنَا؛ و در حوادثی که برای شما پیش می‌آید به راویان حدیث ما مراجعه کنید...».^۲

بنابراین، پدیده مراجعه به فقها چیزی نیست که بعد از غیبت صغری پدید آمده باشد؛ بلکه در زمان‌های سابق و ائمه گذشته علیهم السلام نیز بوده است و این امر به سبب متن آیات قرآنی در ذهن‌ها جای داشته است؛ آیاتی همچون: «فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ؛ پس چرا از هر فرقه‌ای از آنان، دسته‌ای کوچ نمی‌کنند تا در دین آگاهی پیدا کنند و قوم خود را وقتی به سوی آنان بازگشتند، بیم دهند. باشد که آنان [از کیفر الهی] بترسند؟»^۳ البته پرسش‌هایی که مطرح می‌شده، برای شناختن شخص مورد اعتماد

۲. کمال الدین: ۴۸۳ و ۴۸۴ باب ۴۵ ح ۴.

۱. الاختصاص: ۸۷.

۳. توبه: ۱۲۲.

فصل سوم: دیدن امام غایب؛ صداقت یا فریب‌کاری؟ □ / ۲۰۵

بوده و همین جستجوها تأکید بر این نکته است که شیعه در انتخاب مرجع و تبعیت از اشخاص، قائل به اصل تسامح نبوده؛ بلکه تنها تحقیق و جستجو است که موجب خروج از عهدهٔ تکلیف و رسیدن به ساحل امنِ برائت ذمه است.

به هر حال، اصل دیدن امام و مشاهدهٔ آن حضرت به خودی خود کمال است، گرچه این معنی را نمی‌رساند که هر کس او را ببیند، برتر از دیگران است یا مورد وثوق است و سخنش حجت؛ و این معنای تمامیت مقتضای کمال است.

کافی است عمومات باب را در نظر بگیریم؛ مانند روایات نگاه کردن به چهرهٔ عالم یا به کعبه، به قرآن و یا به چهرهٔ مؤمن؛ طلب دیدار - به معنای تلاش عملی برای دیدن که به آن اشاره شد - نیز از اهل علم و فضل و صاحبان عقل و تقوی سر نزده است؛ چه اینکه روش اهل شرع و دیانت بر این بوده و هست که خود را در زیر پرچم آن حضرت داخل کنند و ضرورتی ندارد که از پی دیدنش برآیند؛ بلکه مهم، کسب رضایت، شناخت هدف، پیاده کردن برنامه، سعی وافر در آماده سازی مقدمات ظهور او است؛ اموری همچون تهذیب نفس، نشر دادن دین و اصلاح جهان. در صورتی می‌توان این ادعا را پذیرفت که بپذیریم دیدن امام زمان علیه السلام لازمه جدانشدنی این مقدمات است.

البته دعاها و اعمالی نیز وارد است که گفته شده موجب دیدن امام

زمان عجله می شود؛ اما مقصود از آنها برحسب ظاهر، تشرف به دیدار حضرت است. البته رؤیت برای بعضی از اولیا به وقوع پیوسته است و مخصوص به اولیای درجه یک نیز نبوده و ملازمه‌ای بین دیدن امام و اینکه هر کس ایشان را دیده از دیگران برتر باشد، وجود ندارد. باید توجه داشت اینکه کسی در طلب دیدن آن حضرت برآید، با اینکه دیدن خود به خود برای کسی حاصل شود فرق دارد.

اما اگر بپذیریم دیدن آن حضرت در همه شرایط و برای همه افراد مزیت و کمالی است، این کمال همچون کمال کسانی است که با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله یا سایر ائمه علیهم السلام همنشین بوده‌اند و این نظیر مسئله عدالت صحابه در نزد اهل سنت خواهد بود. البته مصاحبت و دیدار، اگر با شرایط خاص خود همراه باشد، مزیت خواهد بود و حکم این دو مقوله همان است که در آیات ۳۰ تا ۳۲ سوره احزاب درباره همسران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده است.^۱

مطلب دیگر اینکه: اصل اولی در برابر هر کسی که ادعای دیدار آن

۱. متن و ترجمه این آیات این است: ﴿يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ مَن يَأْتِ مِنْكُنَّ بِفَاحِشَةٍ مُّبِينَةٍ يُضَاعَفْ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا * وَمَن يَفْعَلْ مِثْلَ ذَلِكَ يَفْعَلْ صَالِحًا تُؤْتَاهَا أَجْرَهَا مَرَّتَيْنِ وَأَعْتَدْنَا لَهَا رِزْقًا كَرِيمًا * يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِّنَ النِّسَاءِ إِنِ اتَّقَيْتُنَّ فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَقُلْنَ قَوْلًا مَّعْرُوفًا﴾ ای همسران پیامبر! هر کدام از شما گناه آشکار و فاحشی مرتکب شود، عذاب او دوچندان خواهد بود؛ و این برای خدا آسان است * و هر کس از شما برای خدا و پیامبرش خضوع کند و عمل صالح انجام دهد، پاداش او را دوچندان خواهیم ساخت، و روزی پرارزشی برای او آماده کرده‌ایم * ای همسران پیامبر! شما همچون یکی از زنان معمولی نیستید اگر تقوا پیشه کنید؛ پس به گونه‌ای هوس‌انگیز سخن نگویید که بیمار دلان در شما طمع کنند، و سخن شایسته بگویید! (مترجم)

حضرت را بکند، عدم پذیرش و تصدیق است خصوصاً که این ادعا برای آن شخص دگانی باشد، به این صورت که از این دیدار برای خود نتیجه گیری کرده، روش و طریقت یا برنامه خاصی برای خود خلق کند که بیشتر مدعیان دیدار از این قماش هستند و اصل بر این است که ادعایشان پذیرفته نشود؛ چون نمی توان این ادعا را دلیل بر حقانیت مذهب آن مدعی دانست، چنان که برخی از صوفیه نیز برای اثبات حقانیت مذهب خود چنین ادعایی کرده اند.

خلاصه:

از تمام آنچه گفتیم، موارد زیر روشن شد:

۱- طلب دیدار به معنای تلاش عملی برای دیدن امام زمان علیه السلام در زمان غیبت، کاری نیست که در نظر شارع دارای مزیت و ارجحیتی باشد. و فرق است بین اینکه کسی در طلب دیدن آن حضرت برآید و بین اینکه این دیدار به هر دلیلی برای کسی اتفاق بیافتد. همچنین نمی پذیریم که اگر دیدار برای کسی اتفاق افتاد، لزوماً باید آن شخص به لحاظ دانش و تقوا از دیگران برتر باشد.

۲- اصل اولی در برابر ادعای دیدن، عدم پذیرش است مگر به قطع و یقین اثبات شود.

۳- اگر کسی که ادعای دیدن امام زمان علیه السلام را کرد و شواهدی اقامه

شود که این شخص هیچ قصد و غرض شخصی از این ادعا ندارد و آنچه در نظر او مهم است، اثبات و تأکید بر وجود آن حضرت است، شاید بشود ادعای او را پذیرفت.

۴- مدعی دیدن امام زمان علیه السلام نباید در ادعای خود از حدّ قضایای شخصی خارجی فراتر رود و ادعای خود را به مسائل مهم و سرنوشت ساز پیوند دهد؛ سیره و روش گذشتگان از اصحاب نیز چنین بوده است. اگر اهل بیت علیهم السلام به این شیوه رضایت داشتند، قطعاً آن را امضا و تأیید می کردند خصوصاً که دیدار با امام زمان علیه السلام یکی از مسائل مرکزی و اصلی است؛ بلکه برعکس، آنها پدیده و کالت عام را رواج دادند و مدعیانی را که به این صورت ادعای دیدار با آن حضرت را داشته باشند، مورد تکذیب قرار داده اند؛ مثل اینکه ادعای دیدن آن حضرت را دلیل شرعی یک اندیشه یا یک موضع گیری فقهی گرفته یا به عنوان تأیید سیاسی از آن استفاده شود. در روایت آمده: «وَسَيَأْتِي شِيعَتِي مَنْ يَدَّعِي الْمُشَاهَدَةَ، أَلَا فَمَنْ ادَّعَى الْمُشَاهَدَةَ قَبْلَ خُرُوجِ السُّفْيَانِيِّ وَالصَّيْحَةِ، فَهُوَ كَذَّابٌ مُفْتَرٍ؛ وَقَطْعاً كَسَانِي بِهِ مِثْلَ شِيعِيَانٍ مِنْ خَوَاهِنْدِ آمَدِ كِه ادَّعَاي ديدار مي كنند، بدانيد هر كس قبل از خروج سفياني و صيحه، ادعاي مشاهده كرد دروغ گو و افترا زننده است».^۱

۵- بدون شك ماندگاري مذهب شيعه داراي علتی است؛ مذهبی که

فصل سوم: دیدن امام غایب؛ صداقت یا فریب کاری؟ □ / ۲۰۹

مدتی چنین دراز - از زمان غیبت تا عصر ما - با سرسختی دوام آورده است؛ اما در هیچ کجای تاریخ به ثبت نرسیده که سبب این ماندگاری، مدّعیان رؤیت بوده باشند؛ بلکه آنچه مسجّل است، این است که این مذهب، با دستان پرتوان فقهای همچون کلینی، شیخ طوسی، سید مرتضی، علامه و شهید به راه خود ادامه داده است؛ فقهای که به روش نیابت عام - که مورد نظر ائمه علیهم السلام بوده - به مقام مرجعیت نصب، و مردم به آنها ارجاع داده شده‌اند.

۶- در میان شیعه اتفاق نظر قولی و عملی وجود دارد که سخن مدّعیان رؤیت پذیرفته نشود و این اجماع نشان می‌دهد که موضع عملی دقیق و درست همین است و سیرهٔ اعلام بر بی توجهی به کسانی بوده که با ادّعای رؤیت می‌خواستند کارهای مهم را به سرانجام برسانند؛ بزرگان مذهب در پاسخ چنین کسانی جز سلام پاسخی نداشتند.^۱

۷- اگر شیوه دیدار و مشاهده برای تشخیص مسائل مهم کارگشا و تمام کننده بود، موجب هرج و مرج می‌شد؛ چون مدّعیان فراوانند و اهدافشان متناقض. گفتنی است که بیشتر این مدّعیان دارای گذشته‌ای نامعلوم و بلکه برخی از آنها دارای پرونده‌ای سیاه بوده، رفتارشان جای تأمل دارد و بلکه می‌توان گفت: هدف صاحبان این روش، دور کردن

۱. اشاره به آیه ۶۳ از سوره مبارکه فرقان است که فرماید: ﴿وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا﴾ و چون نادانان ایشان را طرف خطاب قرار دهند به آنها سلام می‌گویند، با بی‌اعتنایی می‌گذرند. (مترجم)

امت از فقها بوده است؛ فقهای که به تأکید گفتیم قبل و بعد از غیبت، تنها راه مراجع مورد تأیید از جانب اهل بیت علیهم السلام هستند.

پس از روشن شدن این مطلب، به مقتضای آیه شریفه: ﴿وَقِفُّهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ﴾ آنها را نگهدارید که باید بازپرسی شوند! ^۱ پیروی کردن از این مدعیان رؤیت، گناهی نابخشودنی است.

۸- در برهه‌هایی خاص، انتشار فرهنگ‌های غلط در بعضی جوامع نادان که به جهت گرفتار شدن در شرایط سیاسی و فشار و سرکوب از فرهنگ اصیل اسلامی جدا افتاده‌اند، ممکن است موجب شود که برخی از افراد ساده لوح دچار توهم شده و از هر ادعایی پیروی کنند؛ چنین فرهنگ‌هایی سبب انجام برخی کارها می‌شوند که دلیل شرعی نداشته، و موجب اهانت به مذهب و ضربه خوردن به عظمت آن می‌شود. بنابراین، فرهنگ تیره و غیر شفاف که از زمینه و ریشه مستحکمی برخوردار نیست، تنها می‌تواند شناختی جزئی نصیب صاحب خود کند. البته گاه ممکن است چنین فرهنگ‌هایی، صاحبان خود را به سطوح اجتماعی خاصی رسانده و دایره نفوذ خود را در میان توده‌ها افزایش دهند، به این اعتبار که امت به لحاظ ترکیب، از نظر بیداری، ادراک و سطح فرهنگ دارای درجات مختلفی هستند و از همه داده‌ها تأثیر بسیاری می‌پذیرند، بدون اینکه بدانند در پشت آن داده‌ها چه پس

زمینه و اهداف و ابعاد نهفته است و به همین جهت است که بدون تأمل و بررسی و تحلیل، با هر موج نوی همراه می‌شوند.

به همین خاطر باید ملاک و معیار در پذیرش یک فرهنگ، تسلیم شدن در برابر اعتبارات عقلی، قواعد منطقی، اصول عملی و ضوابط تشخیص حق از باطل باشد؛ که در غیر این صورت، حقیقت پنهان شده و نتیجه‌ای که حاصل خواهد شد، مخالف با فطرت و منطق و قانون و وجدان بوده؛ بلکه در نزد هر کس که کمترین بهره‌ای از دانش داشته باشد، گناهی نابخشودنی است. بنابراین، ناگزیر به قرار دادن فیلتر یا سوپاپ اطمینان در سر راه فرهنگ وارداتی هستیم. پس معیار هر فرهنگ، مقاومت آن در برابر نقد علمی و برخورداری از عناصر علمی است و در جامعه‌ای که به دور از فرهنگ ناب اسلامی و در نادانی زندگی می‌کند، فراوانی تعداد پیروان یا واقعیت‌های اجتماعی و سیاسی نمی‌تواند دلیلی برای پذیرش فرهنگ باشد؛ بلکه آنچه موجب اطمینان می‌شود، مراجعه به اشخاص متخصص، با تجربه و دارای صلاحیت علمی و قدرت تحلیل و کنکاش و دوری از هواهای نفسانی است؛ چون محک علمی و عملی در تشخیص حق از باطل تخصص است، نه دستی از دور بر آتش داشتن و از نقد و تحلیل برکنار بودن.

فصل چهارم:

مهدی علیه السلام غیبت و حیرت

- عناصر اندیشه مهدویت.
- برخی از دلایل غیبت.
- دلیل روایی بر ولادت حضرت مهدی علیه السلام.

از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده که فرمود: «تَكُونُ لَهُ غَيْبَةٌ وَحَيْرَةٌ يَضِلُّ فِيهَا أَقْوَامٌ؛ برای او (مهدی) غیبت و حیرتی خواهد بود که قوم‌هایی در آن گمراه خواهند شد».^۱

مراد از این حیرت چیست؟

آیا حیرت در عقاید دینی است که به سبب خلأ فکری در میان امت ایجاد می‌شود؟ یا حیرت در شناخت حضرت مهدی علیه السلام است که به دلیل طولانی شدن غیبت آن حضرت موجب می‌شود مردم درباره ایشان به شک و اختلاف نظر دچار شوند؟ شاید هم حیرت درباره سرنوشت جهان است که از غلبه ستمگران و اهل باطل بر زمین و ناامید شدن از نصرت خداوندی ناشی می‌شود؟

اصلاً چرا غیبت باید موجب حیرت و گمراهی شود؟

پدیده غیبت، حالت تازه‌ای است که مردم مسلمان - علیرغم فرهنگ‌سازی قرآن کریم در این زمینه - چندان با آن آشنایی نداشتند. و اعتقاد به وجود امامی که از دیدگان پنهان است، این توهم را ایجاد

۱. کافی: ۳۳۸/۱ بابا فی الغیبة ح ۷.

می‌کرد که وظایف امامت، در این امام تعطیل شده است. برطرف شدن این حیرت، نیازمند به بیداری و بهره‌مندی علمی است و هر چه زمان بیشتر گذشته، بر این پیچیدگی افزوده شده است. خصوصاً که عوامل دیگری نیز بر این حیرت افزوده است؛ مانند ولادت مخفیانه آن حضرت، طول کشیدن بی‌سابقه زمان غیبت و جدایی کامل مردم از ایشان، رسیدن به امامت در سن بسیار پایین، پنهان بودن و تردید در نام مادر و اینکه مسئولیت این امام از مسئولیت تمام انبیا و پیامبران سنگین‌تر و کار بزرگی که او بناست انجام بدهد، از کاری که همه پیامبران کردند بزرگ‌تر است. همه اینها عواملی است که باعث پیچیدگی بیشتر شده و پذیرش مطلب را برای عموم سخت می‌کند. خصوصاً ما در زمانی زندگی می‌کنیم که پذیرش دانش‌های ماوراء الطبیعی (متافیزیک) و غیبی بسیار سخت است.

در عین حال می‌گوییم: اولین بار که با یک پدیده روبه‌رو می‌شویم، نیازمند به این هستیم که تصویری از آن داشته، جنبه‌ها و شکل‌های مختلف آن را در نظر بگیریم و چون عقل بشری همیشه در شک به سر می‌برد، ناچاریم تا برای آن برهانی قاطع ارائه نماییم؛ خصوصاً که اصل عقلی (چه عقل نظری و چه عقل عملی) می‌طلبد که درباره هر چیز تحقیق شود و چیزهای عجیب و غریب به صرف اینکه عجیب و دور از ذهن هستند، مورد انکار قرار نگیرند. بنابراین، مقتضای عقل حسی

بشری، جهان ماورا و عالم مرگ را دور از ذهن دانسته و زنده شدن بعد از مردن و حساب و کتاب قیامت را به سادگی نمی‌پذیرد؛ اما این پوشیدگی و پیچیدگی در درک ماوای آن جهان، باعث نمی‌شود که آن را به کلی انکار کند؛ بلکه باید به ناچار این مسئله را با ابزار شناخت خود مورد بررسی قرار دهد تا صحت و سقم آن بر ما آشکار گردد. در مسئله وجود حجت [غایب] در زمین و تأثیر تکوینی او در زندگی بشر نیز، عقل حسی همین موضع را داشته و از درک و پذیرش فوری آن عاجز است. اما آیا عقل حسی بشری توانسته پدیده وحی یا وجود موجودات دیگر همچون فرشته و جن و عوالم دیگری را که به ادراک حواس در نمی‌آیند، تعقل کند؟ همه اینها مواردی هستند که به حکم عقل حسی، بعید و دور از ذهن به شمار می‌آیند؛ اما از سوی عقل تجرّدی به کلی ردّ نمی‌شوند.

عناصر اندیشه مهدویت:

ارکان اصلی اندیشه مهدویت چند چیز است:

- ۱- شخص حضرت مهدی علیه السلام، ویژگی‌ها و مأموریت‌هایش.
- ۲- غیبت (صغری و کبری).
- ۳- ولادت حضرت مهدی علیه السلام، غیبت طولانی، معلوم نبودن زمان ظهور و مخفی بودن هویت شخصی آن حضرت.

گفتنی است: کسانی که در این امور تردید می‌کنند، حتی آنان که منکر این مسائل هستند، هیچ‌گاه مدّعی محال بودن این امور نیستند؛ بلکه می‌گویند: دلیلی بر وجود آنها نیست.

اینک به توضیح هر یک از این سه امر می‌پردازیم:

اول: شخص حضرت مهدی علیه السلام و نشانه‌ها و مأموریت‌هایش

روایاتی که به بیان این امور پرداخته، در حدّ تواتر است و همین که بدانیم چه حجم بالایی از روایات در این موضوع وارد شده، کافی است تا به این حقیقت اذعان و اعتراف کنیم که وجود حضرت مهدی علیه السلام یک حقیقت اسلامی (اگر نگوئیم دینی و فطری) است. این روایات از ویژگی‌های آن حضرت و امکان وجود او سخن رانده است و کتاب‌هایی نیز به رشته تحریر درآمده که این روایات در آنها جمع آوری گردیده است؛ کتاب‌هایی چون: حلیة الأولیاء نوشته ابونعیم اصفهانی، سنن ابوداود، کتاب آل محمد نوشته شیخ حسام الدین مردی، سنن ترمذی، کتاب الفتن، سنن ابن ماجه و دیگران.

با این حساب، دیگر مجالی برای اجتهاد در برابر نصّ باقی نمی‌ماند، یا محلی است برای اشکالاتی از این دست که "امّتی که سربه فرمان پیامبران ننهادند، چگونه رام و منقاد حضرت مهدی علیه السلام خواهند شد؟" زیرا نصّ صحیحی به لحاظ سند و دلالت وارد است که در آن آمده:

کسی که این امر بزرگ و مهم را به انجام می‌رساند، حضرت مهدی علیه السلام است و پس از ورود نصّ دیگر اینکه پیامبران نتوانستند این مهم را به سرانجام برسانند، دلیل نمی‌شود که حضرت مهدی علیه السلام نیز نتواند این کار را انجام دهد.

اندکی از علما نیز هستند که وجود مهدی را انکار کرده‌اند که دلیلشان بیشتر شبهاتی است که در برابر بدیهیات ارائه نموده‌اند؛ مانند اینکه در جامعه شناسی پیرو نظریاتی شدند که با تفکر منجی جهانی سازگار نیست؛ یا پدیده مهدی را یک پدیده اجتماعی دانسته‌اند که یک شخص توان انجام آن را ندارد؛ یا این حقیقت را که بعضی از مغرضین با اهداف مادی، خود را به نام مهدی جا زده‌اند، دلیل بر انکار اصل قضیه گرفته‌اند، مانند تلاش امیران دولت بنی عباس برای کسب قداست و شرعیت که نام‌هایی را برای فرزندان خود انتخاب می‌کردند که مخصوص به حضرت مهدی علیه السلام بود. اما اندک مراجعه‌ای به روایات، همه این تئوری‌ها را باطل می‌کند؛ زیرا در روایات، شخص آن حضرت معین شده که فرزند چه کسی است و چه ویژگی‌های شخصی دارد.

حال اگر کار به جایی برسد که در صحت این حجم عظیم از روایات شک کنیم، دیگر در هیچ یک از بدیهیات دینی نمی‌توانیم به یقین برسیم و شک به همه ظهورات سرایت خواهد کرد و کار به شکاکیت و انکار تمام حقایق و مسلمات دینی خواهد انجامید؛ مضافاً به اینکه زیر بنای

ردّ روایات، نظریه‌های قراردادی است که درستی و نادرستی آنها دانسته نیست و بر فرض اینکه صحت داشته باشد، معلوم نیست که آیا عمومیت دارد و شامل همه ظهورات از جمله ظهورات دینی هم می‌شود یا نه؟ و ناقص بودن استقراء موجب می‌شود که نتوانیم یک عموم علمی تأسیس کنیم.

دوم: غیبت

غیبت حتی برای مؤمنانی که در ابتدای دوران غیبت می‌زیستند، چیز غیر منتظره‌ای نبود، چه رسد به مردمی که بعد از آنان زندگی می‌کردند. این نتیجه خبرهای غیبی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام بود که کلید معرفت و بهترین دلیل برای این امر است.

از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود: «تَكُونُ لَهُ غَيْبَةٌ وَحَيْرَةٌ حَتَّى تَضِلَّ الْخَلْقُ عَنْ أَدْيَانِهِمْ؛ برای او غیبت و حیرتی خواهد بود تا جایی که مردمان از دین خود برگردند».^۱

و از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نقل است که فرمود: «تَكُونُ لَهُ غَيْبَةٌ وَحَيْرَةٌ يَضِلُّ فِيهَا أَقْوَامٌ؛ برای او غیبت و حیرتی خواهد بود که اقوامی در آن، گمراه خواهند شد».^۲

از حضرت امام حسن علیه السلام نیز روایت شده که فرمود: «مِنْ وَلَدِ أَخِي

۱. الإمامة والتبصرة: ۱۲۰ باب فی الغیبة ح ۱۱۴.

۲. کافی: ۱/۳۳۸ باب فی الغیبة ح ۷.

الْحُسَيْنِ ابْنِ سَيِّدَةِ الْأِمَاءِ يُطِيلُ اللَّهُ عُمُرَهُ فِي غَيْبَتِهِ؛ از فرزندان برادرم حسین [کسی خواهد آمد که] فرزند سرور کنیزان [است و] خداوند عمرش را در حال غیبت طولانی خواهد فرمود.^۱

همچنین از حضرت امام حسین علیه السلام نقل شده است که فرمود: «قَائِمٌ هَذِهِ الْأُمَّةِ هُوَ التَّاسِعُ مِنْ وَلَدِي وَهُوَ صَاحِبُ الْغَيْبَةِ؛ قائم این امت، نهمین پشت از نسل من است که صاحب غیبت است».^۲

از حضرت امام زین العابدین علیه السلام نیز روایت شده است که فرمود: «الْقَائِمُ مِنَّا تَخْفَى وَلَادَتُهُ عَلَى النَّاسِ؛ قائم از میان ما کسی است که ولادتش از مردم پوشیده باشد».^۳

در همین زمینه از حضرت امام باقر علیه السلام نیز وارد است: «إِمَامٌ يَخْنُسُ فِي زَمَانِهِ عِنْدَ انْقِضَاءِ مَنْ عِلْمِهِ سَنَةً سِتِّينَ وَمِائَتَيْنِ، ثُمَّ يَبْدُو كَالشَّهَابِ الْوَقَادِ؛ او امامی است که در سال دویست و شصت (۲۶۰) از دیدگان مردم مخفی می شود در حالی که مردم از بخشی اخبار و دانش های او محروم خواهند شد، سپس همچون شهابی آتشین به پیش خواهد آمد».^۴

و از حضرت امام صادق علیه السلام نقل است: «إِنَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ غَيْبَةً فَلْيَتَّقِ اللَّهَ عَبْدٌ وَلْيَتَمَسَّكَ بِدِينِهِ؛ همانا صاحب این امر غیبتی خواهد داشت؛ پس بندگان خدا باید که تقوا پیشه سازند و دین خود را محکم نگاه دارند».^۵

۲. کمال الدین: ۳۱۷ باب ۳۱ ح ۲.

۴. کمال الدین: ۳۲۵ باب ۳۲ ح ۱.

۱. کمال الدین: ۳۱۶ باب ۲۹ ح ۲.

۳. کمال الدین: ۳۲۲ و ۳۲۳ باب ۳۱ ح ۶.

۵. کمال الدین: ۳۴۳ باب ۳۲ ح ۲۵.

از حضرت امام کاظم علیه السلام نیز روایت است که فرمود: «لَا بُدَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ مِنْ غَيْبَةٍ؛ صاحب این امر ناچار از غیبت و پنهان شدن است».^۱

از حضرت امام علی بن موسی الرضا علیه السلام نقل است که فرمود: «كَأَنِّي بِالشَّيْعَةِ عِنْدَ فَقْدِهِمُ الثَّالِثَ مِنْ وَلَدِي يَطْلُبُونَ الْمَرْعَى فَلَا يَجِدُونَهُ؛ گویا شیعیان را در وقتی که سومین نسل از فرزندانم را گم کنند، می بینم که چون گله ای سرگردان به دنبال چراگاهی می گردند اما آن را نمی یابند». راوی گوید: به آن حضرت عرضه داشتم: ای پسر رسول خدا! این به چه علت است؟ فرمود: «لَأَنَّ إِمَامَهُمْ يَغِيبُ عَنْهُمْ؛ زیرا امامشان از آنها پنهان می شود».^۲

و از حضرت امام جواد علیه السلام است که فرمود: «هُوَ الَّذِي يَخْفَى عَلَى النَّاسِ وَلَادَتُهُ وَيَغِيبُ عَنْهُمْ شَخْصُهُ؛ او کسی است که ولادتش از مردم مخفی و خودش از چشم آنان پنهان است».^۳ و نیز از آن حضرت نقل شده در پاسخ کسی که از ایشان پرسید: چه کسی جانشین شما خواهد بود؟ فرمود: «ابْنِي عَلِيٌّ وَابْنَا عَلِيٌّ؛ پسر من علی و دو نسل بعد از علی» سپس قدری مکث کرد، آن گاه سر برداشت و فرمود: «إِنَّهَا سَتَكُونُ حَيْرَةً؛ همانا که در آن زمان حیرتی خواهد بود».^۴

حضرت امام هادی علیه السلام نیز طبق نقلی فرمودند: «لَوْلَا مَنْ يَبْقَى بَعْدَ غَيْبَةِ قَائِمِكُمْ علیه السلام مِنَ الْعُلَمَاءِ الدَّاعِينَ إِلَيْهِ وَالذَّالِّينَ عَلَيْهِ وَالذَّائِبِينَ عَنْ دِينِهِ

۲. عیون اخبار الرضا علیه السلام: ۲ / ۲۴۷ ح ۶.

۴. غیبت نعمانی: ۱۹۱ ح ۳۶.

۱. کافی: ۱ / ۳۳۶ باب فی الغیبة ح ۲.

۳. کمال الدین: ۳۷۸ باب ۳۶ ح ۲.

يُحْجَجُ اللَّهُ وَالْمُنْقِذِينَ لِيُضَعِّفَ عِبَادَ اللَّهِ مِنْ شِبَاكِ إِبْلِيسَ وَمَرَدَّتِهِ وَمِنْ فِخَاخِ النَّوَاصِبِ لَمَّا بَقِيَ أَحَدٌ إِلَّا ارْتَدَّ عَنْ دِينِ اللَّهِ...؛ اگر بعد از غیبت قائمتان نبودند، دانشمندانی که مردم را به سوی او خوانده و به راهش راهنمایی کنند و با حجت‌ها و براهین الهی از دین خدا دفاع نمایند و بندگان ناتوان خدا را از تور ابلیس و اهریمنان و دام‌های نواصب نجات دهند، دیگر کسی باقی نمی‌ماند مگر اینکه از دین خدا برگشته و مرتد می‌شد.^۱

و از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام روایت شده که فرمود: «ابْنِي مُحَمَّدٌ هُوَ الْإِمَامُ وَالْحُجَّةُ بَعْدِي، مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْهُ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً. أَمَا إِنَّ لَهُ غَيْبَةً يَحَارُ فِيهَا الْجَاهِلُونَ، وَيَهْلِكُ فِيهَا الْمُبْطِلُونَ، وَيَكْذِبُ فِيهَا الْوَقَّاتُونَ، ثُمَّ يَخْرُجُ؛ فَكَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى الْأَعْلَامِ الْبَيْضِ تَخْفِقُ فَوْقَ رَأْسِهِ بِنَجْفِ الْكُوفَةِ؛ پسر من محمد، او است که پیشوای بعد از من است. هر کس بمیرد و او را نشناسد، به مرگ جاهلیت مرده است. بدانید که او غیبتی خواهد داشت که نادانان در آن سرگردان خواهند شد و تعیین کنندگان وقت برای ظهورش خبرهایشان دروغ از آب در خواهد آمد و پویندگان راه باطل، هلاک خواهند شد و پس از آن قیام خواهد کرد؛ گویا پرچم‌های سفید را می‌بینم که در نجف کوفه بر فراز سرش در اهتزاز هستند».^۲

به این روایات می‌توان اضافه کرد وجود راویانی را که احادیثی چون: حدیث سفینه،^۳ روایات امان اهل زمین،^۴ روایات مرگ

۱. احتجاج: ۹/۱.

۲. کمال الدین: ۴۰۹ ح ۹.

۳. از حضرت رسول صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود: «إِنَّمَا مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي فِيكُمْ مَثَلُ سَفِينَةِ نُوحٍ مَنْ

جاهلیت،^۵ روایات خلفا و پیشوایان دوازده گانه،^۶ روایات ثقلین،^۷ روایات مَنْ سَرَّه،^۸ روایات رجعت،^۹ روایات خالی نبودن زمین از

رَكِبَهَا نَجَا وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ؛ همانا اهل بیت من به کشتی نوح مانند که هر کس بر آن سوار شد نجات یافت و هر کس از سوار شدن بر آن سر باز زد غرق شد». (بصائر الدرجات: ۳۱۷ باب ۱۳ ح ۴).
۴. از حضرت علی علیه السلام از قول حضرت رسول صلی الله علیه و آله نقل است که فرمود: «النُّجُومُ أَمَانٌ لِأَهْلِ السَّمَاءِ وَأَهْلُ بَيْتِي أَمَانٌ لِأَهْلِ الْأَرْضِ فَإِذَا ذَهَبَ أَهْلُ بَيْتِي ذَهَبَ أَهْلُ الْأَرْضِ؛ ستارگان مایه امنیت اهل آسمان هستند و اهل بیت من امان اهل زمین، پس اگر اهل بیت من [از بین] بروند اهل زمین نیز [از بین] خواهند رفت». (کمال الدین: ۲۰۵ باب ۲۱ ح ۱۹).

۵. حضرت امام صادق علیه السلام نقل کردند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «مَنْ مَاتَ وَهُوَ لَا يَعْرِفُ إِمَامَهُ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً؛ هر کس بمیرد و امام و پیشوای خود را شناسد به مرگ جاهلیت مرده است». (محاسن: ۱۵۴ باب ۲۲ ح ۷۸).

۶. ابن مسعود از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرمود: «الْخُلَفَاءُ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ كَعِدَّةِ نُسَبَائِ بَنِي إِسْرَائِيلَ؛ جانشینان بعد از من به تعداد نقبای بنی اسرائیل دوازده نفر هستند». (امالی صدوق: ۳۸۷ ح ۷/۴۹۸). و از حضرت امام صادق، جعفر بن محمد علیه السلام از پدرش از حدّش از علی علیه السلام نقل است که از قول رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرد که فرمود: «الْأُئِمَّةُ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ، أَوْلَهُمْ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَآخِرُهُمُ الْقَائِمُ؛ هُمْ خُلَفَائِي وَأَوْصِيَائِي وَحُجَجُ اللَّهِ عَلَى أُمَّتِي بَعْدِي، الْمُقَرَّبُ بِهِمْ مُؤْمِنٌ وَالْمُنْكَرُ لَهُمْ كَافِرٌ؛ پیشوایان بعد از من دوازده نفر هستند؛ اولین آنها علی بن ابی طالب و آخرینشان قائم است؛ آنان جانشینان، اوصیا و اولیای من و پس از من حجت‌های خدا بر امتم هستند؛ هر کس به امامت آنان اقرار و اعتراف کند مؤمن و کسی که منکر آنان شود کافر است». (عیون اخبار الرضا علیه السلام: ۲۶/۲ ح ۲۸).

۷. از جابر از حضرت امام باقر علیه السلام نقل است که: حضرت رسول صلی الله علیه و آله اصحاب خود را در سرزمین منی فرا خواند و به آنان فرمود: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ! إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ، أَمَا إِنِّي تَمَسَّكْتُمُ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا؛ كِتَابَ اللَّهِ وَعِشْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي فَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ...؛ ای مردم! من در میان شما دو چیز گران بها به یادگار می‌گذارم، بدانید که تا به این دو چنگ زده‌اید هرگز گمراه نشوید؛ کتاب خدا و خاندان و اهل بیت من که این دو از یکدیگر جدا نخواهند شد تا در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند...». (بصائر الدرجات: ۴۳۳ باب ۱۷ ح ۳).

۸. از حضرت امام علی بن موسی الرضا علیه السلام نقل است که فرمود: «مَنْ سَرَّهْ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى اللَّهِ بِغَيْرِ حِجَابٍ وَيَنْظُرَ اللَّهُ إِلَيْهِ بِغَيْرِ حِجَابٍ فَلْيَتَوَلَّ آلَ مُحَمَّدٍ وَلْيَتَّبِعْ مِنْ عَدُوِّهِمْ وَلْيَأْتِ بِإِمَامٍ الْمُؤْمِنِينَ مِنْهُمْ فَإِنَّهُ إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ نَظَرَ اللَّهُ إِلَيْهِ بِغَيْرِ حِجَابٍ وَنَظَرَ إِلَيْهِ اللَّهُ بِغَيْرِ حِجَابٍ؛ هر کس شادمان می‌شود که پروردگارش را بدون پرده و حجاب ببیند و پروردگارش نیز او را بدون حجاب نظاره کند، باید که ولایت آل محمد را با خود داشته باشد و از دشمنانشان بیزاری بجوید و از امام و پیشوای مؤمنان که از میان ایشان برخاسته باشد، پیروی و به او اقتدا کند که در این صورت چون روز قیامت فرا برسد خداوند بدون حجاب به او نگاه می‌کند و او نیز به خدا بدون حجاب می‌نگرد». (محاسن: ۶۰/۱ ح ۷۸).

۹. محمد بن مسلم گوید: از حمزان بن اعین و ابوالخطّاب (قبل از اینکه ابوالخطّاب آن فتنه را به پا کند) شنیدم که هر دو از حضرت امام صادق علیه السلام شنیدند که می‌فرمود: «أَوَّلُ مَنْ تَشَقَّى الْأَرْضُ عَنْهُ وَيَرْجِعُ إِلَى الدُّنْيَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ علیه السلام وَإِنَّ الرَّجْعَةَ لَيَسَتْ بِعَامَةٍ وَهِيَ خَاصَّةٌ لَا يَرْجِعُ إِلَّا مَنْ مَحَضَ الْإِيمَانَ مَحْضًا أَوْ مَحَضَ الشِّرْكَ مَحْضًا؛ اولین کسی که زمین از روی قبرش شکافته شده و به دنیا باز می‌گردد، حسین بن علی علیه السلام است و رجعت امری همگانی نیست؛ بلکه جز کسی که ایمان خالص یا شرک خالص داشته باشد به دنیا باز نمی‌گردد». (مختصر بصائر الدرجات: ۲۴).

امام حسن عسکری علیه السلام کاملاً نهادینه شده بود؛ کسانی همچون: احمد بن اسحاق اشعری، عثمان بن سعید عُمَری، ابوعلی، احمد بن ادریس اشعری، محمد بن بلال ثقه، محمد بن حسین بن ابوالخطّاب زیّات، محمد بن حسن صفّار، حمدان بن سلیمان نیشابوری، عروّه وکیل قمی، عزیز بن زهیر، محمد بن بلال، محمد بن صالح بن محمد همدانی دهقان، علی بن زیاد صیمری، ابوسلیمان محمودی و ابن سعدان کاتب انباری.

این اشخاص و دیگرانی غیر از آنها غیبت را به سادگی پذیرفتند و تاریخ به ما نشان نداده که یکی از اصحاب امام هادی یا امام عسکری علیه السلام به حیرت و سرگردانی دچار شده باشند. وکیلان ناحیه مقدسه، امثال محمد بن ابراهیم و داود بن قاسم و دو پسر علی بن ابراهیم همدانی نیز این چنین بودند.

وکلای آن حضرت در زمان غیبت کبری همچون کلینی و شیخ طوسی نیز این چنین بودند و غیبت حالتی بود که شیعیان با آن زیسته و تعامل داشتند و از هیچ پژوهشگر یا کسانی که به نقد مذهب شیعه پرداخته‌اند، گزارشی ثبت نشده که به سبب غیبت امام زمان، در جامعه شیعی تفرقه‌ای یا تغییر حالت نامطلوبی پیدا شده باشد.

سوم: ولادت حضرت مهدی علیه السلام، غیبت طولانی، معلوم نبودن زمان ظهور و مخفی بودن هویت شخصی آن حضرت:

غیبت طولانی حضرت مهدی علیه السلام که حتی سبب انکار ولادت ایشان نیز شده را به این صورت می‌توان توجیه کرد که: وقتی با دلایل قطعی اثبات شد نصب امام از جانب خدا واجب است و پیشوایان نیز منحصر به دوازده نفر هستند، سپس آن امام را پنهان از دیدگان یافتیم، - و البته این پنهان بودن علتی دارد که گرچه روایات بر آن دلالت دارند؛ اما ندانستن آن هم خللی در نظام مهدویت وارد نمی‌کند - ندانستن علت غیبت آن حضرت، چیزی شبیه به ندانستن منظور واقعی خداوند از آیات متشابه و آیات تجسیم و جبر و امثال اینها است؛ یا ندانستن فلسفه عبادات مانند تعداد رکعات نماز یا سرّ اعمال و مناسک حج.

برخی از دلایل غیبت

چنان‌که گفتیم، روایات به پاره‌ای از دلایل غیبت اشاره کرده‌اند که اینک به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

الف) بیعت هیچ کس در گردن او نباشد؛

در این باره از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده که فرمود: «إِنَّ الْقَائِمَ مِنَّا إِذَا قَامَ لَمْ يَكُنْ لِأَحَدٍ فِي عُنُقِهِ بَيْعَةٌ فَلِذَلِكَ تَخْفَى وَلَادَتُهُ وَيَغِيبُ شَخْصُهُ؛ همانا قائم ما چون قیام کند، بیعت احدی در گردن او نیست و برای همین

(ب) ترس از کشته شدن پیش از رسیدن به هدف؛

از حضرت امام باقر علیه السلام روایت شده: «إِنَّ لِلْقَائِمِ عليه السلام غِيَبَةً قَبْلَ أَنْ يَقُومَ؛ همانا برای قائم علیه السلام پیش از قیامش غیبتی خواهد بود». راوی گوید: علت را از آن حضرت پرسیدم فرمود: «إِنَّهُ يَخَافُ؛ می ترسد» و با دست به شکم خود اشاره کرد.^۱

(ج) امتحان و آماده کردن مردم؛

از حضرت امام صادق علیه السلام روایتی نقل شده که فرمود: «كَيْفَ أَنْتُمْ إِذَا بَقِيتُمْ بِإِمَامٍ هُدًى وَلَا عِلْمٍ يَتَبَرَّأُ بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ؟ فَعِنْدَ ذَلِكَ تُمَيِّزُونَ وَتُمَحِّصُونَ وَتُغْرِبُلُونَ وَعِنْدَ ذَلِكَ اخْتِلَافُ السَّيْفَيْنِ وَإِمَارَةٌ مِنْ أَوَّلِ النَّهَارِ وَقَتْلٌ وَخَلْعٌ فِي آخِرِ النَّهَارِ؛ چگونه خواهد بود حال شما وقتی که بدون پیشوای هدایت و راهنما بمانید که گروهی از شما از گروهی دیگر بیزاری بجوید؟ در این صورت است که شما آزموده شده، خالص گشته، و غربال می شوید؛ این زمانه جنگ و شمشیر است؛ در آن زمان، کسی در ابتدای روز امیر است؛ اما در انتهای آن روز یا کشته شده یا از امارت خلع گردیده است».^۲

(د) برای اینکه سنت پیامبران علیهم السلام در حضرت مهدی علیه السلام نیز جریان پیدا کند؛

امام عسکری علیه السلام فرمودند: «إِنَّ ابْنِي هُوَ الْقَائِمُ مِنْ بَعْدِي وَهُوَ الَّذِي

۱. کمال الدین: ۴۸۱ باب ۴۴ ح ۹.

۲. الامامة والتبصرة: ۱۳۰ باب فی آیات ظهوره علیه السلام ح ۱۳۶.

يَجْرِي فِيهِ سُنَنُ الْأَنْبِيَاءِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالتَّعْمِيرِ وَالْغَيْبَةِ ...؛ همانا پسرم پس از من قائم است و او است که سنت‌های پیامبران از قبیل عمر طولانی و غیبت در او نیز جاری می‌شود».^۱

ه) تا آن دسته از مؤمنان که از نسل کافران هستند به دنیا بیایند؛
در این رابطه از حضرت امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند: «لَنْ
يَظْهَرَ أَبَدًا حَتَّى تَظْهَرَ وَدَائِعُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ، فَإِذَا ظَهَرَتْ ظَهَرَ عَلَى مَنْ يَظْهَرُ
فَقَتْلَهُ؛ او ظهور نمی کند تا وقتی که امانت های خدا ظهور کنند و چون آنها
بیرون آمدند، وی نیز بر دشمنش پیروز شده و او را خواهد کشت».^۲

(و) مجال دادن به همه طبقات مردم تا قبل از آن حضرت به حکومت برسند؛

حضرت امام صادق علیه السلام فرمودند: «ما يَكُونُ هَذَا الْأَمْرُ حَتَّى لَا يَبْقَى صِنْفٌ مِنَ النَّاسِ إِلَّا قَدْ وُلُّوا عَلَى النَّاسِ حَتَّى لَا يَقُولَ قَائِلٌ: إِنَّا لَوْ وُلِّينَا لَعَدَلْنَا، ثُمَّ يَقُومُ الْقَائِمُ بِالْحَقِّ وَالْعَدْلِ؛ اَيْنَ امْرٍ (فرج) واقع نخواهد شد مگر

١. كمال الدين: ٥٢٤ باب ٤٦ ح ٤.

۲. از ابراهیم کرخی نقل شده که گفت: از حضرت امام صادق علیه السلام پرسیدم: آیا علی علیه السلام در یاری دین خدا توانا نبود؟ فرمود: «چرا». عرضه داشتم: پس چگونه است که مردم بر او غلبه کردند و چه چیز مانع شد تا او مردم را شکست داده و مطیع دین گردانند؟ فرمود: «آیه‌ای از کتاب خدا». عرض کردم: کدام آیه؟ فرمود: «آنجا که فرماید: ﴿لَوْ تَزَيَّلُوا لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا﴾؛ و اگر مؤمنان و کفار (در مکه) از هم جدا می‌شدند، کافران را عذاب دردناکی می‌کردیم!». سپس فرمود: إِنَّهُ كَانَ لِلَّهِ عِزٌّ وَجَلٌّ وَدَائِعُ مُؤْمِنِينَ فِي أَصْلَابِ قَوْمٍ كَافِرِينَ وَمُنَافِقِينَ فَلَمْ يَكُنْ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ يُقْتَلُ الْأَبَاءَ حَتَّى تَخْرُجَ الْوَدَائِعُ، فَلَمَّا خَرَجَتِ الْوَدَائِعُ ظَهَرَ عَلَى مَنْ ظَهَرَ فَقَاتَلَهُ، وَكَذَلِكَ قَائِمُنَا أَهْلَ الْبَيْتِ لَنْ يَظْهَرَ أَبَدًا حَتَّى تَظْهَرَ وَدَائِعُ اللَّهِ عِزٌّ وَجَلٌّ، فَإِذَا ظَهَرَتْ ظَهَرَ عَلَى مَنْ ظَهَرَ فَقَاتَلَهُ؛ همانا خداوند عز و جل در پشت و نسل کافران و منافقان امانت‌های مؤمنی دارد و علی علیه السلام پدران را نمی‌کشت تا آن امانت‌ها به دنیا بیایند. پس چون آن امانت‌ها آشکار شدند بر مخالفان خود پیروز شد و با آنان جنگ کرد؛ قائم ما اهل بیت نیز چنین است؛ وی ظهور نخواهد کرد تا امانت‌های الهی به دنیا بیایند و چون به دنیا آمدند بر دشمنانش پیروز شده و او را خواهد کشت» (کمال الدین: ۶۴۲).

اینکه قبل از آن، همه گروه‌های مردم به حکومت برسند، تا بعد از فرج، کسی نگوید: اگر ما به حکومت رسیده بودیم به عدالت رفتار می‌کردیم؛ تنها پس از آن است که قائم به حق و عدل قیام می‌کند».^۱

(فرمان غیبی خداوندی؛

از عبدالله بن فضل هاشمی است که گفت: از حضرت امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: «إِنَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ غَيْبَةً لَا بُدَّ مِنْهَا، يَرْتَابُ فِيهَا كُلُّ مُبْطِلٍ؛ هَمَانَا صَاحِبِ أَمْرِ نَاجِرٍ مِنْ غَيْبَتِي أَسْتَخِيرُكَ بِهَا، هَرَّابُ ظُلْمٍ وَنَاجٍ مِنْ ظُلْمٍ، كَمَرَاهُ خَوَاهِدُ شِدَّةٍ عَرْضَةٍ دَاشْتَمُ: چَرا؟ فِدَايَتِ شُومِ. فَرَمُودُ: «لَا أَمْرَ لَمْ يُؤْذَنْ لَنَا فِي كَشْفِهِ لَكُمْ؛ بَهِ دَلِيلِي كَهِ بَهِ مَا أَجَاذَهُ دَادَهُ نَشَدَهُ أَنْ رَا أَشْكَارَ كُنِمْ».

گفتم: حکمت غیبت آن حضرت چیست؟ فرمود: «وَجْهُ الْحِكْمَةِ فِي غَيْبَتِهِ وَجْهُ الْحِكْمَةِ فِي غَيْبَاتِ مَنْ تَقَدَّمَ مِنْ حُجَجِ اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ؛ إِنَّ وَجْهَ الْحِكْمَةِ فِي ذَلِكَ لَا يَنْكَشِفُ إِلَّا بَعْدَ ظُهُورِهِ، كَمَا لَا يَنْكَشِفُ وَجْهُ الْحِكْمَةِ لَمَّا أَتَاهُ الْخَضِرُ عليه السلام مِنْ خَرَقِ السَّفِينَةِ وَقَتْلِ الْغُلَامِ وَإِقَامَةِ الْجِدَارِ لِمُوسَى عليه السلام إِلَّا وَقْتَ افْتِرَاقِهِمَا؛ حَكْمَتِ غَيْبَتِ أَنْ حَضَرَتْ هَمْچُونِ حَكْمَتِ غَيْبَتِ سَايَرِ حُجَّتِ هَايِ خُدا اَسْتِ كَهِ قَبْلِ از او غَايِبِ شَدَنْدُ؛ حَكْمَتِ غَيْبَتِ او نِيْزِ پَسِ از ظُهورِش رُوشَنِ خَواهِدِ شَدُ، چَنانِ كَهِ پَسِ از هَمسَفرِ شَدَنْ حَضَرَتْ مُوسَى بَا حَضَرَتْ خَضِرِ عليه السلام حَكْمَتِ كَارِهايِ خَضِرِ دَرِ سَورَاخِ كَرْدَنْ كَشْتِي وَكَشْتَنْ پَسِرِ بَچَهِ وَساخْتَنْ دِيوارِ، وَقْتِي بَرِ مُوسَى أَشْكَارِ شَدُ كَهِ زَمَانِ جَدَايِي او از خَضِرِ فَرَا رَسِيدُ».^۲

۱. غیبت نعمانی: ۲۸۲ باب ۱۴ ح ۵۳. ۲. کمال الدین: ۴۸۲ باب ۴۵ ح ۱۱.

چنان که مشاهده می شود ما قبلاً چند دلیل برای غیبت ذکر کردیم و در ظاهر، بین آنها با این روایات منافاتی هست؛ اما در بیانی که بعداً خواهیم داشت، این تنافی را رفع خواهیم کرد.

دلیل روایی بر ولادت حضرت مهدی علیه السلام

نمونه هایی از روایات ولادت حضرت مهدی علیه السلام

الف) از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام پرسیده شد: آیا شما پسر داری؟ فرمودند: «إِي وَ اللَّهِ سَيَكُونُ لِي وَلَدٌ يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا، فَأَمَّا الْآنَ فَلَا؛ أَرَىٰ بِهِ خِذَا سَوْكَنْد، قِطْعًا پِسرِ بَرایِ مَن بَهِ دُنْیَا خَوَاهِدِ آمَدِ کَهِ زَمینِ رَا پَرِ از عَدَلِ و دَادِ می کُنَد، اَمَا دَر حَالِ حَاضِرِ نَه».^۱

ب) از علانِ رازی نقل شده که گفت: یکی از اصحاب به من خبر داد که وقتی کنیز حضرت ابو محمد (امام حسن عسکری علیه السلام) حامله شد، آن حضرت به او فرمودند: «سَتَحْمِلِينَ وَلَدًا وَاسْمُهُ مُحَمَّدٌ وَهُوَ الْقَائِمُ مِنْ بَعْدِي؛ تُو بَهِ فَرزَنَدِی حَامِلَهِ خَوَاهِی شَدِ کَهِ پِسرِ و نَامَشِ مُحَمَّدِ اسْتِ و او قَائِمِ پَسِ از مَن اسْتِ».^۲

ج) از موسی بن محمد بن قاسم بن حمزة بن موسی بن جعفر نقل شده که گفت: حکیمه خاتون دختر امام جواد علیه السلام بر من روایت کرد و گفت: حضرت امام حسن عسکری علیه السلام به دنبال من فرستاد و فرمود:

۱. الخرائج والجرائح: ۱/ ۴۷۸ باب ۱۳ ح ۱۹. ۲. کمال الدین: ۴۰۸ باب ۳۸ ح ۴.

«یا عَمَّةُ! اجْعَلِي إِفْطَارَكَ اللَّيْلَةَ عِنْدَنَا فَإِنَّهَا لَيْلَةُ النِّصْفِ مِنْ شَعْبَانَ فَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى سَيُظْهِرُ فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ الْحُجَّةَ وَهُوَ حُجَّتُهُ فِي أَرْضِهِ؛ اِئْتِي عَمَّةُ، امشب در نزد ما افطار کن که این شب، نیمه شعبان است و خداوند تبارک و تعالی در این شب، حجت را آشکار می‌کند که حجت خدا در روی زمین است.»

حکیمه خاتون گوید: به آن حضرت عرض کردم: مادرش کیست؟ فرمود: «نرجس». عرضه داشتم: خدا مرا فدایت کند، به خدا سوگند که او نشانه‌ای از این امر ندارد. فرمود: «هُوَ مَا أَقُولُ لَكَ؛ سخن همان است که گفتم».

گوید: به نزد نرجس رفتم و چون سلام کردم و نشستم، آمد و در حالی که کفش از پایم بیرون می‌آورد گفت: عصر بخیر بانوی من. گفتم: بلکه تو بانوی من و بانوی خاندان منی. وی از این سخن من تعجب کرد و گفت: عمه، این چه حرفی است؟ گفتم: دخترم خدای تبارک و تعالی امشب به تو پسری عنایت خواهد کرد که در دنیا و آخرت از سروران است. وی خجالت کشید و نشست. وقتی که پس از نماز عشا افطار کردیم، من در رختخواب خود دراز کشیدم و خوابیدم. نیمه‌های شب برای خواندن نماز شب بیدار شدم. نماز شبم که تمام شد، نرجس هنوز خوابیده بود و هیچ مسئله‌ای برایش پیش نیامده بود، من به تعقیبات نماز مشغول شدم و سپس دوباره دراز کشیدم و او هنوز خواب بود. سپس او برای نماز شب برخاست و به نماز ایستاد.

من کم کم به شک افتادم، اما حضرت امام حسن عسکری علیه السلام از اتاق خود با صدای بلند به من فرمودند: «لَا تَعْجَلِي يَا عَمَّةُ فَإِنَّ الْأَمْرَ قَدْ قَرُبَ؛ ای عمه! عجله نکن که کار نزدیک است». من سوره‌های سجده و یاسین را تلاوت کردم و در همین حال و احوال بودم که ناگهان نرجس وحشت زده بیدار شد؛ من به سوی او خیز برداشتم و گفتم: در پناه نام خدا باشی. سپس به او گفتم: چیزی حس می‌کنی؟ گفت: بله ای عمه! گفتم: خیالت راحت باشد، این همان چیزی است که به تو گفتم.

حکیمه خاتون گوید: پس از اندکی هم من و هم او را خواب گرفت، ناگهان با صدای سرورم (امام عسکری علیه السلام) بیدار شدم و روپوش از روی نرجس برداشتم ناگهان آن نوزاد علیه السلام را دیدم که در حال سجده بود و تمام مواضع سجده خود را به زمین چسبانده بود، من او را بلند کردم و در آغوش گرفتم و دیدم که بسیار تمیز و پاکیزه بود. در آن حال، ابو محمد علیه السلام مرا صدا کرد و فرمود: «هَلُمِّي إِلَيَّ ابْنِي يَا عَمَّةُ؛ ای عمه! پسر مرا به نزد من بیاور». من نوزاد را به نزد آن حضرت بردم و ایشان دو کف دست خود را زیر ران و پشت او نهاده، دو پای کودک را بر سینه خود گذاشته و زبان در دهان او نهاد. سپس بر چشم و گوش و تمام مفاصل او دست کشید و فرمود: «پسر مرا! سخن بگو». نوزاد به سخن آمد و گفت: «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله...» سپس بر امیرالمؤمنین علیه السلام درود فرستاد و بر سایر ائمه تا به

پدرش رسید و سپس سکوت کرد. حضرت عسکری علیه السلام فرمودند: «یا عَمَّةُ! اذْهَبِي بِهِ إِلَى أُمِّهِ لِيُسَلِّمَ عَلَيْهَا وَآتِنِي بِهِ؛ ای عمه، او را ببر تا به مادر خود سلام کند و بعد او را به نزد من باز گردان». من او را به نزد مادر بردم. نوزاد به مادر سلام کرد و آن گاه او را باز گرداندم و در اتاق امام نهادم، آن حضرت فرمودند: «ای عمه، چون روز هفتم شد به نزد ما بیا».

حکیمه خاتون گوید: چون صبح شد، من رفتم تا به حضرت عسکری علیه السلام سلام کنم، در همان حال پوشش را برداشتم تا نوزاد را دوباره ببینم؛ اما او را نیافتم. عرضه داشتم: فدایتان شوم! سرور ما چه شد؟ فرمودند: «یا عَمَّةُ! اسْتَوْدَعْنَاهُ الَّذِي اسْتَوْدَعَتْهُ أُمُّ مُوسَى علیه السلام؛ ای عمه! ما او را به همان کس به امانت سپردیم که مادر موسی علیه السلام فرزندش را به او سپرد».

حکیمه خاتون گوید: چون روز هفتم فرا رسید، به خانه امام رفته، سلام کردم و نشستم. امام فرمود: «پسرم را بیاور». من سرورم را که در پارچه پیچیده شده بود، آوردم و آن حضرت همان کارهای روز اول را با او انجام داد و زبان در دهانش نهاد، گویا که او را با شیر و عسل تغذیه می کند.

سپس فرمود: «پسرم سخن بگو». کودک گفت: «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» سپس بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام درود فرستاد و بر سایر ائمه تا به پدرش رسید؛ سپس این آیه را تلاوت کرد: «وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ * وَنُكِنِّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَنُرِي فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ»

ما می‌خواهیم بر مستضعفان زمین منت نهیم و آنان را پیشوایان و وارثان روی زمین قرار دهیم! * و حکومتشان را در زمین پابرجا سازیم؛ و به فرعون و هامان و لشکریانشان، آنچه را از آنها [بنی اسرائیل] بیم داشتند نشان دهیم! ^۱

(د) محمد بن علی شلمغانی در کتاب "الأوصیاء" می‌نویسد: حمزه که پسر نصر، غلام حضرت امام حسن عسکری علیه السلام است، از پدرش نقل کرده که گفت: چون سید علیه السلام متولد شد، اهل خانه از این مرشادمان شدند و چون کمی بزرگ‌تر شد، فرمان رسید که هر روز به همراه گوشت، قلم (درشت مغزدار) نیز تهیه کنم و گفته شد: این برای مولای کوچک است. ^۲

(ه) ابو غانم خادم گفت: برای ابو محمد علیه السلام پسری به دنیا آمد که او را محمد نامید و در روز سوم آن نوزاد را به اصحاب نشان داد و فرمود: «هَذَا صَاحِبُكُمْ مِنْ بَعْدِي...؛ این پیشوای شما بعد از من است» ^۳.

(و) از شاری، از نسیم و ماریه روایت شده: چون صاحب الزمان علیه السلام از شکم مادر زاده شد، با دو زانو فرود آمد در حالی که دو انگشت سبابه‌اش را به سوی آسمان بلند کرده بود، سپس عطسه‌ای کرد و فرمود: «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، زَعَمَتِ الظُّلَمَةُ أَنَّ حُجَّةَ اللَّهِ دَاحِضَةٌ وَلَوْ أُذِنَ لَنَا فِي الْكَلَامِ لَزَالَ الشُّكُّ؛ سپاس ویژه‌ی خدایی است که پروردگار جهانیان است و درود خدا بر بر محمد و آل محمد،

۱. کمال الدین: ۴۲۴-۴۲۶ باب ۴۲ ح ۱. آیات نیز آیات ۵ و ۶ سوره قصص است.
۲. غیبت طوسی: ۲۴۵ شماره ۲۱۳.
۳. کمال الدین: ۴۳۱ باب ۴۲ ح ۸.

ستمگران پنداشتند حجت خدا شکست خورده است! اما اگر به ما اجازه سخن داده شود شبهه‌ها از میان خواهد رفت.^۱

نه تنها ولادت امام زمان علیه السلام، که اثبات هر قضیه تاریخی دیگری هم با وجود شواهد و قرائن و بالا رفتن احتمال، به سبب ضمیمه شدن قرائن صورت می‌پذیرد.

خلاصه اینکه: منشأ شک و تردید در امثال این پدیده، دسترسی نداشتن به شیوه‌های شناخت، اتکا کردن به محسوسات، شبه سازی و بیان سخنان بی‌اساس، مراجعه نکردن به روایات به دلیل نداشتن تخصص لازم و امثال اینها است، و الا مسئله بسیار روشن است.

بنابراین، آنان که به حیرت دچار می‌شوند، کسانی هستند که عقل‌ها و دل‌هایی بیمار دارند؛ ایمانشان عاریه‌ای، عهد و پیمانشان متزلزل و عقایدشان بافته از تار عنکبوت است که باد امتحانات آن را از هم گسیخته و طوفان شبهات آن را بر باد خواهد داد.

فرهنگ مهدویت

زیاده‌روی یا سهل‌انگاری

- حکم دولتهای پیش از قیام حضرت مهدی علیه السلام
- سرنوشت اهل ذمه در زمان حضرت مهدی علیه السلام
- بحران اندیشه مهدویت
- اندیشه دینی سلفی‌گری یا اعتزال
- بحران در پیام مهدویت
- نمونه‌هایی از پیام مهدوی

از بزرگ‌ترین آفت‌های فکریِ فهم دینی این است که پیروان آن دین در دو حالتِ متضادّ افراط و تفریط زندگی کنند؛ یکی پدیده تحجّر و واپس‌گرایی و دیگری پدیده تسامح و سهل‌انگاری و دور شدن از خط اعتدال که از جانب شریعت تعیین شده است. در این صورت است که پیروان آن دین در میان دو لبه گاز انبر قرار می‌گیرند؛ شرایطی که زاویه از هر طرف بسته می‌شود. این خود خطر بزرگی است و عواقب منفی بدی در پی خواهد داشت و ممکن است یک ناظر بی‌طرف را - به گمان اینکه کسانی که خود را معتقد به آن عقیده می‌نامند، نمایندهٔ واقعیت آن بوده و اصل این دیدگاه و اندیشه و عمل همین است - سرخورده کرده و از کلّ آن عقیده منزجر و فراری کند.

اینها پاره‌ای از مصادیق این پدیده هستند:

الف) حکم دولتهای پیش از قیام حضرت مهدی علیه السلام

از ابوبصیر از حضرت امام صادق علیه السلام نقل است که فرمودند: كُلُّ رَايَةٍ تُرْفَعُ قَبْلَ قِيَامِ الْقَائِمِ فَصَاحِبُهَا طَاغُوتٌ يُعْبَدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ؛ هر

پرچمی که قبل از قیام قائم برافراشته شود، صاحبش طاغوتی است که به جای خدای عزّوجلّ پرستیده می‌شود.^۱

برخی از این حدیث چنین برداشت کرده‌اند که حکومت عدل منحصر در حکومت حضرت مهدی علیه السلام است و در نتیجه، هر حکومتی که قبل از قیام آن حضرت برپا شود، حکومتی باطل و موجب گمراهی است. این تفکر در حقیقت به لائیسزم و جدایی دین از سیاست و کنار گذاشتن دین از تصدّی حکومت و امور جامعه باز می‌گردد؛ این گونه برداشت از این حدیث شریف، به معنای کنار گذاشتن بسیاری از آیات قرآنی و سایر روایات است و در ضمن مردم را تشویق می‌کند که هیچ حکومتی را و لو عادل باشد، تأیید نکنند و اصلاً گویا این مسئله ربطی به فقه نداشته و فهمیدن معنای حدیث نیازمند به نظر فقیه نبوده، می‌توان به ظاهر حدیث اکتفا کرد البته اگر بپذیریم که روایت در این معنی ظهوری داشته و معارضی ندارد.

اما سیر علمی فهم معنای این حدیث به این صورت است: هر پرچمی که پیش از قیام حضرت مهدی علیه السلام به ادّعای مهدویت برافراشته شود، پرچمی انحرافی و گمراه کننده است. و این حدیث به لحاظ مفهومی، هم طراز حدیث شریف دیگری است که به روایت فضل از حضرت امام باقر علیه السلام وارد شده که فرمودند: «مَنْ ادَّعَى مَقَامَنَا - يَعْنِي الْإِمَامَةَ - فَهُوَ كَافِرٌ

أَوْ قَالَ مُشْرِكٌ؛ هر کس مدّعی مقام ما یعنی امامت-شود، کافر (یا مشرک) است.^۱ بنابراین، هر پرچمی که به این ادعا بلند شود که پرچم مهدی است، صاحب آن پرچم طاغوت است؛ اما بلند کردن پرچم قیام اگر به معنای دفع ضرر افسد یا برای اقامه امر به معروف و نهی از منکر و امثال این اهداف باشد، این روایت هیچ نهیی از آن نمی‌کند. این از یک جنبه.

از جنبه مقابل هم اگر این فهم نادرست از این روایت ملاک عمل قرار گیرد، به معنای مشروعیت بخشیدن به هر حکومتی است که روی کار بیاید؛ چون طبق این فهم نادرست از روایت، هیچ ضابطه و قاعده‌ای برای حکومت در زمان غیبت وجود ندارد و ایدئولوژی حکومت غیر دینی و اداره مردم بدون دخالت آموزه‌های دینی شکل می‌گیرد؛ حکومتی که متون دینی در تعریف آن جایگاهی نداشته، یا درباره این مسائل سکوت کرده‌اند، یا با این استدلال که اصلاً متون دینی ربطی به این امور ندارند و مسائل سیاسی و حکومتی را باید در جای دیگری جست؛ بلکه زشت است که خطابات دینی در امور بدیهی وارد شود و به اعتقاد آنها اداره امور جامعه نیز از بدیهیات است.

ب) سرنوشت اهل ذمه در زمان حضرت مهدی علیه السلام

از ابوبصیر نقل است: از حضرت امام صادق علیه السلام پرسیدم: تکلیف اهل

۱. غیبت نعمانی: ۱۱۵ باب ۵ ح ۱۰.

ذمه در زمان حضرت مهدی علیه السلام چه خواهد شد؟ فرمودند: «يُسَالِمُهُمْ كَمَا سَالَمَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَيُؤَدُّونَ الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ؛ او چنان که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ با آنها از در مسالمت در آمد با آنها صلح خواهد کرد تا زمانی که با خضوع و تسلیم، جزیه را به دست خود بپردازند!»^۱

و از جابر روایت شده است که حضرت امام باقر علیه السلام فرمودند: «يَحْكُمُ بَيْنَ أَهْلِ التَّوْرَةِ بِالتَّوْرَةِ وَأَهْلِ الْإِنْجِيلِ بِالْإِنْجِيلِ وَبَيْنَ أَهْلِ الزَّبُورِ بِالزَّبُورِ وَبَيْنَ أَهْلِ الْقُرْآنِ بِالْقُرْآنِ؛ [حضرت مهدی علیه السلام] بین اهل تورات به حکم تورات، بین اهل انجیل به حکم انجیل، بین اهل زبور به حکم زبور و بین اهل قرآن به حکم قرآن حکم می کند»^۲.

برخی به مقتضای فهم خود، از این روایات چنین برداشت کرده اند که اهل کتاب بر حق هستند؛ چون آن حضرت زمین را پر از عدل و داد می کند و از جمله قوانین ایشان، امضای سایر ادیان و حکم کردن بر طبق حکم آنها است و چون حکم آن حضرت، سراسر حق و عدل است و طبق این روایت به توجیه و هدایت آنان پرداخته؛ بلکه احکام آنها را امضا می کند و این به معنای حقانیت آن ادیان و عدم انحصار حقانیت در دین اسلام است. این از یک جهت. از جهت مقابل نیز برخی به این سو رفته اند که آن حضرت طبق آیه شریفه: «وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِئْتَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ؛ و با آنها پیکار کنید! تا فتنه باقی نماند؛ و دین، مخصوص خدا گردد»^۳ تمام امت های غیر شیعی را به اشد مجازات می رساند.

۱. ابن المشهدی، المزار: ۱۳۵ باب ۵ ح ۷. ۲. غیبت نعمانی: ۲۴۳ ح ۲۶. ۳. بقره: ۱۹۳.

معنای این روایت به مقتضای جمع عرفی بین روایات، چنین ظهور پیدا می‌کند که حکم جزیه در مرحله اول حکومت حضرت امام زمان علیه السلام که قبل از استقرار دولت آن حضرت است، باقی خواهد ماند؛ یا تا زمانی که حجت و برهان کامل بر آنها اقامه شود؛ یا تا زمانی که رجعت محقق گردد، حکم جزیه برای اهل ذمه باقی خواهد ماند.

ج) بحران تفکر مهدوی

پدیده دینی مهدویت، همواره میان دو بحران قرار دارد: یکی بحران خرافه و گرایش افراطی به مسائل غیبی و ماورایی، دیگری گرایش افراطی به مادی‌گری و انکار کلی جهان ماوراء الطبیعه؛ مثلاً در بخش اول، مفاهیمی چون جن یا فرشته یا شیطان از یک سو در میان اقشار دینی برای مردم نادان و متعصب بر پایه خرافات و حماقت بشر تفسیر شده و عقل مردم به بازی گرفته شده، در پی سوء استفاده از افراد ساده، ویران ساختن معارف علمی و به دنبال آن، استفاده‌های مالی و سیاسی از این راه هستند؛ داستان‌هایی همچون قتیل الجن،^۱ تسخیر جن، خبر دادن جن از چیزهای پنهانی و دخل و تصرف وسیع اجنه در جهان ما، همه از همین ساخته‌ها و پرداخته‌ها هستند.

۱. تاریخ نشان داده که حکومت‌های ستمگر وقتی مخالفان خود را به صورت پنهانی سر به نیست می‌کردند قتل آنها را به گردن اجنه می‌انداختند و داستان قتیل الجن از اینجا ناشی شده است. (مترجم)

در مقابل، برخی دیگر، پدیده‌های دینی را بر اساس قوانین حسی صرف تفسیر می‌کنند و به عنوان مثال، مسئله جن را از اصل انکار کرده و هر چه در این زمینه گفته شده را تحت عنوان پدیده‌های نامأنوس در ذهن، لباس علمی پوشانیده‌اند. مثل اینکه کسی گفته باشد: اگر سببی از درخت بیفتد، جن آن را می‌اندازد و بعد با کشف قانون جاذبه ثابت شود که افتادن سبب از درخت ربطی به جن ندارد. یا اینکه کسی بگوید: پوسیدگی دندان‌ها برای این است که جن در آن لانه می‌کند و بعد با کشف میکروب‌ها و امثال آن، اصل مطلب روشن شده باشد که امثال اینها در تفسیر المنار آمده است.

جریان مهدویت نیز چه در اندیشه و چه در رفتار، عمداً یا از روی نادانی با خرافات همراه شده و احساسات توده‌ها در جهت مقاصد سیاسی یا شخصی که هیچ ربطی هم به اصل قضیه مهدویت نداشته، مورد سوء استفاده قرار گرفته است. اندیشه مهدویت گاه در اثر هیجانات مردمی به حرکت در آمده و گاه برای آن داستان‌ها ساخته و پرداخته شده، و به دگانی برای کسب قداست و وجاهت و رشکستگان تبدیل شده است و به تعطیل دانش و تخصص انجامیده یا به جای آنها نشسته است. در نتیجه، این اندیشه زیبا مورد سوء استفاده قرار می‌گیرد تا بشر را به آسیاب نادانی سوق دهند، مفاهیم برحق و واقعی واژگونه شده و مسائل ماورایی مورد غلو قرار گرفته، و اندیشه

فصل پنجم: فرهنگ مهدویت، زیاده‌روی یا سهل‌انگاری □ / ۲۴۵

مهدوی در دامن خرافات می‌افتد. میزان و دانش به تعطیلی گراییده و مردم به سوی غیب مطلق و دور شدن از اسباب و علل طبیعی و تکوینی کشیده می‌شوند. اسباب و عللی که به اعتقاد ما، خداوند متعال آنها را نظام سیر هستی در جهان امتحان قرار داده است. به نظر ما اگرچه امور غیبی و ماورایی در جهان بینی ما نقش دارند؛ اما همه چیز در آنها خلاصه نمی‌شود و علوم و فنون نیز نقش خود را در این عرصه دارا هستند.

در مقابل، تفکر دیگری هست که در آن، تفکر مهدویت با اصل و فرعش به کلی ردّ و انکار شده است، حتی اگر بگوییم: این کار واکنشی ناخودآگاه در برابر مواضع دسته اول است که گرایش مطلق به غیب دارند. به این ترتیب، کلّ این اندیشه به سُخره گرفته شده، رنگ و لعاب مادی به آن داده شده است؛ چنان‌که مهدویت را به جای اینکه عملیات اصلاح جهان به دست یک فرد معین باشد، یک اصلاح اجتماعی، یا تسلط یافتن قریش بر همه ملت‌ها تفسیر کرده‌اند. یا با کاستن از وزن این تفکر، آن را در حدّ ادعاهای عادی پایین آورده، یا ایمان به آن را بی‌فایده قلمداد کرده و بحث درباره آن را به آینده و وقتی که به وقوع بپیوندد واگذار نموده، یا آن را امری افسانه‌ای، خیالی و میراث جوامع دیگر وانمود کرده‌اند. پیشگامان این نظریه، احمد امین مصری، سعد محمد حسن، محمد عبدالله بن عثمان، خطیب و ابن خلدون هستند.

به نظر من، دعوت به عقلانیت و واقع‌گرایی به معنای کنار گذاشتن غیب نیست. به همین نسبت، ایمان به غیب هم به معنای فرار از قید عقل و کنار گذاشتن دانش نیست؛ بلکه جمع بین دو مقوله عقلانیت و غیب نه تنها ممکن، که واقع هم شده است.

معیار سنجش، حق و واقعیت است؛ اما نه محدود به دایره محسوسات؛ بلکه واقع نفس‌الامری که جهان غیب را نیز دربر گرفته، معارف دینی را پذیرفته و راهی می‌یابد تا معارف دینی با اصول اثبات شده علمی و نتایج عملی آن، تداخل و برخوردی نداشته باشد. بنابراین، غیبی که در مسئله حضرت مهدی علیه السلام از آن سخن می‌گوییم، غیب منتظم است نه غیب موهوم؛ یعنی گرچه برخی از موارد غیبی است و عقل را در ادراک آن راهی نیست، مثل ظهور ناگهانی که تعیین وقت و چگونگی آن در حیطه ادراک عقلی نیست؛ اما در عین حال، اصل وجود امام و تأثیری که در جهان دارد، امری است که مجالی برای رد و انکار آن نیست.

خدای متعال فرماید: «تِلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ؛ اینها از خبرهای غیب است که به تو (ای پیامبر) وحی می‌کنیم». ^۱ چنین غیبی، با دانش و اندیشه منافات و برخوردی ندارد؛ نه مثل بعضی از امور غیبی که مانع اندیشه و علم است. پس ما هرگز راضی نمی‌شویم که اصلاحات علمی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی را رها کنیم و تنها به یک امر غیبی

بچسبیم یا چشم امید به آینده‌ای موهوم بدوزیم تا پیشوا و منجی بیاید و همه مسائل را حل کند؛ بلکه به اعتقاد ما تلاش جدی برای فعال سازی بازوهای اقتصادی، علمی و اجتماعی که خود، زمینه ساز ظهور آن حضرت هستند، بسیار ضروری و بلکه موجب تعجیل در فرج است.

د) دیدگاه دینی، سلفی‌گری یا اعتزال

در نزد برخی که با دیدگاه سلفی اشعری، مسائل را تحلیل می‌کنند، فهم دینی منحصر به الفاظ است، حتی اگر با عقل در تعارض باشد؛ این دیدگاه مانع از تأویل است و منجر به اعتقاد به مظاهر جسمانیت خدا و زیاد شدن اصطلاحات بدعت آمیز و عدم پذیرش هر گونه اصلاح، و اصرار بر توقیفی بودن در عمل و رفتار شده است.

در مقابل، دیدگاه اعتزالی است که در قدرت و نفوذ عقل در همه مسائل مبالغه می‌کند؛ این دیدگاه موجب نشأت گرفتن پدیده عقل‌ظنی و قیاس و استحسان^۱ شده؛ بلکه کار به جایی کشیده که هر چیز را که

۱. در توضیح قیاس و استحسان باید گفت: فقهای شیعه به پیروی از پیشوایان معصوم خود برای دست‌یابی به احکام شرعی، به چهار دلیل تمسک می‌کنند: قرآن، سنت، عقل، اجماع؛ که شرح آنها در کتاب‌های تفصیلی علم اصول فقه آمده است؛ اما در فقه طایفه‌ای از اهل سنت که آنها را اصحاب رأی و قیاس می‌خوانند، علاوه بر این دلایل، به ادله دیگری نیز استدلال می‌شود؛ مانند قیاس و استحسان و سد ذرایع و... قیاس این است که برای به دست آوردن حکم یک موضوع - که هیچ یک از آن چهار دلیل برای آن وجود نداشته باشد - آن موضوع را با موضوع دیگری که شبیه به آن است مقایسه کنند و حکم آن موضوع را شرعاً برای این موضوع اثبات کنند. البته فقهای شیعه تمام انواع قیاس را باطل نمی‌دانند؛ بلکه نوعی از آن را - که به آن قیاس ظنی مستنبط العلة گفته می‌شود - حجت

عقل محض از درک آن عاجز باشد، انکار کرده و عملاً دایرهٔ عمل نصّ دینی را تعطیل کردند تا در ادامه، براهمه^۱ را بالباسی جدید زنده کردند و از ارزش روایات مخالف با عقل استحسانی کاستند؛^۲ آنان ناخودآگاه از غیب و امور وابسته به جهان غیب دور شده، به واقع گرایی تجربی گرویدند و معارف قرآنی را امری بشری دانستند.

به نظر ما حقّ این است که: یک موضوع دینی، از ترکیب عقل نظری، عقل عملی و عقل و حیانی - یعنی دریافتهایی که از جهان بالا و وحی به ما می‌رسد - تحقق می‌یابد و الفاظ و خطابات دینی، مسیر حرکت عقل و حیانی است؛ اما در عین حال، تحت سیطرهٔ قواعد لغوی و ظواهر معتبر است، البته به شرطی که قرینه‌ای - ولو قرینهٔ منفصل - بر ارادهٔ خلاف ظاهر وجود نداشته باشد. وجود مجاز لغوی و چیزهایی از این قبیل مانند کنایه و استعاره و تمثیل نیز در متون دینی - در صورتی که

شرعی نمی‌دانند. رأی نیز همان استحسان است، در شرایطی که هیچ کدام از چهار دلیل بالا برای پیدا کردن حکم موجود نبود، از ذوقیات و خوش آمد و خوش نیامد اشخاص برای استخراج حکم شرعی استفاده کنند و این همه، به این ادعا است که عقل می‌تواند مستقلاً ملاک حکم را در موضوعی که دارای حکم است درک کند و آن را بر موضوعی که حکم ندارد تطبیق دهد و اصلاً در درک احکام و ملاکات آن، استقلال دارد و این معنای اجتهاد به رأی است. و در جای خود اثبات شده که چنین ادراکاتی، نه وظیفه عقل عملی است و نه وظیفه عقل نظری. البته طایفه‌ای از اهل سنت نیز هستند که ادله شرعی را منحصر در سه دلیل قرآن، سنت و اجماع دانسته و برای عقل در درک ملاکات احکام شرعی هیچ گونه دخالتی قائل نیستند و این گروه را اهل حدیث می‌نامند. ر.ک: محمد رضا مظفر، اصول الفقه ۲: ۱۱۸ و استاد شهید مرتضی مطهری، مقدمه کتاب عدل الهی. (مترجم)

۱. براهمه جمع برهمایی است که پیروان مکتبی در هند هستند، و از ویژگی‌های آنان این است که: نبوت پیامبران را انکار کرده و ذبح حیوانات را جایز نمی‌دانند و اعتقادات دیگر... ر.ک: شهرستانی، ملل و نحل ۱/ ۴۰۷. (مترجم)

۲. شاید وجه تشابه میان معتزله با براهمه این باشد که بی اعتبار کردن متون دینی در برابر عقل ظنی ممکن است منجر به انکار نبوت پیامبران شود. (مترجم)

قرینه‌های لازم وجود داشته باشد - امری پسندیده و پذیرفتنی است. پس نصّ دینی با مراعات مقتضای حال هر عصری که در آن به کار گرفته می‌شود، شکل می‌گیرد.

در نتیجه می‌توان گفت: نه نصّی که ما به آن معتقدیم در دام سلفی‌گری می‌افتد و نه سلطنت عقل به ورطه اعتقادات معتزلی. به عبارت دیگر: طبق عقیده ما، حجّیت عقل بشری به کلی انکار نشده و فعالیت عقل عملی که به تسلیم و اذعان و ایمان منتهی می‌شود، تعطیل نمی‌گردد؛ اما به ناچار باید طبق ضوابط و در محدوده‌ای که برای همه ترسیم شده است به عقل و حیانی هم مراجعه شود، چه دین را بپذیرند یا آن را نپذیرند؛ زیرا این دستورات، نه تنها از متن عقل و حیانی، که از متن واقع‌گرایی علمی تشریع شده که پذیرش آن فراگیرتر از آن است که انسان در دایره دین بوده و آن را پذیرفته باشد، یا خارج از دایره دین بوده و آن را نپذیرفته باشد.

مهدویت از پدیده‌هایی است که باید - طبق همین روشی که گفتیم - به وسیله عقل عملی، عقل نظری و عقل و حیانی دریافت شده و مورد بررسی قرار گیرد؛ اما گاه به نظر می‌رسد به جهت سلفی‌گری شیعی که افراد نادان مقدس‌نمای متحجّر ایجاد می‌کنند، مفاهیم موجود در تفکر مهدوی دستخوش پاره‌ای از مفاسد و انحرافات شده است. چنین کسانی همواره امور سطحی را گرفته و از اسرار درونی حرکت مهدوی فرار

می‌کنند. از طرف دیگر، نگرش اعتزالی در گروه دیگری از شیعیان موجب شده که تفکر مهدوی تنها در ترازوی عقل نظری بشری سنجیده شود و لا غیر. عوامل خشک دیگری نیز در میان شیعه هست که به دور از ابعاد معنوی که ما به وسیله عقل عملی آن را ادراک می‌کنیم، برای تفکر مهدوی خطر ساز شده و با اندیشه‌ای به دور از شادابی معنوی به این مقوله پرداخته‌اند.

ه) بحران در پیام مهدویت

اگرچه تئوری مهدویت به لحاظ اندیشه و محتوا کامل است؛ اما پدیدآورندگان این پیام، گاه خود سبب نوعی پوشیدگی و ضعف در آن می‌شوند. این امر موجب می‌شود که عقل و اندیشه در درک این پیام دچار مشکل شده و نتواند با آن تعامل کند.

چند نمونه از این ضعف‌ها:

این پیام دارای عناصر پیچیده و ابزارهای کهنه و راه کارهای فرسوده بوده و به دفع شبهات قدیمی می‌پردازد، خصوصاً که در عمل نیز با رفتارهایی از همین قبیل همراه شود. لازمه این عوامل این است که این پیام یک پیام کهنه است و کهنگی آن، به اصل تفکر نیز سرایت می‌کند. از چنین مقدمه‌ای، این نتیجه حاصل می‌شود که: این تفکر از همراهی با دوران کنونی و آینده ناتوان است، پس باید بر ضد آن شورید و آن را از

عرصه‌های علمی زدود. این حالت در برخی افراد به حدی می‌رسد که از وابستگی به این تفکر خجالت می‌کشند؛ چون گمان می‌کنند ممکن است با اعتقاد به پیام مهدوی، مدال فرهنگ از سینه آنان کنده شود، چون اطمینانی به اندیشه مهدوی ندارد و دیگران نیز آنان را به دلیل اعتقاد به آن متهم می‌کنند. در نتیجه، ناخودآگاه از اندیشه مهدوی بیزار می‌شوند و این همه به جهت کهنگی پیام است.

مشکل دیگر این است که: اگر اندیشه مهدوی را با پیامی نو و متناسب با دیدگاهی بیان کنیم که خلأ فکری جوانان را پر کند، تنها به نیاز فکری یک طبقه از جامعه پاسخ داده‌ایم و در ضمن، ناچار خواهیم بود تفکر مهدوی را با مفاهیمی همچون دموکراسی، سوسیالیسم، کمونیسم، جهانی شدن، لیبرالیسم، مدرنیسم و پست مدرنیسم تکنوکراسی و... همراه کنیم، در نتیجه به عنوان مثال در دموکراسی مهدوی آن حضرت باید به رأی اکثریت احترام بگذارد، حتی اگر با رأی خودش مخالف باشد و امثال اینها.

مشکل این پیام در این است که: این افکار به صورت کامل در نظر ما پذیرفتنی نیست و پایین آوردن سطح یک اندیشه آسمانی در حد تئوری‌های غلط قراردادی است. گرچه ممکن است این معنای اصطلاحات را تغییر داده و آنها را در معانی دیگری غیر از آنچه صاحبان اصلی آن به آن اعتقاد دارند و از نظر اسلام مردود است، به کار

بیریم؛ اما اشکالی که باقی می ماند، این است که: حتی در این صورت هم، مهدویت یک پدیده التقاطی خواهد بود آمیخته از معانی اسلامی و الفاظ غیر اسلامی. در واقع نظریه نوسازی و اسلامی کردن اصطلاحات غربی، به نوعی آشفتگی و سردرگمی در معانی منجر خواهد شد. به علاوه که نفس این شیوه، زشت و به معنای عدم اطمینان به اصطلاحات موجود در فرهنگ اسلامی است.

به هر حال، ما با بحران اصطلاحات مواجه نیستیم تا دست به دامن اصطلاحات فرهنگ های دیگر شویم و اگر جایی ناچار بودیم که از چنین اصطلاحاتی استفاده کنیم، باید قرینه های آشکاری در سخن قرار دهیم تا از پیچیدگی در معنی و حمل سخن بر معنای غلط جلوگیری شود؛ مثلاً ممکن است لفظ دموکراسی به معنای مشورت با دیگران و استفاده از تجارب آنان به کار برده شود و این معنا اگرچه یک اصل پذیرفته شده اسلامی است؛ اما به کار بردن این لفظ ممکن است موهم این معنا باشد که منظور حاکمیت رأی اکثریت بر احکام آسمانی است. از دیگر موارد، بیان پیام مهدوی بالحنی به شدت عرفانی یا به شدت رؤیایی است که عقل جز با تکلف و تأویل، تحمل ادراک آن را نداشته باشد. همچنین است که کسی چون به باطن حقایق و نکات دقیق آن آگاهی دارد، در برابر دیدگان دیگران کاری برخلاف ظاهر انجام دهد. در این باره از حضرت علی علیه السلام روایت شده است که فرمودند: «یا حَذِیْفَةُ!

لَا تُحَدِّثِ النَّاسَ بِمَا لَا يَعْرِفُونَ فَيَطْغَوْا وَيَكْفُرُوا؛ ای حذیفه! حدیثی که در اندازه درک مردمان نیست برای آنان بازگو نکن که طغیان کرده و کافر می‌شوند»^۱ از آنجا که جریان مهدویت به لحاظ معارف دارای مراتب متعددی است که جز اشخاص خاص، کسی تحمل درک بعضی از آنها را ندارد و اگر به دست عامه مردم برسد، جز لقلقه زبانی برایشان نخواهد داشت، روایت کردن چنین احادیثی بی معنی است. در همین راستا از پیامبر اکرم ﷺ نیز وارد است: «إِنَّا مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ أُمِرْنَا أَنْ نُكَلِّمَ النَّاسَ عَلَى قَدْرِ عُقُولِهِمْ؛ ما جماعت پیامبران، فرمان یافته‌ایم تا با مردم به اندازه عقل‌های آنان سخن بگوییم».^۲

از دیگر آفات پیام مهدوی می‌توان این موارد را بشمرد:

- استفاده از مبالغه و مجاز یا حواله دادن این تفکر به غیب جبری و سلب اراده تغییر و تأثیر از انسان مؤمن و تعطیل امر به معروف و نهی از منکر به لحاظ پیام.
- توصیف تفکر مهدوی به عنوان طرحی عادی که بسیاری دیگر نیز می‌توانند آن را بسازند و نیازی به شایستگی‌های آسمانی و حمایت ربانی ندارد.

- توصیف پیام مهدوی به اینکه سعی در بزرگ کردن شخصیت‌هایی دارد که در برهه خاصی از زمان می‌زیسته‌اند و سعی در تجدید ساختار این پیام.

۲. کافی: ۱/ ۲۳ کتاب العقل والجهل ح ۱۵.

۱. غیبت نعمانی: ۱۴۴ باب ۱۰ ح ۳.

- دور کردن پیام مهدوی از متن زندگی مردم.

- استفاده ابزاری از این پیام در مسیر افراط، زور، نظامی‌گری، تعصب، سخت‌گیری و کشتار مردم و خلق روح ناامیدی و بی‌مسئولیتی.

اما در واقع، پیام مهدوی آلوده به هیچ یک از این انحرافات و مفسد نیست؛ بلکه این پیام باید پیامی باشد دفاعی، همراه با زمان، اصیل، علمی، معنوی، عقلانی، غیبی و قرآنی که رساننده مردم به قلّه‌های ایمان است. نه راستی سلفی و نه چپی تجدد گرا که مفاهیم حقّه اسلامی را از بین ببرد.

از حضرت علی علیه السلام روایت شده است که در بیان نشانه‌های عصر مهدوی فرمودند: «يَعْطِفُ الْهَوَىٰ عَلَى الْهُدَىٰ إِذَا عَطَفُوا الْهُدَىٰ عَلَى الْهَوَىٰ وَيَعْطِفُ الرَّأْيَ عَلَى الْقُرْآنِ إِذَا عَطَفُوا الْقُرْآنَ عَلَى الرَّأْيِ؛ او (مهدی) هواها را به هدایت باز می‌گرداند وقتی که مردم هدایت را به سوی هوا برگردانده باشند و رأی و نظر مردمان را به قرآن ارجاع می‌کند وقتی که مردم قرآن را به رأی خود باز گردانده باشند»^۱ علی علیه السلام اصل زیر پا گذاشتن همه خواسته‌های نفسانی بشر را نمی‌پذیرد؛ بلکه این خواسته‌ها را در جهت رسیدن به هدف والا به رشد و بالندگی می‌رساند، به خلاف کسانی که اهداف خود را برای رسیدن به خواسته‌های نفسانی زشت می‌کنند. آن

حضرت همچنین از حاکمیت نظرات شخصی بر قرآن جلوگیری می‌کند؛ بلکه کار را برعکس دانسته و قرآن را حاکم بر عقل فردی می‌داند.

نمونه‌هایی از پیام مهدوی

در اینجا به چند نمونه از پیام‌های ناب مهدوی که مبین عقاید، فقه، رفتار فردی و اجتماعی، آداب و سنن است، اشاره می‌کنیم:

۱- «وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ؛ وخواستیم بر کسانی که در آن سرزمین فرودست شده بودند، منت نهیم و آنان را پیشوایان [مردم] گردانیم، وایشان را وارث [زمین] کنیم».^۱

۲- «وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ؛ ودر حقیقت، در زبور پس از تورات نوشتیم که زمین را بندگان شایسته ما به ارث خواهند برد».^۲

۳- «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ؛ خدا به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، وعده داده است که حتماً آنان را در این سرزمین جانشین [خود] قرار دهد».^۳

۴- «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ

۲. انبیاء: ۱۰۵.

۱. قصص: ۵.

۳. نور: ۵۵.

كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ؛ او کسی است که پیامبرش را با هدایت و دین درست فرستاد تا آن را بر هرچه دین است پیروز گرداند، هرچند مشرکان خوش نداشته باشند.^۱

۵- ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ؛ وَجَنِّ وَاْنَسَ رَا نِيَا فَرِيْدِم جَزْ
برای آن که مرا پرستند.^۲

در اینجا به جهت رعایت اختصار، تنها پیام‌های قرآنی را آوردیم و گرنه پیام‌های مهدوی گسترده‌تر از این است و شامل پیام‌های نبوی و مولوی نیز می‌شود. هم‌چنین اصحاب پیامبر، مثل ابوبکر، عمر، عثمان، عبدالله بن عمر، ابوهریره، سمرة بن جندب، سلمان، ابوذر و عمار، و همسران پیامبر همچون عایشه، حفصه و امّ سلمه؛ و تابعین همچون عون بن ابی جحیفه، عبایه بن ربیع و قتاده و نیز پیام‌های نواب، وکیلان، علما، فرهنگیان، سیاست‌مداران و حتی پیام‌های آکادمیک؛ بلکه این پیام در میان دانشمندان اهل سنت نیز شایع است که از مفسران امثال طبری، رازی، خازن، آلوسی، ابن کثیر، سیوطی و امثال آنها گرفته تا صاحبان صحاح همچون بخاری، مسلم، ابن ماجه، ابوداود، نسایی و احمد، و کتاب‌های حدیثی بسان المستدرک علی الصحیحین، مجمع الزوائد، مستند شافعی، سنن دارقطنی، سنن بیهقی، مستند ابوحنیفه و کنز العمال.

در این زمینه لازم است هم پژوهش موردی به حسب زمان‌ها و شرایط متعدد و متفاوت انجام شود و هم پژوهش‌های فراگیر و مقایسه‌ای، همچنین باید درباره مشترکات در مسایل درازمدت و مسائل منفرد به تحقیق پرداخت. و نیز لازم است علّت‌ها و نمونه‌ها و اهداف پیام از قبیل ایمن‌سازی، متحد کردن و فراخواندن در هر مرحله مورد بررسی قرار گیرد.

دیگر اینکه: این پیام باید هم از درون مورد پژوهش قرار گیرد و هم از بیرون با سایر پیام‌های دینی مقایسه شود و تأثیر دانش‌هایی همچون کلام، تفسیر و فقه بر آن با جدّیت مورد مطالعه قرار گیرد.

فصل ششم:

نشانه‌های ظهور

- نشانه در اصطلاح.
- فلسفه بیان نشانه‌ها.

معنی نشانه در اصطلاح دینی

اصطلاح نشانه در متون دینی در چند مورد به کار رفته که به بعضی از آنها اشاره می‌کنیم:

۱- نشانه‌ای که در کتاب‌های آسمانی همچون تورات و انجیل

آمده و صفات رسول اکرم صلی الله علیه و آله را بیان می‌کند و بشارت نام دارد.
خدای تعالی فرماید: ﴿وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ؛

و به فرستاده‌ای که پس از من می‌آید و نام او «احمد» است بشارت‌گرم﴾.^۱

در تفسیر قمی به نقل از حضرت امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه شریفه:

﴿الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ؛ کسانی که به ایشان

کتاب [آسمانی] داده‌ایم، همان گونه که پسران خود را می‌شناسند، او

[محمد] را می‌شناسند﴾^۲ آمده: «لَأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ قَدْ أَنْزَلَ عَلَيْهِمْ فِي التَّوْرَةِ

وَالزَّبُورِ وَالْإِنْجِيلِ صِفَةَ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله وَصِفَةَ أَصْحَابِهِ...؛ زیرا خدای عز و جل در

تورات و زبور و انجیل، ویژگی‌های محمد و اصحابش را بر آنان نازل کرده

است».^۳

۲. بقره: ۱۴۶.

۱. صف: ۶.

۳. تفسیر قمی: ۱/۳۳.

در کافی نیز از حضرت امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمودند: «فَلَمَّا أَنْ بَعَثَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ الْمَسِيحَ عليه السلام قَالَ الْمَسِيحُ لَهُمْ: إِنَّهُ سَوْفَ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي نَبِيٌّ اسْمُهُ أَحْمَدُ مِنْ وَلَدِ إِسْمَاعِيلَ عليه السلام يَجِيءُ بِتَصْدِيقِي وَتَصْدِيقِكُمْ وَعُذْرِي وَعُذْرِكُمْ؛ چون خدا مسیح عليه السلام را بر مردم مبعوث کرد؛ مسیح عليه السلام به مردم فرمود: همانا بعد از من پیامبری از نسل اسماعیل عليه السلام خواهد آمد که نامش احمد است؛ وی کتابی خواهد آورد که من و شما را تصدیق کرده و معذورمان خواهد داشت».^۱

از حضرت امام باقر علیه السلام نیز روایت شده که فرمودند: «فَلَمْ تَزَلِ الْأَنْبِيَاءُ تُبَشِّرُ بِمُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله حَتَّى بَعَثَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ فَبَشَّرَ بِمُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله وَذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿يَجِدُونَهُ﴾ يَعْنِي الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى ﴿مَكْتُوباً﴾ يَعْنِي صِفَةَ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله ﴿عِنْدَهُمْ﴾ يَعْنِي فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ ﴿يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ﴾؛ پیامبران همیشه بشارت به محمد می دادند تا اینکه خداوند تبارک و تعالی حضرت مسیح؛ یعنی عیسی بن مریم علیه السلام را فرستاد و او به رسالت حضرت محمد صلی الله علیه و آله بشارت داد و این معنای سخن خدا است که فرمود: یهود و نصاری و یزگی های محمد را «در نزد خود» یعنی در تورات و انجیل «نوشته می یابند که آنان را به خوبی ها فرمان داده و از بدی ها باز می دارد...»^۲ این حدیث طولانی است و در منابع مختلف نقل شده و مطالب سودمندی دارد که ما به مقدار نیاز از آن نقل کردیم.

۱. کافی: ۱/ ۲۹۳ باب الإشارة والنص على أمير المؤمنين عليه السلام ح ۳.

۲. کافی: ۸/ ۱۱۷ باب امره سبحانه رسوله بالوصية... ح ۹۲ و آیه در سورة اعراف: ۱۵۷.

قرآن کریم، اهل کتاب از یهود و نصاری را که از پیامبر اکرم ﷺ فرمان نمی‌بردند و دعوت ایشان را اجابت نمی‌کردند، چنین مورد خطاب قرار می‌دهد: «يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيرًا مِمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْكِتَابِ! يَا أَهْلَ الْكِتَابِ! پیامبر ما به سوی شما آمده است که بسیاری از چیزهایی از کتاب [آسمانی خود] را که پوشیده می‌داشتید برای شما بیان می‌کند»^۱

در روایت دیگری نقل شده که: حضرت امام رضا علیه السلام در مناظره با جاثلیق مسیحی به او فرمود: «فَخُذْ عَلَيَّ السِّفْرَ الثَّالِثَ الَّذِي فِيهِ ذِكْرُ مُحَمَّدٍ وَبَشَارَةُ عِيسَى بِمُحَمَّدٍ؛ سفر سوم از انجیل را باز کن [تا من از حفظ بخوانم]؛ آنجا که از محمد و بشارت عیسی به محمد یاد شده»، جاثلیق گفت: بخوان. حضرت رضا علیه السلام شروع به خواندن آن سفر از انجیل نمود تا به جایی رسید که نام محمد ذکر شده بود، آن‌گاه به جاثلیق فرمود: «يَا جَاثَلِيقُ! مَنْ هَذَا الْمُوصُوفُ؛ ای جاثلیق، کسی که در این قسمت توصیف شده چه کسی است؟» جاثلیق گفت: او را توصیف کن. آن حضرت فرمودند: «لَا أَصِفُهُ إِلَّا بِمَا وَصَفَهُ اللَّهُ تَعَالَى، هُوَ صَاحِبُ النَّاقَةِ وَالْعَصَا وَالْكِسَاءِ» «النَّبِيُّ الْأُمِّيُّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ» «يَهْدِي إِلَى الطَّرِيقِ الْأَفْضَلِ

وَالْمِنْهَاجِ الْأَعْدَلِ وَالصِّرَاطِ الْأَقْوَمِ...؛ من او را توصیف نخواهم کرد جز به همان صفاتی که خداوند تبارک و تعالی او را بدان توصیف فرموده است، او است صاحب شتر ماده، عصا و کساء؛ «پیامبر درس نخوانده‌ای که [نام] او را نزد خود، در تورات و انجیل نوشته می‌یابند؛ [همان پیامبری که] آنان را به کار پسندیده فرمان می‌دهد، و از کار ناپسند باز می‌دارد، برای آنان چیزهای پاکیزه را حلال و چیزهای ناپاک را حرام می‌گرداند، و از [دوش] آنان قید و بندهایی را که بر ایشان بوده است برمی‌دارد؛ پیامبری که به سوی برترین راه، عادلانه‌ترین شیوه و محکم‌ترین طریقه هدایت می‌کند...».^۱

۲- نشانه‌های مصلح جهانی در کتاب‌های آسمانی

در سخن خدای تعالی آمده: «وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ»؛ و در حقیقت، در زبور پس از تورات نوشتیم که زمین را بندگان شایسته ما به ارث خواهند برد؛^۲ آنجا که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله این آیه را بر بدترین دشمنان خود که یهودیان بودند تلاوت می‌کرد و آنها در برابر او ایستاده بوده؛ اما سکوت اختیار می‌کردند و سکوت هم علامت رضایت است؛ چون اگر این سخنان در تورات نبود، یهودیان که منتظر فرصتی برای اعتراض بر آن حضرت بودند، قطعاً بانگ اعتراض برمی‌آوردند و سخن ایشان را نفی می‌کردند و اگر چنین کاری انجام شده بود، به یقین در تاریخ و اخبار برای ما نقل می‌شد.

۱. الثاقب فی المناقب: ۱۹۰ باب ۲ ح (۱/۱۷۱).

۲. انبیا: ۱۰۵.

۳- نشانه‌های روز قیامت که خود بر دو نوع است:

نوع اول: نشانه‌هایی که قبل از رسیدن و برپا شدن قیامت به وجود می‌آید که به آن اَشْرَاطُ السَّاعَةِ می‌گویند. در روایات، نمونه‌های بسیاری از این نشانه‌ها ذکر شده مانند: بعثت پیامبر اکرم ﷺ، شکافته شدن سد و خارج شدن یأجوج و مأجوج، آمدن دودی آشکار از آسمان، فرود آمدن حضرت مسیح علیه السلام، خارج شدن جنبنده‌ای از زمین، قیام فاطمی و کشته شدن دجال.

عبدالوهاب شعرانی در کتاب "الیواقیت و الجواهر فی بیان عقاید الأکابر" می‌نویسد: تمام نشانه‌های رسیدن قیامت که توسط شارع به ما خبر داده شده است، حقیقت داشته و به یقین، همه آنها قبل از رسیدن قیامت واقع خواهد شد؛ اموری از قبیل قیام مهدی علیه السلام، خروج دجال، فرود آمدن عیسی علیه السلام، خروج دابّه، طلوع خورشید از مغرب و باز شدن سد یأجوج و مأجوج، که اگر از عمر دنیا تنها یک روز باقی مانده باشد، همه اینها به وقوع خواهد پیوست.^۱

همچنین خدای متعال فرموده است: ﴿فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً فَقَدْ جَاءَ أَشْرَاطُهَا؛ آيا [کافران] جز اين انتظار می‌برند که رستاخیز به ناگاه بر آنان فرا رسد؟ در حالی که نشانه‌های آن اینک پدید آمده است﴾^۲ اَشْرَاطُ جمع شَرَط، به معنای نشانه و علامت است

۱. نگ: الإمام الثانی عشر: ۴۲، نوشته سید محمد سعید موسوی به نقل از منبع مذکور.

۲. محمد: ۱۸.

و بنابراین، اشراف الساعة اشاره به نشانه‌های نزدیک شدن روز قیامت است. بیشتر مفسران بر این عقیده‌اند که مراد از اشراف الساعة، ظهور شخص نبی اکرم ﷺ است؛ چرا که آن حضرت خود فرمودند: «بُعِثْتُ أَنَا وَالسَّاعَةُ كَهَاتَيْنِ» در حالی مبعوث شدم که با قیامت نسبتی چون این دو انگشت دارم (و دو انگشت سیب‌آه خود را به هم چسبانند).^۱

احادیث متعددی در بیان نشانه‌های قیامت وارد شده است، از قبیل شیوع بسیاری از گناهان در میان مردم، در این باره از رسول خدا ﷺ وارد شده: «إِنَّ مِنْ أَشْرَاطِ السَّاعَةِ أَنْ يُرْفَعَ الْعِلْمُ وَيَظْهَرَ الْجَهْلُ وَيُشْرَبَ الْخَمْرُ وَيَفْشُو الزَّنا؛ همانا از نشانه‌های قیامت این است که دانش رخت بر بسته، نادانی آشکار می‌شود، شراب نوشیده شده و آشکارا زنا می‌کنند».^۲

از ابن عباس وارد شده است که گفت: حجة الوداع را با پیامبر ﷺ به جامی آوردیم که آن حضرت دست به حلقه در کعبه انداخت و فرمود: «مَعَاشِرَ النَّاسِ! أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِأَشْرَاطِ السَّاعَةِ؟» ای مردم! آیا از نشانه‌های قیامت به شما خبر ندهم؟ در این وقت سلمان ﷺ نزدیک‌ترین کس به آن حضرت بود، لذا عرضه داشت: بله ای رسول خدا، آن حضرت فرمودند: «مِنْ أَشْرَاطِ السَّاعَةِ إِضَاعَةُ الصَّلَوَاتِ وَاتِّبَاعُ الشَّهَوَاتِ وَالْمِيلُ مَعَ الْأَهْوَاءِ»

۱. امالی مفید: ۲۱۱ و ۲۱۲ ح ۱. مرحوم علامه مجلسی رحمته الله در توضیح نسبت بین بعثت ایشان با قیامت چنین نوشته: شاید به این معنی باشد که دین و شریعت آن حضرت تا قیامت ادامه دارد و در این فاصله هیچ آیین آسمانی دیگری آن را نسخ نخواهد کرد و اینکه قیامت نزدیک شده است (ر.ک: بحار الأنوار: ۲/۲۶۴) و نیز شاید به همین جهت باشد که بعثت پیامبر اکرم را از نشانه‌های قیامت یا اشراف الساعة دانسته‌اند (ر.ک: تفسیر نمونه ۴۴۹۲۱). (مترجم)

۲. روضة الواعظین: ۴۸۵.

وَتَعْظِيمُ أَصْحَابِ الْمَالِ وَيَبْعُ الدِّينِ بِالدُّنْيَا فَعِنْدَهَا يَذُوبُ قَلْبُ الْمُؤْمِنِ فِي جَوْفِهِ كَمَا يُذَابُ الْمِلْحُ فِي الْمَاءِ مِمَّا يَرَى مِنَ الْمُنْكَرِ فَلَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يُغَيِّرَهُ...؛ از نشانه‌های قیامت است: ضایع کردن نماز، پیروی از شهوات، گرایش به هوس‌ها، گرامی‌داشت صاحبان مال و فروختن دین به دنیا، در این زمان است که قلب مؤمن از دیدن گناهانی که می‌بیند اما قدرت تغییر آنها را ندارد، در سینه‌اش آب می‌شود، چنان‌که نمک در آب ذوب می‌گردد»^۱ این حدیث طولانی است.

نوع دوم: نشانه‌ها و حوادثی که در هنگام برپا شدن قیامت روی می‌دهد؛ مثل تو خالی شدن نظام هستی، درهم پیچیده شدن نظام کنونی، پیدایش یک نظام جدید، چنان‌که در سوره‌های مبارکه تکویر، زلزال، انشقاق و انفطار بیان شده است.

۴- نشانه‌های ظهور حضرت حجت علیه السلام

طوایف مسلمانان با همه اختلافی که در میان آرا و عقایدشان وجود دارد، احادیث بسیاری از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره مهدی علیه السلام و نشانه‌های ظهورش و آنچه در زمان حکومتش واقع خواهد شد، نقل کرده‌اند. از اهل بیت عصمت و طهارت نیز روایاتی در همین زمینه نقل شده است.

روایت شده که: از حضرت امام صادق علیه السلام درباره ظهور قائم

پرسیدند؛ آن حضرت آهی کشیده و سپس فرمودند: «يَا لَهَا مِنْ طَامَّةٍ؛ چه حادثه عظیمی!» آن گاه گریستند و سپس فرمودند: «إِذَا حَكَمْتُ فِي الدَّوْلَةِ الْخِصْيَانُ وَالنِّسْوَانُ وَالسُّودَانُ، وَأَخَذَتِ الْإِمَارَةَ الشُّبَّانُ وَالصَّبِيَّانُ، وَخَرِبَ جَامِعُ الْكُوفَةِ مِنَ الْعِمْرَانِ وَأَنْعَقَدَ الْجِسْرَانِ، فَذَلِكَ الْوَقْتُ زَوَالُ مُلْكِ بَنِي عَمِّي الْعَبَّاسِ وَظُهُورُ قَائِمِنَا أَهْلِ الْبَيْتِ؛ آن گاه که زنان و خواجهگان و سیاهان در دولت حکمرانی کنند و کودکان و جوانان به امارت برسند و دیگر کسی ویرانی مسجد کوفه را تعمیر نکند و دو پل به هم متصل شود؛ پس آن وقت پایان یافتن حکومت پسرعموهای ما بنی عباس و زمان ظهور قام ما اهل بیت علیهم السلام است.»^۱

در برخی روایات دیگر، نشانه‌های ظهور چنین بیان شده: خسف (فرورفتن زمین) در بغداد، خسف روستای جابیه در شام، خسف در بصره، آتشی که در مشرق به صورت طولی پیدامی‌شود و سه یا هفت روز در آسمان باقی می‌ماند، آتشی که در آذربایجان پیدامی‌شود که هیچ چیز در برابر آن تاب مقاومت ندارد، ویران شدن سرزمین شام، بند آمدن پلی که از بغداد به سمت کرخ است، بالا گرفتن طوفان سیاه در بغداد در ابتدای روز، و زلزله‌ای که بسیاری از مردم را در کام زمین فرو می‌برد، اختلاف دو گروه از عجم و ریخته شدن خون‌های بسیاری در میان آنها، مسلط شدن بردگان بر شهرهای شام، بلند شدن صدایی از

آسمان که همه اهل زمین آن را به زیان خود می‌شنوند و....^۱
از دیگر روایاتی که به ذکر نشانه‌های ظهور پرداخته، این روایت است: «خُرُوجُ رَايَةٍ مِنَ الْمَشْرِقِ وَرَايَةٍ مِنَ الْمَغْرِبِ وَفِتْنَةٌ تُضِلُّ أَهْلَ الزُّورَاءِ وَخُرُوجُ رَجُلٍ مِنْ وَلَدِ عَمِّي زَيْدٍ بِالْيَمَنِ وَأَنْتِهَابُ سِتَارَةِ الْبَيْتِ؛ بیرون آمدن پرچمی از مشرق و پرچمی از مغرب و فتنه‌ای که اهل زوراء را گمراه می‌کند و قیام مردی از اولاد عمویم زید در یمن و ربوده شدن پرده کعبه».^۲

حضرت امام باقر علیه السلام در همین باره فرمودند: «لَا بُدَّ أَنْ يَمْلِكَ بَنُو الْعَبَّاسِ فَإِذَا مَلَكَوا وَاخْتَلَفُوا وَتَشَتَّتَ أَمْرُهُمْ خَرَجَ عَلَيْهِمُ الْخُرَاسَانِيُّ وَالسُّفْيَانِيُّ، هَذَا مِنَ الْمَشْرِقِ وَهَذَا مِنَ الْمَغْرِبِ...؛ از حکومت بنی عباس گریزی نیست پس چون حکومت کردند و کارشان به جدایی و اختلاف کشید، خراسانی و سفیانی یکی از مشرق و دیگری از مغرب بر آنان خواهند شورید...».^۳

گاه نیز نشانه‌های ظهور به چند گونه تقسیم می‌شوند: نشانه‌های حتمی (قابل بداء^۴) و غیر حتمی، نشانه‌های دور و نزدیک، نشانه‌های قبل از عصر ظهور و بعد از آن نشانه‌های طولی و عرضی، نشانه‌هایی که به وقوع پیوسته و به وقوع نپیوسته، نشانه‌هایی که با نشانه‌های روز

۱. الملاحم والفتن: ۳۷۰. ۲. بحار الأنوار: ۸۳/۶۳ ح ۱.

۳. غیبت نعمانی: ۲۶۷ باب ۱۴ ح ۱۸.

۴. بداء یکی از اعتقادات شیعه است که به معنای تغییر درخواست خدا است. در جای خود بحث و اثبات شده که در شرایط خاص و معینی ممکن است خواست و مشیت خدا از چیزی به چیز دیگر تغییر پیدا کند. ر.ک: بداء در قرآن کریم نوشته عبدالکریم بهبهانی، ششمین جلد از مجموعه در مکتب اهل بیت علیهم السلام از انتشارات مجمع جهانی اهل بیت (قابل دریافت از سایت مجمع). (مترجم)

قیامت تداخل دارد و آنها که مختص به ظهور قائم است، نشانه‌هایی که جنبهٔ عمومیت دارد و آنها که ندارد، نشانه‌هایی که در روایات متعدد تکرار شده و آنها که تنها در بعضی از روایات بیان شده و سرانجام، نشانه‌هایی که روایات بر انحصاری بودن آنها دلالت کرده و نشانه‌هایی که در روایات به عنوان انحصار ذکر نشده است.

کتاب‌های اهل سنت نیز نشانه‌های ظهور حضرت مهدی علیه السلام را ذکر کرده‌اند؛ کتاب‌هایی چون: سنن ابن ماجه، سنن ابی داود، کتاب‌های سیوطی، طبرانی، شافعی و

در نتیجه، به این نکته اشاره می‌کنیم که: اگر بنا است درباره نشانه‌های ظهور پژوهشی صورت گیرد، باید همان‌گونه باشد که در دو مورد دیگر (یعنی بشارت به بعثت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و نشانه‌های قیامت) انجام می‌شود.

فلسفه بیان نشانه‌ها

برای پژوهش درباره فلسفه بیان این نشانه‌ها باید چند نکته را در نظر داشت:

- ۱- هدف از بیان نمونه‌هایی از این نشانه‌ها، هشدار به این نکته است که: اصطلاح علایم یا نشانه‌ها، منحصر به قضیه حضرت مهدی علیه السلام نیست؛ بلکه مسایل دیگری هم در این ویژگی شبیه آن هستند و تأکید بر

اینکه بازخوانی نشانه‌های ظهور باید علیرغم ملاحظه تفاوت‌ها، به وزن و اتقان تحقیق درباره آن نشانه‌ها باشد.

۲- تعدادی از نشانه‌های ظهور همان نشانه‌های قیامت هستند.

۳- نشانه‌های ظهور همه در یک رتبه و جایگاه نیستند؛ بلکه

برخی از این نشانه‌ها (نشانه‌های عام) قبلاً به وقوع پیوسته‌اند، حتی اگر وقوعی در مرتبه پایین‌تر باشد؛ چون این نشانه‌ها شدت و ضعف دارند (نسبی هستند) مثل این نشانه که گفته شده: ظهور پس از این است که (زمین پر از ظلم و جور شده باشد) یا گرایش به هوس‌ها یا فروختن دین به دنیا. گفتنی است که یکی از نشانه‌های ظهور، بعثت پیامبر اکرم ﷺ و نشانه دیگر آن، سقوط حکومت بنی عباس است و بنا بر اینکه حکومت بنی عباس دیگر باز نخواهد گشت، نتیجه می‌گیریم که به وقوع پیوستن یک نشانه، دلیل بر این نیست که باید حتماً ظهور به دنبال آن بیاید.

۴- بعضی از این نشانه‌ها دارای جنبه اعجاز بوده و ایمان به

ظهور مهدی ﷺ را زیاد می‌کند؛ اما بعضی دیگر دارای این ویژگی نیستند؛ البته این تقسیم بندی در نشانه‌های همزمان با ظهور است نه نشانه‌های پیش از ظهور.

کشف ظهور آن دسته از نشانه‌ها که جنبه اعجاز دارند، منحصر به اشخاص متخصص است نه عموم مردم؛ زیرا نشانه دارای دو جنبه است (واقعی یا غیر واقعی)، حتی در نشانه‌های حتمی نیز تنها یک متخصص

حاذق می‌تواند این دو را از یکدیگر تمیز دهد، چه اینکه در حدیث مفضل - که قبلاً گذشت - آمده: آنان که به زیدیه شهرت یافته‌اند [وقتی به همراه سید حسنی به سوی سپاه حضرت مهدی علیه السلام آمده و سید حسنی با سپاهش با آن حضرت بیعت می‌کنند، این گروه از بیعت خودداری کرده و] می‌گویند: این نیست جز سحری بزرگ؛ مانند بشارت‌های پیامبر صلی الله علیه و آله.
روایت مفضل از حضرت امام صادق علیه السلام نیز همین نکته را تأکید می‌کند؛ آنجا که فرمود: «وَيَتَّصِلُ بِهِ وَبِأَصْحَابِهِ خَيْرُ الْمَهْدِيِّ؛ وَخَيْرُ [ظهور] حضرت مهدی علیه السلام به آنها می‌رسد»؛ یعنی به سید حسنی و اصحاب او که گنج‌های خدا هستند؛ گنج‌هایی نه از طلا و نقره؛ بلکه مردانی چون پاره‌های آهن. «و آنها می‌گویند: ای فرزند رسول خدا، این چه کسی است که اینک بر ما نازل شده است؟ وی در پاسخ می‌گوید: بیایید تا به نزدش برویم و ببینیم که او چه کسی است و چه هدفی دارد. البته او خود می‌داند که آن شخص حضرت مهدی علیه السلام است...»^۱.

ظاهر این خبر این است که: وقتی خبر ظهور آن حضرت به اصحاب حسنی می‌رسد که گنج‌های خدا^۲ هستند و قطعاً با این نشانه‌ها نیز آشنایی دارند، فوراً پذیرفته نمی‌شود؛ بلکه آنان برای اینکه ببینند او کیست و چه می‌خواهد به نزدش می‌روند. پس خبر داشتن چیزی است

۱. الهدایة الکبری: ۴۰۳.

۲. تعبیر «گنج‌های خدا» برای اصحاب حسنی، از حضرت امام صادق علیه السلام است و در همین روایت چند سطر قبل از عبارتی که در متن آمده بیان شده است: «فَتُجِبُّهُ كُنُوزُ اللَّهِ بِالطَّاقَاتِ كُنُوزاً وَأَيُّ كُنُوزٍ؟ لَيْسَتْ مِنْ فِضَّةٍ وَلَا مِنْ ذَهَبٍ بَلْ رِجَالٌ كَزُبُرِ الْحَدِيدِ». (مترجم)

و اینکه چه می‌خواهد چیزی دیگر. پس لازمه رسیدن خبر، این نیست که باید هم شخص و هم برنامه آن حضرت برای هرکس کاملاً آشکار باشد.

۵- یکی از اسرار بیان بشارت‌ها، چنان‌که در خبر آمده:

«تَصْدِيقِي وَتَصْدِيقُكُمْ وَعُذْرِي وَعُذْرُكُمْ؛ مَنْ وَشَمَا رَا تَصْدِيقُ كَرْدَه

و معذورمان خواهد داشت»^۱ تصدیق اعجاز ائمه علیهم‌السلام در خبر دادن از

ویژگی‌های مهدی و اثبات حقانیت آن بزرگواران است و در ضمن،

تصدیق شخص مهدی علیه‌السلام هم هست. به عبارت دیگر: ما وقتی می‌بینیم

اخبار غیبت، که ائمه علیهم‌السلام از آن خبر داده‌اند، به وقوع پیوسته، آنها را

تصدیق می‌کنیم و از آن نشانه‌ها به تصدیق حضرت مهدی علیه‌السلام می‌رسیم؛

پس اذعان به کلیات و نشانه‌ها و آنها را به جای فرد و مصداق و ماده

نشان دادن، دلیلی است که می‌توان در بحث با دیگران از آن استفاده کرد

و چنین است که می‌تواند سبب پذیرفته شدن عذر باشد.

۶- باید برای جمع کردن بین دو ویژگی راهی پیدا کرد: یکی

ناگهانی بودن ظهور و دیگری وجود نشانه‌های ظهور؛ چنان‌که آیه

شریفه به این امر اشاره دارد: «فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً

فَقَدْ جَاءَ أَشْرَاطُهَا؛ آيا [کافران] جز این انتظاری دارند که رستاخیز به ناگاه

برپا شود [آن‌گاه ایمان آورند]؟ در حالی که هم‌اکنون نشانه‌های آن پدید

آمده است»^۲.

۱. کافی: ۲۹۳/۱ باب الإشارة والنص علی أمير المؤمنين علیه‌السلام ح ۳.

۲. محمد: ۱۸.

سرّ این مطلب در این است که: "ینظرون" از مادّه انتظار است و اشراط جمع شرط به معنی علامت و نشانه است و مراد از اشراط الساعة نشانه‌های نزدیک شدن قیامت است [نه برپا شدن قیامت]. پس مراد خدای تعالی از این عبارت که فرمود: «در حالی که هم‌اکنون نشانه‌های آن پدید آمده است»، این نیست که همه نشانه‌ها به وقوع پیوسته است؛ بلکه مراد این است که بعضی از آن نشانه‌ها آشکار شده است؛ یعنی پیدا شدنِ مشروط نزدیک است.^۱ این آیه در واقع، در صدد بیان این نکته است که آمدن قیامت، ناگهانی است. نه اینکه آنها منتظر هستند تا قیامت به صورت ناگهانی بیاید تا ناگهانی بودن، قید انتظار باشد.^۲ بنابراین، برپا شدن قیامت ناگهانی است و اینکه آنها می‌پندارند که می‌توانند [هم‌زمان با برپا شدن قیامت] ناگهان ایمان بیاورند، غلط است؛ بلکه لازم است آنان از همان اول که نشانه‌ها آشکار می‌شود، ایمان بیاورند، نه وقتی که خود مشروط هم بعد از نشانه‌ها آمده باشد. البته مشروط در این آیه، "ساعت" است که هم به معنی روز قیامت

۱. نشانه‌های یک چیز را از آن جهت اشراط می‌گویند که آنها شرط پیدایش آن هستند و آن چیز به شرط وجود آنها پیدا می‌شود از همین روی شاید بتوان گفت: اگر نشانه‌ها اشراط باشند، آن چیز مشروط است. ر.ک: تفسیر المیزان: ۱۸ / ۲۳۶. (مترجم)

۲. این آیه، حال آن منافقان یا کافران را چنین توصیف می‌کند که: آنها چون به قیامت شک دارند از ایمان و عمل سر باز می‌زنند؛ اما در عین حال، منتظر هستند تا اگر قیامتی بود ایمان بیاورند. سپس این اندیشه آنان را به ریشخند می‌گیرد که با آمدن نشانه‌های قیامت، دیگر جای درنگ و انتظار برای آمدن خود قیامت نیست؛ چون وقتی که قیامت بیاید، کار از کار گذشته و ایمان آوردن دیگر سودی برای آنان نخواهد داشت. ر.ک: تفسیر المیزان: ۱۸ / ۲۳۶ و ۲۳۷. (مترجم)

است و هم طبق روایتی که در مختصر بصائر الدرجات^۱ آمده، به معنای حضرت مهدی علیه السلام است. هم‌چنین در روایت نبوی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود: «إِنَّمَا مَثَلُهُ كَمَثَلِ السَّاعَةِ لَا تَأْتِيكُمْ إِلَّا بَغْتَةً؛ همانا مثل او (مهدی) مثل ساعت (قیامت) است که فقط به طور ناگهانی بر شما وارد می‌شود».^۲

بنابراین، ساختار آیه در مقام تحقیر و مسخره کردن کافران است، به این معنی که وقتی قیامت به ناگاه فرا برسد، دیگر چگونه ممکن خواهد بود کافران از ذکر (هدایت الهی) بهره‌ای ببرند؟! چون در آن زمان دیگر فرصتی برای عمل باقی نخواهد بود و سود بردن از هدایت الهی تنها در این زمان که نشانه‌های قیامت و مهدی آشکار شده؛ اما

۱. از مفضل بن عمر نقل است که گفت: از سرورم حضرت امام صادق علیه السلام پرسیدم: آیا آن امامی که همه به او امید بسته و منتظرش هستیم، وقت معینی دارد که در آن وقت قیام کند و مردم از آن آگاه شوند؟ فرمود: «حَاشَ لِلَّهِ أَنْ يُوقِتَ ظُهُورَهُ بِوَقْتٍ يَعْلَمُهُ شَيْعَتُنَا؛ حاشا که خداوند برای ظهور او وقتی قرار داده باشد که شیعیان ما از آن باخبر باشند» عرضه داشتم: برای چه مولای من؟ فرمودند: «لَأَنَّهُ هُوَ السَّاعَةُ الَّتِي قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي لَا يُجَلِّيهَا لِوَقْتِهَا إِلَّا هُوَ ثَقُلَتْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ...﴾؛ از تو درباره قیامت می‌پرسند [که] وقوع آن چه وقت است؟ بگو: «علم آن، تنها نزد پروردگار من است. جز او [هیچ کس] آن را به موقع خود آشکار نمی‌گرداند. [این حادثه] بر آسمان‌ها و زمین گران است»». تا پایان آیه. (اعراف: ۱۸۷ - مختصر بصائر الدرجات: ۱۷۹).

۲. از احمد بن محمد بن منذر ابن حنبل نقل شده که گفت: حضرت امام حسن بن علی علیه السلام فرمودند: «سَأَلْتُ جَدِّي رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله عَنِ الْإِثْمَةِ بَعْدَهُ. فَقَالَ صلی الله علیه و آله: الْإِثْمَةُ بَعْدِي عَدَدُ نَقَبَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ اثْنَا عَشَرَ أُعْطَاهُمُ اللَّهُ عِلْمِي وَفَهْمِي وَأَنْتَ مِنْهُمْ يَا حَسَنُ. قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَمَتَى يَخْرُجُ قَائِمُنَا أَهْلُ الْبَيْتِ؟ قَالَ: إِنَّمَا مَثَلُهُ كَمَثَلِ السَّاعَةِ ﴿ثَقُلَتْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا تَأْتِيكُمْ إِلَّا بَغْتَةً﴾؛ از جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره امامان پس از ایشان پرسیدم. فرمود: امامان پس از من به تعداد نقبای بنی اسرائیل دوازده نفر هستند که خداوند متعال علم و فهم مرا به آنان عطا فرموده و تو ای حسن یکی از آنها هستی. عرض کردم: قائم ما چه وقت ظهور خواهد کرد؟ فرمود: ای حسن! همانا مثل او (مهدی) مثل ساعت (قیامت) است که ﴿[این حادثه] بر آسمانها و زمین گران است﴾». (اعراف: ۱۸۷ - کفایة الأثر: ۱۶۸).

مشروط - که قیامت یا حضرت مهدی علیه السلام باشد - هنوز نیامده امکان پذیر است، پس بعد از اینکه با دیدن نشانه‌ها به اصل وجود قیامت و نزدیک بودن آن و مهدی یقین نمودید، چاره‌ای ندارید جز اینکه در همین وقت عمل کنید؛ زیرا باید هر لحظه احتمال بدهید که قیامت برسد و دیگر عمل برایتان سودی نداشته باشد. این آیه در مقام اصالت بخشیدن به عمل و سرعت در انجام آن است و به این نکته اشاره دارد که نباید کار را پس از آشکار شدن نشانه‌ها به تأخیر انداخت. بنابراین، اگرچه نشانه‌ها شرط وجوب هستند؛ اما در متن تکلیف داخل نیستند. به عبارت دیگر: اینها شرط وجودی نیستند تا تکلیف به آنها نیز تعلق بگیرد و فراهم آوردن آنها واجب باشد. مانند این مثال که شارع فرموده (اگر آفتاب به وسط آسمان رسید، نماز ظهر واجب است) در اینجا به وسط آسمان رسیدن آفتاب اگرچه شرط وجوب است؛ اما آنچه مهم است و تکلیف به آن تعلق می‌گیرد، اصل نماز و تهیه مقدمات وجودی آن همچون وضو و طهارت و سایر مقدماتی است که برای این عمل عبادی لازم است؛ اما رسیدن خورشید به وسط آسمان چیزی نیست که در تکلیف اشخاص باشد. در حج نیز چنین است، لذا کسی که باید حج به جا بیاورد، واجب است از هم اکنون تا قبل از روز نهم ذی‌حجه همه مقدمات را فراهم کند تا بتواند عمل را در آن وقت معین انجام دهد.

همین مسئله، در مهدویت چگونه است؟

از آنچه درباره قیامت گفتیم، چگونگی کار در قضیه حضرت

مهدی علیه السلام نیز روشن می‌شود:

الف) وقتی حضرت مهدی علیه السلام ظهور می‌فرماید، کار او بر هیچ کس مخفی نمی‌ماند؛ زیرا نشانه‌های ظهور قبلاً بیان شده و بلکه - بعضی پیش از آن و برخی همزمان با آن - آشکار شده است و فلسفه این نشانه‌ها نیز - چنان‌که در آیه ذکر شده - ایجاد روح انتظار است.

ب) «الْمَهْدِيُّ مِنَّا أَهْلُ الْبَيْتِ يُصْلِحُ اللَّهُ لَهُ أَمْرُهُ فِي لَيْلَةٍ؛ مهدی از ما اهل بیت است و خداوند کار او را در شبی اصلاح می‌کند» و در روایت دیگری آمده: «يُصْلِحُهُ اللَّهُ فِي لَيْلَةٍ؛ خداوند او را در شبی اصلاح می‌کند»؛^۱ یعنی ظهور، ناگهانی است. و گفتیم که: ناگهانی بودن ظهور، منافاتی با اعلام نشانه‌ها ندارد.

ج) در مختصر بصائر الدرجات روایتی است که شیوه برخورد با جریان مهدویت را بیان می‌کند، این روایت در ذیل آیه شریفه: «أَلَا إِنَّ الَّذِينَ يُمَارُونَ فِي السَّاعَةِ لَفِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ؛ بدان که آنان که در مورد قیامت تردید می‌ورزند، قطعاً در گمراهی دور و درازی هستند» وارد است که راوی گوید: از حضرت امام صادق علیه السلام پرسیدم: معنی «يُمَارُونَ؛ تردید می‌ورزند» در این آیه چیست؟ فرمود: «يَقُولُونَ مَتَى وَلَدَ وَمَنْ رَأَى وَأَيْنَ

يَكُونُ وَمَتَى يَظْهَرُ؟ وَكُلُّ ذَلِكَ اسْتِعْجَالاً لِأَمْرِ اللَّهِ وَشَكَاً فِي قَضَائِهِ وَدُخُولاً فِي قُدْرَتِهِ؛ می‌گویند: کی به دنیا آمده؟ چه کسی او را دیده؟ الآن کجا است؟ کی ظهور خواهد کرد؟ همه اینها عجله کردن در کار خدا و شک در قضا و حکم الهی و دخالت در قدرت او است.^۱

دیگر اینکه: معلوم نبودن زمان ظهور برای مردم و اینکه به صورت ناگهانی انجام می‌شود، این احتمال را ایجاد می‌کند که در هر وقتی ممکن است ظهور اتفاق بیفتد. پس باید انتظارش را داشته باشند و خود را برای آن آماده کنند پس همین ندانستن تأثیر مثبت آشکاری در نفوس مردم دارد.

۷- لسان بعضی از روایات نیز چنین است، مثل این روایت: «لَوْ لَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا لَيْلَةٌ لَمَلِكَ فِيهَا رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي؛ اگر از عمر دنیا جز شبی نمانده باشد، به یقین کسی از اهل بیت من در همان یک شب به حکومت خواهد رسید»^۲ این نوع بیان در روایات درباره چند موضوع تکرار شده که یکی از آنها مسئله حضرت مهدی علیه السلام است. نمونه دیگری از این روایات، این حدیث است که روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله با مردم دیدار داشت و مردی که از آنجا می‌گذشت عرضه داشت: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله! قیامت چه وقت خواهد آمد؟ آن حضرت پاسخ داد: «مَا الْمَسْئُولُ عَنْهُ بِأَعْلَمَ مِنَ السَّائِلِ وَلَكِنْ سَأَحْدِثُكَ عَنْ أَشْرَاطِهَا؛ در این مورد، آن کس که از او پرسیده شده دانایتر از کسی که سؤال کرده نیست؛ اما می‌توانم نشانه‌های آن را برای تو بیان کنم».^۳

۲. کشف الغمة: ۲۷۳/۳ و بحار الانوار: ۸۳/۵۱

۱. مختصر بصائر الدرجات: ۱۷۹.

۳. صحیح بخاری: ۶/۲۰ و ۲۱.

و این، مانند روایاتِ نهی از توقیت (تعیین وقت) است و اینکه وقت ظهور امام برای کسانی همچون پیغمبر و امام نیز مخفی و پوشیده است. در روایتی از مفضل که در مختصر بصائر الدرجات نقل شده، آمده است: به آن حضرت عرضه داشتم: آیا برای آن (ظهور) وقتی معین نمی‌کنید؟ فرمودند: «یا مفضل! لا أَوْقِيتُ لَهُ وَقْتًا وَلَا يُوقَّتُ لَهُ وَقْتُ إِنْ مَنْ وَقَّتَ لِمَهْدِينَا وَقْتًا فَقَدْ شَارَكَ اللَّهَ تَعَالَى فِي عِلْمِهِ وَادَّعَى أَنَّهُ ظَهَرَ عَلَى سِرِّهِ؛ ای مفضل! من برای آن وقتی معین نمی‌کنم و وقتی برای آن تعیین نشده است. هرکس برای مهدی ما وقت تعیین کند، خود را در علم خدا شریک دانسته و ادّعای دست یافتن به اسرار الهی را کرده است». این نوع دلیل که در روایت آمده، این را می‌رساند که دانستن آن تاریخ علیرغم علم ائمه [به امور غیبی]، حتی برای آن بزرگواران نیز منتفی است.^۱ والله العالم.

و از همین قبیل است سخن خدای متعال: «يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسِيهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي؛ از تو درباره قیامت می‌پرسند [که] وقوع آن چه وقت است؟ بگو: «علم آن، تنها نزد پروردگار من است»^۲ و بخش دیگری از همین آیه که فرماید: «يَسْأَلُونَكَ كَأَنَّكَ حَفِيٌّ عَنْهَا؛ از تو می‌پرسند گویا تو از [زمان وقوع] آن آگاهی»، چنان‌که در تفسیر کشاف نوشته زمخشری آمده برخی گفته بودند که: پیامبر اکرم ﷺ زمان قیامت را به نزدیکان خود گفته است؛^۳ اما ظهور این آیه شریفه، این است که:

۱. ر.ک: کتاب حقیقة علم آل محمد و جهاته، نوشته سید علی عاشور.

۲. اعراف: ۱۸۷.

۳. کشاف: ۱۳۵/۲.

پیامبر اکرم ﷺ خود نیز زمان قیامت را نمی دانسته، چه رسد به اینکه آن را به نزدیکان خود گفته باشد.

۸- در خبر آمده است: «مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ كَأَنَّهُ رَأَى عَيْنٍ فَلْيَقْرَأْ إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ»؛ هر کس شادمان می شود که در روز قیامت مرا به چشمان خود ببیند، سوره تکویر را بخواند؛^۱ زیرا این سوره نشانه های قیامت را بیان کرده است و پیدا است که ایمان به روز قیامت مقتضی است که مکلف خود را برای این سفر آماده کند، خصوصاً اینکه ناگهانی هم باشد.

نیز درباره نشانه های ظهور می توان گفت: نگاه به این نشانه ها نگاهی استقلالی نیست و موضوعیتی ندارد؛ بلکه آنچه موضوعیت دارد نگاه به صاحب الامر است پس نشانه های ظهور را باید مورد مطالعه قرار داد تا به لحاظ عقل عملی موجب ایمان و اذعان شود؛ اما نه در دایره عقل نظری، چه اینکه اگر از معصومین علیهم السلام وارد شده که زیاد ذکر خدا کردن مانند الله اکبر، سبحان الله یا الحمد لله مستحب است، هدف - حسب ظاهر - این است که عقل عملی تحریک شود و انسان به ساحل ایمان و اذعان رسیده و در دلش پیمانی بسته شود و فکرش نورانی گردد.

۹- تاریخ نشان نداده مکتبی در اسلام بوده باشد که سعی در ایجاد نشانه های قیامت کرده باشد؛ یعنی تلاش کرده باشد تا نشانه ها را فراهم

کند که قیامت زودتر بیاید. ما هم باید در نشانه‌های ظهور چنین روشی داشته باشیم، پس این سخن که باید برای تعجیل در فرج و ظهور امام سعی کنیم تا گناهان هرچه سریع‌تر افزایش یابد، سخنی مزخرف است. این نشانه‌ها - چنان‌که گذشت - مقدمات و جویبه هستند نه مقدمات وجودیه، و ایجاد کردن آنها قطعاً واجب نیست. و اگر بنا هست تلاشی صورت پذیرد، شایسته است در تعجیل خود ظهور باشد نه در راه تعجیل نشانه‌ها؛ که فرق بین این دو آشکار است.

۱۰ - مردی اعرابی^۱ به نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمد و از آن حضرت پرسید: قیامت کی قیام می‌کند؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: «چه چیز برای آن آماده کرده‌ای؟» اعرابی عرضه داشت: از فراوانی اعمالی چون نماز و روزه چیزی ندارم؛ جز اینکه خدا و رسول خدا را دوست می‌دارم. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «الْمَرْءُ مَعَ مَنْ أَحَبَّ؛ انسان با هر کسی است که دوستش دارد».^۲

آن حضرت صلی الله علیه و آله با تغییر دادن پاسخ پرسش، از (چه وقت) به (چه چیز)، نوع مناسب پرسش در این زمینه را بیان کرده است؛ و این همان نهی از تعیین وقت است و اینکه پرسش از تاریخ و زمان صحیح نیست. این اول. دوم اینکه: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تأیید فرمودند: مهم این است که شخص، حق را بشناسد و حق و اهل حق را دوست بدارد تا در نتیجه این کار، با حق و اهل حق محشور شود.

۲. علل الشرایع: ۱/ ۱۳۹ و ۱۴۰ باب ۱۱۹ ح ۲.

۱. عرب صحرائنشین. (مترجم)

سوم اینکه: زمان پایان دنیا نامعلوم است و این تاریخی است که خداوند به جهت علمی که به مصلحت خلق در ادامه تکلیف دارد، برای پایان این دوره قرار داده است.

چهارم: تأکید بر ناگزیر بودن این امر.

پنجم: اهتمام به جنبه تربیتی توجه به نشانه‌ها؛ زیرا به مقتضای اطلاق مقامی و بودن گوینده در مقام بیان، چیزی که سزاوار پرسیدن می‌شود، پرسش درباره آمادگی عملی است. و پیدا است که عدم بیان نشانه‌ها و بردن تمام اهمّیت روی پرسش از آنچه آن شخص برای قیامت مهیا کرده، این را می‌رساند که تنها چیز مهم در این قضیه همین است و لا غیر.

از اینجا فهمیده می‌شود که حدیث عمر بن ابان از حضرت امام صادق (ع) که فرمود: «إِعْرِفِ الْعَلَامَةَ فَإِذَا عَرَفْتَهُ لَمْ يَضُرَّكَ تَقَدَّمَ هَذَا الْأَمْرُ أَوْ تَأَخَّرَ؛ نشانه را بشناس که اگر آن را شناختی زود یا دیر آمدن این امر به تو زیانی نخواهد رساند»^۱ نیز از همین قیبل است، مؤید این نکته است که: تحقق بعضی از این نشانه‌ها با مفهوم انتظار جمع می‌شود و بعد از تحقق نشانه، فایده آن - از باب سالبه به انتفای موضوع - از بین می‌رود. پس آنچه لازم است که همواره همراه انسان باشد، انتظار است و تکلیف روی این جنبه آمده است. در این صورت، آنچه در نگاه دین مهم است،

۱. کافی: ۱/ ۳۷۲ باب أنه من عرف إمامه... ح ۷.

فعال کردن پدیده انتظار و آمادگی برای فرج بوده و دانستن نشانه‌ها جز به همان اندازه که در کشف و ایمان و اذعان به اصل مطلب کمک کند، اهمیت چندانی ندارد.

۱۱- درباره احادیثی که در باب خبر دادن از آینده و بیان نشانه‌های ظهور وارد شده، یک احتمال هم این است که: این اخبار در سیاق معجزه و خبر دادن از غیب داخل بوده و فایده داشتن یا نداشتنشان باید با معیارهای خاص این گونه احادیث سنجیده شود.

۱۲- باید به این نکته توجه داشت که: پاره‌ای از مردمان ساده‌دل، وقتی با حوادث بزرگ رو به رو می‌شوند، چه عکس‌العملی از خود بروز می‌دهند، آنها بیشترین همت خود را به قضیه حضرت مهدی علیه السلام و نشانه‌های ظهورش ابراز می‌کنند و به دنبال چیزهایی هستند که بارقه‌امیدی برایشان داشته باشد. برخی از نویسندگان نیز سعی کرده‌اند تا در راستای عملی کردن این خواسته کار کنند؛ آنها تلاش فراوانی کردند تا بر اساس آنچه از متون روایی برداشت می‌شود، تصویری از آینده ترسیم کنند. روایاتی که برخی از آنها پیچیده و برخی در پرده ابهام قرار دارند؛ صحیح‌شان با ناصحیح درهم آمیخته، بیشترشان دستخوش تحریف شده، گاه چیزی بر آنها افزوده شده یا از آن کاسته گردیده یا تقطیع شده‌اند؛ لذا سزاوار است مؤمن با لذت انتظار زندگی کند، و این است معنای حدیث شریفی که فرمود: «إِعْرِفِ الْعَلَامَةَ فَإِذَا

عَرَفْتَهُ لَمْ يَضُرَّكَ، تَقَدَّمَ هَذَا الْأَمْرُ أَوْ تَأَخَّرَ؛ نشانه را بشناس که اگر آن را شناختی، زود یا دیر آمدن این امر به تو زیانی نخواهد رساند».^۱

اما این مطلب که برخی گفته‌اند: "چون شناخت شخص امام واجب است، و این کار جز با شناختن نشانه‌های ظهور ممکن نیست، پس شناخت نشانه‌ها هم واجب است." صحیح نیست و چند اشکال بر آن وارد است:

۱- این دلیل در نشانه‌های غیر حتمی و نیز در نشانه‌هایی که قبل از ظهور آن حضرت واقع می‌شوند، کاربرد ندارد.

۲- شناخت شخص امام منحصر به شناختن این نشانه‌ها نیست، حتی اگر این نشانه‌ها حتمی بوده یا مقارن با ظهور آن حضرت باشند، چنان‌که مسلمانان در هنگام بعثت پیامبر اکرم ﷺ در عین اینکه از بشارت‌های کتاب‌های آسمانی پیشین اطلاعی نداشتند؛ اما در عین حال آن حضرت را شناختند؛ به علاوه که امام ﷺ به همراه خود معجزاتی دارد که به واسطه آنها می‌توان او را شناخت به اضافه میراث پیامبران که با آن حضرت است.

و اما صیغه امر در حدیث فوق (نشانه را بشناس) که دلالت بر وجوب یا استحباب می‌کند ظهورش در این است که امر ارشادی است نه نفی.^۲

۱۳- در مجموعه روایات مهدویت، واژگانی هست که لازم

۱. غیبت نعمانی: ۳۵۲ باب ۲۵ ح ۶.

۲. معنای ارشادی را در پاورقی مبحث ابزار شناخت بودن سنت بیان داشتیم. (مترجم)

است قدری بیشتر به آنها پرداخته شود:

- بیعت: در صحیح مسلم از رسول خدا ﷺ روایت شده است که فرمود: «مَنْ مَاتَ وَلَيْسَ فِي عُنُقِهِ بَيْعَةٌ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً؛ هر کس بمیرد و در گردن او بیعتی نباشد به مرگ جاهلیت مرده است».^۱ هم چنین وارد شده: «اللَّهُمَّ إِنِّي أُجَدِّدُ لَهُ فِي صَبِيحَةِ يَوْمِي هَذَا وَمَا عِشْتُ مِنْ أَيَّامِي عَهْداً وَعَهْداً وَبَيْعَةً لَهُ فِي عُنُقِي؛ خداوندا! من در صبح امروز و هر روزی که زنده باشم با او تجدید عهد و بیعت می‌کنم؛ بیعتی که در گردنم باشد».^۲

- مودّت و دوست داشتن آن حضرت: این مسئله بر اساس سخن خدای متعال است که فرماید: «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى؛ بگو: «به ازای آن [رسالت] پاداشی از شما خواستار نیستم، مگر دوستی درباره خویشتاوندان»».^۳ و در حالات حضرت امام صادق (ع) آورده‌اند که: چون در خلوت بر آن حضرت وارد شدند، دیدند که گریه می‌کند و چنین می‌گوید: «سَيِّدِي غَيْبُكَ نَفَتْ رُقَادِي؛ سید و مولای من، غیبت تو خواب از چشمانم ربوده است»، باید در سخن آن حضرت که به غیبت امام اشاره می‌فرماید دقت کرد که فقرات پایانی همین حدیث است: «نَظَرْتُ فِي كِتَابِ الْجَفْرِ صَبِيحَةَ هَذَا الْيَوْمِ وَهُوَ الْكِتَابُ الْمُشْتَمِلُ عَلَى عِلْمِ

۱. از عبدالله بن مطیع نقل است که گفت: از رسول خدا ﷺ شنیدم که می‌فرمود: «مَنْ خَلَعَ يَدَا مَنْ طَاعَةٍ لِقَى اللَّهَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا حُجَّةَ لَهُ، وَمَنْ مَاتَ وَلَيْسَ فِي عُنُقِهِ بَيْعَةٌ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً؛ هر کس از پیروی و اطاعت حق شانه خالی کند در روز قیامت حجت و دلیلی نخواهد داشت و هر کس بمیرد و در گردن او بیعتی نباشد به مرگ جاهلیت مرده است» (صحیح مسلم: ۲۲/۶ باب من فَرَّقَ أَمْرَ الْمُسْلِمِينَ).

۲. بحار الانوار: ۹۶/۵۳ ح ۱۱۰ دعای عهد.

۳. شوری: ۲۳.

الْمَنَايَا وَالْبَلَايَا وَالرَّزَايَا وَعِلْمُ مَا كَانَ وَمَا يَكُونُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ الَّذِي خَصَّ اللَّهُ تَقَدَّسَ اسْمُهُ بِهِ مُحَمَّدًا وَالْأَئِمَّةَ مِنْ بَعْدِهِ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَتَأَمَّلْتُ فِيهِ مَوْلِدَ قَائِمِنَا وَغَيْبَتَهُ وَإِبْطَاءَهُ وَطُولَ عُمُرِهِ وَبَلَوَى الْمُؤْمِنِينَ بِهِ مِنْ بَعْدِهِ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ فَأَخَذَتْنِي الرِّقَّةُ وَاسْتَوَلَتْ عَلَيَّ الْأَحْزَانُ؛ امروز صبح در کتاب جَفَر می‌نگریستم که کتابی است مشتمل بر علم بلایا و منایا و رزایا و علم آنچه تا کنون بوده و تا روز قیامت خواهد بود، و خدا این کتاب را به محمد و امامان پس از او اختصاص داده است و چون در آن تأمل کردم، به ولادت قائم ما و غیبت او و کندی و طول کشیدن آن و ابتلای مؤمنان در آن زمان رسیدم، دلم شکست و اندوه بر من چیره گشت».^۱

- دعا برای آن حضرت: از جمله: «اللَّهُمَّ أَيْدُهُ بِنَصْرِكَ وَأَنْصُرْ عَبْدَكَ وَقَوِّ أَصْحَابَهُ وَصَبِّرْهُمْ وَافْتَحْ لَهُمْ مِنْ لَدُنْكَ سُلْطَانًا نَصِيرًا وَعَجِّلْ فَرَجَهُ وَأَمْكِنْهُ مِنْ أَعْدَائِكَ وَأَعْدَاءِ رَسُولِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ؛ خداوندا، او را با یاری خود نصرت فرما؛ بندها را یآوری کن، یارانت را نیرو بخش و آنان را صبور قرار ده و از نزد خود سلطنتی پیروزمند برایشان بگشا؛ فرجش را نزدیک کن و او را بر دشمنانت و دشمنانش و دشمنان پیامبرت پیروز گردان! ای رحیم‌کننده‌ترین رحیم‌کنندگان!».^۲

- سلام بر آن حضرت: مانند زیارت آل یس.

۱. کمال الدین: ۳۵۳ و ۳۵۴ باب ۳۳ ح ۵۰. ۲. مصباح المتهجد: ۶۱ ح (۶۹.۹۶).

فصل هفتم:

منجی جهانی در ادیان

سه دین آسمانی اسلام، مسیحیت و یهود و بلکه ادیان دیگر، همه به این مسئله معتقد و معترف بوده و در این نکته اتفاق نظر دارند که یک منجی آسمانی خواهد آمد که تاج ارزش‌های ربانی را بر سر جهانیان نهاده و جهان را - حتی جهان مادی - به ساحل صلح و سلامت خواهد رساند.

این ادیان منجی را با اوصاف زیر وصف کرده‌اند:

۱- منجی، روح خدا و بنده خدا و درست‌ترین انسان است. (انجیل یوحنا، ۱۴۵).

۲- جهان به طور کامل از او اطاعت خواهد کرد. (انجیل یوحنا، ب ۲۹ و ۱۴؛ انجیل متی، ب ۲۴؛ زبور داود، مزمور ۹۴، از شماره ۹ تا ۱۳).
۳- منجی عادل است و به عدالت حکومت می‌کند. (انجیل یوحنا، ب ۱۴؛ زبور داود، مزمور ۹۴).

۴- ستم و ستمگران محو می‌شوند. (کتاب اشعیا نبی، ب ۱۱).

۵- از روی هوا سخن نمی‌گوید؛ بلکه از جانب خدا و آنچه از پیامبر و اولیا شنیده سخن می‌گوید. (انجیل یوحنا، به ۱۴). در جای خود بیان

شده که: امام علیه السلام همچون پیامبر عالم به همه چیز است. اگرچه در کیفیت علم امام اختلاف شده که آیا به صورت وحی است یا نه؟ که نظریه صحیح، عدم انحصار وحی به پیامبران است و یا بنابر قول مقابل، به صورت کشف یا چیز دیگری است.

۶- هدایت عامه برای مردم. (زبور داود، مزمور ۳۷؛ کتاب دانیال، ب ۱۲).

۷- بیرون ریختن گنج‌های زمین برای او. (زبور داود، مزمور ۳۷؛ کتاب دانیال ب ۱۲).

۸- در میان مردم است و آنها را می‌بیند، اما آنها او را نمی‌شناسند و این به سبب غفلت آنها است. (انجیل یوحنا، ۱۳).

۹- زمین پیش از آمدن او، زیر سلطه ظلم و جور است. (کتاب دانیال، ب ۱۲).

مطالب دیگری از همین قبیل در سایر کتاب‌های آسمانی نیز آمده است؛ مثلاً اینکه منجی، مایه تکمیل دانش‌ها است، یا در همه دانش‌ها تخصص دارد، یا از علم غیب آگاه است، یا اینکه حکمش [در قضاوت] به حسب واقع است و به تقیّه عمل نمی‌کند؛ وی جایگاه حضرت عیسی علیه السلام را در چشم یارانش تطهیر می‌کند^۱ و به پیامبری او شهادت می‌دهد، حضرت عیسی علیه السلام نیز در کنار او حاضر می‌شود و مسیحیان

۱. چون ظاهراً برخی از مسیحیان درباره تولد حضرت عیسی علیه السلام به داستانی دروغین معتقد هستند که با آنچه در قرآن مجید آمده و ما مسلمانان به آن معتقد هستیم، تفاوت دارد و ساحت قدس و دامان پاک حضرت مریم علیها السلام را لکه دار می‌کند و حضرت مهدی علیه السلام با شهادت دادن به پاکی ولادت آن حضرت، ایشان را در چشم پیروانش تطهیر می‌کند. (مترجم)

فصل هفتم: منجی جهانی در ادیان □ / ۲۹۱

قبل از سایر ادیان و فرقه‌های ضاله به او ایمان می‌آورند. دیگر اینکه: هیچ کس حتی فرشتگان زمان ظهور او را نمی‌داند و دارای رجعت نیز هست. برای دسترسی به اسناد و متون بیشتری در این زمینه، می‌توانید به منابع زیر مراجعه کنید:

"البراهین الساباتیة فی الردّ علی النصارى" نوشته جواد سابطی از اعلام قرن دوازدهم هجری.

"دراسة الكتاب المقدس تحت المجهر" از نویسنده اردنی عودة مهاوش ابو محمد اردنی.

"انیس الأعلام فی الردّ علی النصارى" نوشته محمد صادق فخر الاسلام.

"الذین اعتنقوا الإسلام" نوشته محمدرضا رضایی.

"المسیح الدجال" نوشته استاد سعید ایوب مصری.

برای همین منظور می‌توانید به کتاب‌های آسمانی نیز مراجعه کنید:

۱- انجیل یوحنا (ب ۱۵ شماره ۲۷، ب ۱۴ شماره ۱۶، ب ۱۶ شماره ۷).

۲- انجیل متا (ب ۲۴ شماره ۲۷).

۳- انجیل مرقس (ب ۱۳ شماره ۲۶).

۴- انجیل لوقا (ب ۲۱).

۵- زبور داود (مزمور ۳۷ و...).

۶- کتاب دانیال (کتاب مقدس ب ۷).

در عین اتفاق نظر بین این ادیان آسمانی، بر اینکه حتماً منجی وجود خواهد داشت؛ اما در اینکه چه کسی مصداقِ آن است، اختلاف کرده‌اند که آیا عَزَّیْر است یا مسیح؟ و از نسل پیامبر اسلام است یا از نسل ابراهیم؟ منشأ این اختلافات، تفاوت دیدگاه در نحوه تأویل متون دینی است که در آنها ویژگی‌های کلی بیان شده - که پیشتر به آنها اشاره کردیم - و در این صورت بعید نیست که شخصیت ذکر شده در این متون، در اثر عوامل سیاسی، تعصب، محبت، روابط عاطفی و سعی در جلب افتخار برای دین و آیین خود، بر اشخاص معینی حمل شده باشد؛ چرا که متون دینی در بشارت‌های خود تصریح کرده‌اند که منجی جهان دارای ویژگی‌های والا و کمالات بسیار بلند است.

در اینجا بیان چند نکته لازم است:

۱ - نباید گفت: بشارت کتاب‌های آسمانی به منجی جهانی همان، بشارت این کتاب‌ها به آمدن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است؛ چرا که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اگرچه نجات دهنده است؛ اما نجات دهنده بودنش بالفعل جهانی نبوده است.

۲ - پیش از اقدام به تعیین مصداق برای منجی جهانی، لازم است با دقت و حوصله، همه صفات و ویژگی‌هایی که برای منجی جهانی بیان شده، مورد بررسی قرار گیرد. سپس واقعیت‌های تاریخی و قرینه‌هایی که برای پیدا کردن مصداق بیرونی در متون دینی قرار داده شده،

ملاحظه گردد و هر کسی که احتمال می‌رود منجی جهانی باشد، در این بررسی آورده شود.

به عنوان مثال، در برخی از متون آمده که: حضرت مسیح علیه السلام صفات منجی جهانی را بیان کرده است. پس معقول نیست بگوییم: خود مسیح، منجی جهانی است. در مقابل، برای اینکه بگوییم منجی جهانی حضرت مهدی علیه السلام است، کافی است به این متن مقدس که در سفر رؤیا آمده، توجه کنیم: (حکومت تصمیم می‌گیرد این پسر را بکشد؛ اما پس از تولد کودک، غیبت است).

محقق محترم سعید ایوب در کتاب المسیح الدجال (ص ۳۷۹. ۳۸۰ ط ۳) می‌نویسد: کعب گوید: در کتاب‌های پیامبران نوشته شده: (المهدیُّ ما فی عَمَلِهِ عَيْبٌ)؛ یعنی در کار مهدی هیچ عیبی نیست.

سپس در توضیح این عبارت می‌نویسد: شهادت می‌دهم که این عبارت را به همین شکل در کتاب‌های اهل کتاب دیده‌ام؛ اهل کتاب همان طور که اخبار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را دنبال می‌کردند، اخبار مهدی علیه السلام را نیز پی‌گیری کرده‌اند. خبرهایی که در سفر رؤیا آمده، بر زنی دلالت دارد که دوازده مرد از نسل او به دنیا می‌آیند، سپس به زن دیگری اشاره می‌کند که مادر دوازدهمین مرد از نسل آن مادر بزرگ است.

در این سفر آمده: این زن دوم، با خطراتی مواجه می‌شود و به عنوان سمبل این خطرات، از آن با عنوان ازدها یاد می‌کند و می‌گوید: «در

هنگام وضع حمل این زن، اژدها در مقابل او می ایستد تا چون وی فرزند را به دنیا آورد او را ببلعد؛ این یعنی حکومت تصمیم داشته پس از به دنیا آمدن این پسر، وی را به قتل برساند.

”بارکلی“ در تفسیر این آیات انجیل گوید:

«هنگامی که آن خطرات بر زن باردار هجوم می آورد، خداوند متعال پسر او را می رباید و او را حفظ می کند».^۱

دو پرسش:

پرسش اول: چگونه می توان به متون دینی استناد کرد که در کتاب هایی آمده که یقین داریم تحریف شده اند؟

پاسخ: ۱- دلیل اصلی بر مسئله منجی و امام زمان علیه السلام سنت شریف است، و آنچه از دیگر کتاب های آسمانی آورده شده نقش تأییدی دارد؛ همچنین موجب قانع شدن پیروان آن ادیان به حقانیت اسلام و مذهب شیعه باشد.

۲- همه آنچه در کتاب های آسمانی آمده، تحریف شده نیست؛ بلکه قرآن مجید به برخی از مطالبی که در این کتاب ها آمده، در موضوع بشارت به پیامبر عالی قدر اسلام استشهاد کرده است.

۳- کتاب های آسمانی، ویژگی های منجی را بیان کرده اند، خصوصاً

۱. المهدی المنتظر فی الفكر الاسلامی، مرکز الرسالة: ۱۳.

که این خبرها قبل از وقوع داده شده و از آنجا که تاریخ نشان می دهد که آن خبرهای غیبی به وقوع پیوسته و اعتماد کردن به این خبرها صحیح است. پرسش دوم: این همه مطلب که در کتب ادیان دیگر درباره مهدی وجود دارد، می تواند دلیل بر این باشد که اندیشه مهدوی اساساً یک فکر اصیل اسلامی نیست و ممکن است از اسرائیلیاتی^۱ باشد که از ادیان دیگر به اندیشه و شریعت اسلام وارد شده است.

پاسخ: ۱- صرف اینکه بشارت به بعثت پیامبر اکرم ﷺ یا سایر معارف اسلامی در دیگر کتاب های آسمانی آمده باشد که دلیل بر باطل بودن آن مطالب نیست. اگر چنین باشد، بیان ویژگی های پیامبر اکرم ﷺ در این کتاب ها باید به این معنی باشد که اصل اسلام و بعثت این پیامبر همه از اسرائیلیات باشد.

۲- چنان که گفتیم، بین وجود یک مطلب در کتاب های آسمانی دیگر و اسرائیلی بودن آن مطلب ملازمه ای نیست؛ خدای تعالی فرماید: ﴿وَلَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ لِّسَانُ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَمِيٌّ وَهَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ﴾ و نیک می دانیم که آنان می گویند: «جز این نیست که بشری به او می آموزد» [نه، چنین نیست، زیرا] زبان کسی که [این] نسبت را به او می دهند غیر عربی است^۲ و این [قرآن] به زبان عربی روشن است^۳.

۱. قبلاً منظور از اسرائیلیات را در پاورقی ص ۱۶۲ توضیح داده ام. (مترجم)

۲. در تفسیر این آیه شریفه آورده اند: کافران به پیامبر اکرم ﷺ تهمت زدند که شخصی به نام عبده بن حضرمی و به روایتی ابوفکیه مولى بنی الحضرمی - که از روایات برمی آید، مردی رومی و مسیحی، ساکن مکه و وابسته به قبیله بنی حضرمی بوده - مطالب قرآنی را به آن حضرت آموزش

ظاهر آیه این است که کافران توجه داشتند که بعضی از مفاهیم قرآنی با آنچه در کتاب‌های آسمانی سابق آمده مطابقت دارد و به همین جهت پیامبر اکرم ﷺ را متهم کردند که آنچه می‌داند از اهل کتاب گرفته است. این آیه شریفه، در سیاق اطلاق مقامی وارد شده است؛ یعنی این را که بعضی از مطالب قرآن با آن کتاب‌ها مطابقت دارد به کلی نفی نکرده؛ بلکه به این نکته اشاره کرده که: محال است این قرآن توسط بشر دیگری ساخته و پرداخته شده باشد؛ بلکه بشر از آوردن چنین مطالبی در قالب چنین الفاظی عاجز است. به علاوه که صاحبان کتاب‌های آسمانی عرب خالص نبوده و به زبان عربی چنان تسلطی نداشتند که چنین سخنان معجزه‌آسایی را بیان کنند. پس به مقتضای اطلاق مقامی، اتحاد اندیشه بین ادیان مختلف مانعی ندارد، شواهد این وحدت اندیشه نیز فراوان است.

بنابر آنچه گذشت، اندیشه مهدوی سابقه‌ای فراتر از بعثت پیامبر اکرم ﷺ دارد؛ اما اسلام در اندیشه اصیل شیعی، این تفکر را از حالت تئوری و سخن از آینده به طرحی تبدیل کرده که در مسیر اجرا است؛ و تفکر شیعی به وجود او و تأثیر تکوینی، تشریعی، معنوی و هدایتی او اعتقاد داشته، و او را از غیب به جهان واقعیت، از آینده به زمان حال

می‌دهد؛ چون مشرکان در مکه دیده بودند که پیامبر اکرم ﷺ به خانه او رفت و آمد داشته است. خداوند در این آیه به آنان پاسخ می‌دهد که چگونه کسی که زبانش عربی نیست می‌تواند قرآنی را به پیامبر آموخته باشد که تماماً به زبان فصیح عربی است. (ر.ک: علامه طباطبائی، تفسیر المیزان ۳۵۱/۱۲ به نقل از تفسیر الدر المنثور سیوطی و تفسیر عیاشی). (مترجم) ۳. نحل: ۱۰۳.

و از رؤیا به حقیقت آورده است؛ حقیقتی که با آن زندگی می‌کنیم، در ما تأثیر می‌گذارد و از او تأثیر می‌پذیریم. از همین رو است که اخبار مهدی در نزد ما - به خلاف برادران اهل سنت - تنها خبری از آینده نبوده؛ بلکه سخن از حال است؛ مهدی علیه السلام با ما زندگی می‌کند و ما با او زندگی می‌کنیم؛ او از اندوه ما اندوهگین می‌شود و همچون ما در انتظار وعده الهی است. ولایت در نزد ما زنده و در جریان است که خدا فرمود: ﴿إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيداً * وَنَرَاهُ قَرِيباً﴾؛ آنان آن روز را دور می‌بینند * و [ما] نزدیکش می‌بینیم.^۱

فصل هشتم:

اسرار انتظار

یکی از مفاهیمی که همواره با تفکر مهدویت همراه بوده، مفهوم انتظار است، به گونه‌ای که این دو مفهوم چنان با هم آمیخته شده‌اند که جدا شدنی نیستند و نمی‌توان یکی را بدون دیگری تصور کرد و ادراک یکی، به دیگری سرایت می‌کند. از این رو، لازم است برای حفظ سلامت مجموعه تفکر مهدوی، معنای صحیح انتظار و بخشی از اسرار آن را بیان کنیم:

۱- امید و پایداری و سرزندگی که غیبت در دل مؤمنان مستضعف برمی‌انگیزد.

۲- ایجاد ترس در دل دشمنان و ربودن خواب از چشم آنان؛ از آنجا که آن حضرت از جایی که آنها فکرش را نمی‌کنند، به سراغشان می‌آید و خدای تعالی فرموده: «يَحْسَبُونَ كُلَّ صَيْحَةٍ عَلَيْهِمْ»؛ هر فریادی از هر جا بلند شود، بر ضدّ خود می‌پندارند.^۱

۳- هوشیاری حدّا کثری و آمادگی کامل در توده‌های مردمی نسبت به امام و پیشوای خود، از راه آراسته شدن به اخلاق اسلامی، بر اساس راه و روش اهل بیت علیهم‌السلام.

۴- وعده به پیروزی و تهدید به شکست، بشارت دادن و بیم دادن؛ انتظار نیز همین ترس و امید را برای توده‌های مردم به دنبال دارد؛ زیرا فرهنگ مهدوی دارای بُعد امید بخشی و هشدار دادن به عموم مردم است.

۵- در انتظار، اشاره‌ای به سنت زندگی در سایه تنازع بقا است، که خدای تعالی فرماید: ﴿وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَهْدِمَتْ صَوَامِعُ وَبِيعُ وَصَلَوَاتٌ وَمَسَاجِدُ يُذْكَرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ؛ و اگر خداوند بعضی از مردم را به وسیله بعضی دیگر دفع نکند، دیرها و صومعه‌ها، و معابد یهود و نصارا، و مساجدی که نام خدا در آن برده می‌شود، ویران می‌گردد؛^۱ زیرا از ویژگی‌ها و شؤون عالم دنیا، تراحم و تنازع است و از همین رو، جهان ماده را عالم تنازع نامیده‌اند و حرکت و سیر از مبدأ تا نهایت، به وسیله آن تنظیم می‌شود و جهان در حرکت خود به سوی این هدف و غایت که به مقتضای تفکر مهدوی، حکومت شایستگان است، حرکت می‌کند و مادام که ما در این چرخه هستیم، با پدیده انتظار زندگی می‌کنیم که آرزوی تبدیل فرهنگ به فرهنگ و زندگی به زندگی و هدف به هدف است؛ حالتی که طرف مقابل آن، یأس و ناامیدی است.

کسی که انتظار را از دست بدهد، با ناامیدی زندگی می‌کند و کسی که با انتظار زندگی کند، یأس را شکست داده است. انتظار مقوله‌ای دو طرفه است و بهترین کسی که می‌تواند به لحاظ شخص و برنامه، طرف

این انتظار واقع شود، حضرت مهدی موعود علیه السلام است و بین مقوله انتظار مهدی و مبنای قرآنی «إِنَّا لِلّٰهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» ما از آن خدائیم؛ و به سوی او باز می گردیم» هیچ برخوردی نیست. به عبارت دیگر: جامعه انسانی ناچار از تکامل است و اوج این تکامل در ظهور حضرت مهدی علیه السلام تجلی پیدا می کند؛ دوران حضرت مهدی علیه السلام دوران کمال انسانیت بشر است و امت همواره چشم به راه این تکامل بشری است و برای تحقق این هدف در مسیر خود به پیش می رود. بنابراین، آن حضرت نه تنها از کار نیفتاده، که نقش آماده سازی را بر عهده دارد.

با این بیان روشن می شود: اندیشه مهدوی با گنجینه عقیدتی، فرهنگی و انسانی که برای تکامل بخشیدن به بشر و بالا بردن او به سوی سعادت و صلاح و عدالت با خود دارد، بشریت را به سوی خود جذب می کند و زبان او، زبانی عام است که همه ادیان آسمانی را به سوی خود می کشد؛ پس اندیشه ای انحصاری و مختص به مذهب حقه شیعه نیست. نتیجه می گیریم که: انسان مؤمن و امت مؤمن باید به هدفی ایمان داشته باشد و برای آن فداکاری کند؛ البته به شرطی که آن هدف ممکن بوده و رسیدن به آن صحیح باشد، و این معنای انتظار فرج است.

فصل نهم:

بحران اندیشه‌های غیر شیعی در جریان مهدویت

- بحران در اندیشه‌های مستشرقین
- بحران در اندیشه‌های اهل سنت

۱- بحران در اندیشه‌های مستشرقین

منظور ما از مستشرقین، آن دسته هستند که به کلی اندیشه مهدویت را با روش‌های مختلف از ریشه انکار می‌کنند؛ روش‌هایی چون:

(الف) ایجاد شک.

(ب) اصلاح و نقد علمی.

(ج) کنکاش در میراث علمی.

(د) مدرنیسم و پست مدرنیسم.

(ه) جهانی شدن.

آنها به این اندیشه، تهمت خرافاتی و افسانه‌ای بودن می‌زنند و درباره آن با مسخرگی سخن می‌گویند؛ آنها روی برخی از رفتارهای نادری که بدون دلیل شرعی از برخی اشخاص سر می‌زند، انگشت می‌گذارند. از جمله این منکران (دونالدسن) است که در کتاب خود (عقیده الشیعة) می‌نویسد:

«ناکامی حکومت اموی در برقرار کردن ارکان عدالت، موجب پیدایش اندیشه مهدی گردید».

وی همچنین روایات این باب را جعلی می‌داند که قبل از دوران تدوین سنت نبوی ساخته شده است. وی مدّعی است:

«هیچ یک از این روایات در کتاب‌های اهل سنت نیامده است». وی همچنین می‌نویسد: «سرّ اینکه شیعه دست به جعل احادیث زدند، این است که قرآن نامی از امام نبرده و به همین دلیل آنها از سنت سوء استفاده کردند».

«گلدزیهر» در کتاب خود «دراسات محمدية» می‌نویسد:

«برای آرام کردن ترس مردم باید اندیشهٔ آرزوهای خاموش ساخته می‌شد و از بارزترین مصداق‌های اندیشهٔ آرزوهای خاموش، جریان مهدی است».

دیگری به این سو رفته که: «اندیشه مهدی، توهمی است که در اثر نادانی، تعصب و میل نفسانی به بت پرستی که در قبایل شمال آفریقا بوده، به وجود آمده است».

احمد امین مصری در (المهدی و المهدویة) و سعد محمد حسن در (المهدی فی الاسلام منذ القدم) نیز مدّعی شده‌اند که اندیشهٔ مهدوی ساخته و پرداختهٔ فاطمیان است.

۲ - بحران در اندیشه‌های اهل سنت

محدّثان و مفسران اهل سنت، واقعه غیبت را به گونه‌ای ثبت و ضبط کرده‌اند که جای هیچ‌گونه شک و شبهه‌ای در آن نیست و انکار کنندگان این مطلب را به عدم بصیرت و تخصص، همچنین به

عدم آشنایی با ساده‌ترین موازین این فنّ متهم کرده‌اند؛ اما در عین حال که اعتراف دارند آنچه شیعه در این باب روایت کرده قابل قبول است، در برخی مسائل با شیعه اختلاف دارند؛ از جمله:

۱- مجهول بودن ولادت آن حضرت در نزد مردم که موجب شک در اندیشه امامی و جریان مهدی شده است.

پاسخ: به این اشکال دو پاسخ می‌توان داد:

اول: مجهول بودن ولادت، مسئله‌ای است که حتی در برخی پیامبران نیز بوده است؛ پیامبرانی همچون حضرت موسی بن عمران علیه السلام و حضرت ابراهیم علیه السلام.
دوم: مخفی بودن ولادت کسی برای دیگران و حتی نزدیکان، گرچه کاری خلاف عادت است؛ اما مسایلی در تاریخ هست که به دلایل گوناگون، مستلزم مخفی بودن ولادت است. مثل اینکه مردی مخفیانه همسر دومی داشته و برای او فرزندی به دنیا بیاورد و خبرش تا زمان مرگ او پوشیده بماند.

۲- انکار جعفر برادر حضرت امام حسن عسکری علیه السلام که اموال آن حضرت را نیز به ارث برد و لازمه این کار، این است که آن حضرت وارثی از طبقه اول نداشته باشد.

پاسخ: استدلال به کار جعفر که غیر معصوم است، صحیح نیست؛ چون ممکن است او - اگر نگوییم مرتکب گناه - مرتکب اشتباه شده باشد و صرف اینکه او فرزند امام و برادر امام است، دلیل نمی‌شود که او را معصوم دانسته یا همه کارهایش را تأیید کنیم؛ برادران یوسف بهترین

شاهد بر این سخن هستند. از سوی دیگر، می‌توان گفت: مقام حضرت امام حسن عسکری علیه السلام آن قدر بالا و جایگاهش آن قدر مهم بوده که بسیاری از شخصیت‌ها آرزویش را داشتند. پس جعفر انگیزه لازم را برای انکار ولادت و از میدان به در کردن وارث دیگر داشته است تا نان خود را در روغن بیاندازد.

از طرف دیگر، اگر چنین استدلال‌هایی صحیح باشد، باید ادّعی ابولهب را در انکار نبوت حضرت رسول صلی الله علیه و آله نیز بپذیریم، گرچه می‌پذیریم که پیامبری با ولادت در این زمینه تفاوت دارد.

۳- حضرت امام حسن عسکری علیه السلام مادر خود را وصی بر اموال خود قرار داده و در وصیت از حضرت مهدی علیه السلام نامی نبرده و نام نبردن از او در وصیتی که شامل همه اموال آن حضرت می‌شده، دلیل بر این است که چنین فرزندی وجود نداشته، و گرنه سهمی برای پسرش در نظر می‌گرفت.

پاسخ: حضرت امام حسن عسکری علیه السلام برای اینکه به وصیت‌نامه خود ارزش قانونی ببخشد، برخی از طرفداران حکومت را شاهد بر وصیت خود گرفت؛ کسانی چون: غلام خود واثق، غلام خود محمد بن مأمون و فتح بن عبدربه و لازمه این کار، نام نبردن از این پسر در وصیت‌نامه بود تا جانش حفظ شود.

۴- اگر دلیل مخفی کردن ولادت و وجود حضرت مهدی علیه السلام، حفظ جان آن حضرت بود؛ چرا بقیه ائمه علیهم السلام به روش حضرت امام حسن عسکری علیه السلام عمل نکرده و فرزندان خود را مخفی نکردند؟ چون در لزوم

جفظ جان، فرقی میان این امام و سایر امامان نیست.

پاسخ: به مقتضای روایات منجی، برای همه روشن است که امام دوازدهم نقش سیاسی بسیار تأثیر گذاری را ایفا خواهد کرد و در عین حال، تاریخ نهضت مبارکش معین نیست، بنابراین، هر حا کمی احتمال می‌دهد که اصلی‌ترین دشمنش حضرت مهدی علیه السلام باشد؛ از این رو، برنامه آن حضرت همواره با سلطنت شاهان در تنافی است، به خلاف امامان دیگر، که سر لوحه کلی فعالیت‌هایشان تقیه بوده؛ بلکه - به دلالی که در جای خود مطرح شده است - منع از وارد شدن در منازعات سیاسی نیز از ایشان وارد شده است. به علاوه که انگیزه‌های مخفی کردن در امامان گذشته چندان ضروری نبود؛ چرا که حلقه‌های زنجیره امامت همه باقی بوده و قطع نمی‌شد، به خلاف حضرت مهدی علیه السلام که اگر غایب نمی‌شد، همچون پدرانش کشته می‌شد و چون او آخرین امام است، سلسله امامت منقطع شده و برنامه الهی شکست می‌خورد. گفتنی است که: توقیفی بودن^۱ تعداد امامان، همچون توقیفی بودن تعداد پیامبران است. ۵- چگونه ممکن است امام در این مدت طولانی با کسی تماس نگرفته باشد و جایی برای او شناخته شده نباشد؟

پاسخ: پاسخ این پرسش عیناً همان است که در پرسش مشابه درباره حضرت خضر علیه السلام داده می‌شود که از او در قرآن مجید یاد شده است؛ یا

۱. توقیفی بودن یعنی اگر اختیار چیزی تنها به دست خدا بود و دلیلش برای هیچ کس آشکار نبود و کسی را نیز حق چون و چرا و پرس و جو در آن نبود به آن توقیفی می‌گویند. (مترجم)

حضرت موسی علیه السلام که بعد از فرار به مدین و قبل از مأمور شدن به مبارزه با فرعون نیز، پیامبر بود، اما کسی از نبوت او آگاه نبود. همچنین در سفری که به میقات داشت و قوم او در این مدت توسط سامری به انحراف کشیده شدند، از چشم آنها غایب بود و حتی جانشین او هارون نیز از جزئیات کار او اطلاعی نداشت. همین طور است جریان حضرت یوسف علیه السلام که حتی پدرش از حال او اطلاعی نداشت؛ و نیز حضرت یونس علیه السلام.

۶- با گذشت زمان طولانی، نسب امام فراموش می شود و در وقت ظهور مورد پذیرش مردم واقع نمی شود مگر اینکه با خود معجزه‌ای بیاورد و از آنجا که معجزه از ویژگی‌های پیامبران است، امامت چنین امامی با خاتمیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله منافات پیدا می کند.

پاسخ: صدور معجزه منحصر به پیامبران نیست؛ بلکه آنچه منحصر به پیامبران است، آوردن معجزه همراه با ادّعای پیامبری است که این معجزه سبب می شود ادّعای او پذیرفته شود. اما صدور معجزه و کرامت از غیر پیامبران که بدون چنین ادّعایی است، ممکن است، چنان که در قرآن مجید آمده: ﴿كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا قَالَ يَا مَرْيَمُ أَنَّنِي لَكَ هَذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ؛ هر زمان زکریا وارد محراب او (مریم) می شد، غذای مخصوصی در آن جا می دید. از او پرسید: «ای مریم! این را از کجا آورده‌ای؟!» گفت: این از سوی خداست.^۱

فصل نهم: بحران اندیشه‌های غیر شیعی در جریان مهدویت □ / ۳۱۳

بدین ترتیب چند اعتقاد تثبیت می‌شود:

۱- امامت حضرت محمد پسر حضرت امام حسن عسکری علیه السلام که در سال ۲۵۵ هـ به دنیا آمده و در سال ۲۶۰ هـ به امامت رسیده و تا کنون زنده است و همه بحران‌ها و ناکامی تمدن‌ها در رسیدن به اهداف مورد نظرشان را از نزدیک دیده است.

۲- عقل و دل ملت‌ها نیز باید تکامل یابد تا به امت مهدی و پایان دهنده اولیا تبدیل شوند.

۳- غیبت کبرای حضرت مهدی علیه السلام از سال ۳۲۹ هـ آغاز شده و تا کنون ادامه دارد.

با این اعتقادات، فرق بین فکر شیعی با دیگر تفکرات در زمینه مسئله مهدویت معلوم می‌شود.

اعتقاد پیروان مکتب اهل سنت به مهدی علیه السلام کوچکترین تأثیری در رفتار و مواضع آنها نمی‌گذارد و این به دلیل پیچیدگی شخصیت مهدی در دیدگاه آنان و فقدان تفکر امامت به صورت شرعی و صحیح آن است؛ بنابراین، قضیه مهدی در تفکر اهل سنت، علیرغم اینکه برخی از آنان به ولادت او اعتراف دارند، سطحی بوده و به فراموشی سپرده شده است.

این درست به خلاف اعتقادی است که پیروان مکتب اهل بیت علیهم السلام دارند؛ آنان حضرت مهدی علیه السلام را حلقه اتصال می‌دانند؛ او کسی است که به اجتهاد مشروعیت می‌بخشد. ارتباط شیعه با حضرت مهدی علیه السلام،

ارتباطی روحی، فقهی و رفتاری است و دوران انتظار در نزد شیعه دوران تغییر و سازندگی و حضور مهدی در دل و جان آنان است؛ و این، تجلی اهداف آن حضرت در طرد ظلم و شرک و فساد و باطل و حمل فکر مهدوی در امید و انتظار و یاری و رسیدن به اهداف است.

حاصل اینکه: مهدی در نزد اهل سنت رویدادی است که در آینده به وقوع خواهد پیوست و در وضعیت زمان حال آنان هیچ تأثیری ندارد. اما مهدی در نزد شیعه در گذشته، حال و آینده حاضر بوده، و اصلی از اصول دین یا مذهب است؛ او کلید مشروعیت فقیه و در ضمیر، وجدان و اندیشه شیعی زنده است.

معیارِ صحیح و غلط در عقیده مهدویت

- مدعیان مهدویت
- منشأهای ادّعای مهدویت
- منشأهای تأثیر ادّعای مهدویت بر توده‌های مردم
- آثار منفی ادّعای مهدویت
- انگیزه‌های انحراف
- راه کارهای درمان انحراف

در دعایی شریف آمده است: «اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي حُجَّتَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي حُجَّتَكَ ضَلَلْتُ عَنْ دِينِي؛ خداوندا، حجت خود را به من بشناسان که اگر حجت خود را به من نشناسانی از دین خود گمراه خواهم شد».^۱

مسئله مهدویت - علیرغم اینکه به نام‌های متفاوتی از آن تعبیر شده - به لحاظ فکری غنی، به لحاظ تاریخی قطعی، و در ترازوی عقل دینی - با طیف‌های مختلف آن - پذیرفتنی است. اما این ویژگی‌ها با یک پدیده خطرناک به نام مدعیان دروغین همراه شده است و این همراهی از ابتدای پیدایش تفکر مهدویت تا هنگامی که به اجرا درآید، از آن جداشدنی نیست و تعجبی هم ندارد؛ چرا که پدیده نبوت و رسالت نیز در سیر تاریخی خود، همواره با چنین مدّعیانی همراه بوده است.

داستان جالبی درباره یکی از این مدّعیان پیامبری هست که معجزه‌اش این بود که سنگریزه در آب می‌انداخت و سنگریزه متلاشی می‌شد اما وقتی از او خواستند نوع سنگریزه را عوض کند، گفت: «شما از فرعون هم سخت‌گیرتر هستید؛ چون فرعون هرگز از موسی نخواست عصایش را عوض کند».

۱. مصباح المتعبد: ۴۱۱ ح (۵۳۶/۱۴۶).

و باز نقل می‌کنند: در حضور یکی از پادشاهان، از یکی از این مدعیان معجزه خواستند، گفت: معجزه کدام پیغمبر را می‌خواهید؟ گفتند: معجزه موسی. گفت: معجزه او چه بود؟ گفتند: اژدها کردن عصا. گفت: چیز آسان‌تری بخواهید. گفتند: معجزه ابراهیم که گلستان شدن آتش است. گفت: آسان‌تر. گفتند: معجزه عیسی که زنده کردن مرده است. گفت: این معجزه خوب است؛ من الآن جناب پادشاه را می‌کشم و دوباره او را زنده می‌کنم. پادشاه گفت: من پیامبری تو را تأیید کردم دیگر نیازی به معجزه نیست. وضعیت مدعیان دروغین مهدویت نیز همین‌طور است؛ برخی از آنها مدعی هستند که مهدی هستند؛ بعضی ادعای نایب خاص بودن دارند؛ بعضی دیگر مدعی می‌شوند که یمانی، خراسانی، نفس زکیّه، صاحب پرچم سیاه، امامزاده، از ابدال و... از عناوینی که در متون روایی آمده هستند.

در این باره باید به چند نکته توجه شود:

مدعیان مهدویت

اولین نکته این است که بدانیم: کسانی که مدعی مهدویت شده یا دیگران آنها را مهدی دانسته‌اند، چند دسته هستند:

گروه اول: کسانی همچون محمد بن حنفیه، زید شهید، محمد بن عبدالله معروف به نفس زکیّه؛ بلکه کسانی هم پیدا شدند که حتی درباره

فصل دهم: معیار صحیح و غلط در عقیده مهدویت □ / ۳۱۹

بعضی از ائمه علیهم السلام مثل حضرت امام باقر علیه السلام ادعای مهدویت کردند؛ مانند واقفیه و باقریه.

گروه دوم: کسانی چون مهدی عباسی، سردمداران حرکت بابیه، محمد بن احمد بن مهدی سودانی و کسان دیگر و تعدادی از حاکمان اموی، عباسی و دیگران.

منشأهای ادعای مهدویت

دومین نکته این است که: این انحراف و ادعا ممکن است چند منشأ داشته باشد.

۱- گرفتن بخشی از این تفکر و رها کردن بخشی دیگر: «أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ؛ آیا شما به پاره‌ای از کتاب آسمانی ایمان می‌آورید، و به پاره‌ای کفر می‌ورزید؟!». ^۱

۲- عمل به تشابهات قرآن و ترک محکّمات: «مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ؛ پاره‌ای از آن، آیات محکم [صریح و روشن] است. آنها اساس کتابند؛ و [پاره‌ای] دیگر متشابهاتند [که تأویل‌پذیرند]. اما کسانی که در دلهایشان انحراف است برای فتنه‌جویی و طلب تأویل آن [به دلخواه خود،] از متشابه آن پیروی می‌کنند». ^۲

- ۳- رفتن به دنبال جزئیات بدون ارجاع دادن آنها به کلیات و چسبیدن به همان جزئیات.
- ۴- گرفتن روایات نادر یا غیر متعارف یا متروک و یا معارض با مشهور.
- ۵- وارد شدن افراد سطحی یا روشنفکران غیر متخصص در مباحث شبهه‌انگیز یا تخصصی که در نتیجه چیزی را می‌بینند اما از بسیاری از ریزه کاری‌ها غفلت می‌کنند.
- ۶- عدم تعیین ضوابط ثابت و تمرکز بر روی آنها و حرکت در افق‌های متغیر و به دور ماندن از اصول ثابت.
- ۷- عدم تأسیس تئوری شناخت برای موضوع بحث، یا خلط مبحث در شیوه‌های شناخت؛ مثل اعتماد بر خواب و رؤیا یا علوم غریبه یا مکاشفات و اموری از این قبیل؛ و بر فرض که چنین مسائلی به لحاظ صغری یا کبری صحیح، و نسبت به صاحبانشان حجت باشند، نسبت به سایرین حجت نیستند، خصوصاً نسبت به کسانی که بخواهند ادعای خود را از این راه‌ها اثبات کنند، چه رسد به کسانی که بخواهند از این راه‌ها حقانیت خودشان را به اثبات برسانند.
- در جای خود بیان شده، حتی کسانی که به چنین راه‌هایی متوسل می‌شوند، خود نیز می‌دانند این امور یا از دسیسه‌های شیطان است یا از خواب‌های پریشان یا اوهام شیطانی، و اگر بنا بود امثال چنین چیزهایی مورد اعتماد واقع شود، لازمه آن، پذیرش خبرهایی است که یا

یکدیگر را نفی می‌کنند یا لازمه راست بودن یکی، دروغ بودن دیگری است.

۸- تکیه کردن بر مبانی غلط، مثل شیوه‌های صوفیه یا دانش‌هایی که

از جهان خارج به اسلام وارد شده است؛ در این رابطه از حضرت امام

هادی علیه السلام روایت شده است که فرمودند: «لَا تَلْتَفِتُوا إِلَى هَؤُلَاءِ الْخَدَّاعِينَ

فَإِنَّهُمْ خُلَفَاءُ الشَّيْطَانِ وَمُخْرِبُوا الدِّينِ، يَتَزَهَّدُونَ لِرَاحَةِ الْأَجْسَامِ وَيَتَهَجَّدُونَ

لِصَيْدِ الْأَنْعَامِ، يَتَوَجَّعُونَ عُمَرَاءَ حَتَّى يُدِيخُوا لِلْإِكْفَابِ حُمَرَاءَ، لَا يُهْلِلُونَ إِلَّا

لِغُرْرِ النَّاسِ، وَلَا يُقَلِّلُونَ الْغِذَاءَ إِلَّا لِمِلَأِ الْعَسَاسِ وَاخْتِلَاسِ قُلُوبِ الدَّفَنَاسِ،

يُكَلِّمُونَ النَّاسَ بِإِمْلَائِهِمْ فِي الْحُبِّ، وَيَطْرَحُونَ بِأَذَالِيلِهِمْ فِي الْجُبِّ،

أَوْرَادُهُمُ الرِّقْصُ وَالتَّصَدِيقَةُ، وَأَذْكَارُهُمُ التَّرَنُّمُ وَالتَّغْنِيَةُ، فَلَا يَتَّبِعُهُمْ إِلَّا السُّفَهَاءُ

وَلَا يَعْتَقِدُهُمْ إِلَّا الْحُمَقَاءُ، فَمَنْ ذَهَبَ إِلَى زِيَارَةِ أَحَدٍ مِنْهُمْ حَيًّا وَمَيِّتًا فَكَأَنَّمَا

ذَهَبَ إِلَى زِيَارَةِ الشَّيْطَانِ وَعِبَادَةِ الْأَوْثَانِ، وَمَنْ أَعَانَ أَحَدًا مِنْهُمْ فَكَأَنَّمَا أَعَانَ

يَزِيدَ وَمُعَاوِيَةَ وَأَبَاسُفِيَانَ؛ بِهِ آيِن حَيْلِهِ گِرَان تَوْجِهِي نَکَنید کِه آينهَا جَانَشِينَان

شیطان و ویران کنندگان دین هستند؛ برای اینکه به راحت تن برسند، نمایش

زهد می‌دهند و برای صید کردن مردم، شب‌زنده‌داری کرده و نماز شب

می‌خوانند؛ عمری را به درد ورنج می‌گذرانند تا از دیگران در جهت اهداف

خود سوء استفاده کنند. آنان جز برای فریفتن مردم تسبیح و تهلیل نمی‌کنند

و جز برای پر کردن کاسه خود و ربودن دل‌های احمقان، تظاهر به کم‌غذایی

نمی‌کنند، آنان با مردم از عشق سخن می‌گویند؛ اما چنان گمراه‌شان

می‌سازند که آنان را در چاه می‌افکنند، و ردشان رقص و کف زدن و ذکرشان

غنا و ترنم است. جز سفیهان از آنان پیروی نمی‌کنند و جز احمقان به آنان معتقد نمی‌شوند، پس هرکس به زیارت و دیدار مرده یا زندهٔ آنان برود، گویا به زیارت و دیدار شیطان و پرستش بت‌ها رفته است و هرکس به یکی از آنها کمک کند گویا به یزید و معاویه و ابوسفیان یاری رسانده است».

در اینجا مردی از اصحاب به آن حضرت عرضه داشت: «حتی اگر چنین کسی معترف به حقوق شما باشد؟» امام به گونه‌ای شبیه غضب به او نگریست و فرمود: «دَعْ ذَا عَنكَ، مَنْ اعْتَرَفَ بِحُقُوقِنَا لَمْ يَذْهَبْ فِي عُقُوقِنَا، أَمَا تَذَرِي أَنَّهُمْ أَحْسُ طَوَائِفِ الصُّوفِيَّةِ، وَالصُّوفِيَّةُ كُلُّهُمْ مُخَالِفُونَ طَرِيقَتَهُمْ مُغَايِرَةٌ لَطَرِيقَتِنَا، وَإِنْ هُمْ إِلَّا نَصَارَى أَوْ مَجُوسُ هَذِهِ الْأُمَّةِ؛ أُولَئِكَ الَّذِينَ يَجْهَدُونَ فِي إطفَاءِ نُورِ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ؛ دست از این سخنان بردار، کسی که به حقوق ما اعتراف داشته باشد، در راه آزار ما گام بر نمی‌دارد، آیا نمی‌دانی که آنها از پست‌ترین طایفه‌های صوفیه هستند و تمام طایفه‌های صوفیه از مخالفان ما و راه آنها مخالف با راه و روش ما؟ آنها چیزی جز نصاری یا مجوس این امت نیستند؛ کسانی که تلاش می‌کنند با دهان خود نور خدا را خاموش سازند؛ ولی خدا نور خود را کامل می‌کند، هرچند کافران خوش نداشته باشند».^۱

منشأهای تأثیر ادعای مهدویت بر توده‌های مردم

سومین نکته این است که بدانیم چه چیزهایی منشأ تأثیر این نیروهای تاریک بر توده‌های مردم هستند؟

الف) نادانی و زیاده‌روی در تکیه بر غیب و دور کردن جهان تراحم از اسباب و عوامل طبیعی و تفسیر پدیده‌های جهان هستی بر مبنای حدس و گمان.

ب) فقر، البته فقر به خودی خود منشأ نیست؛ بلکه احساس فقر و مظلومیت و نا کامی و گذاشتن همه اینها به حساب دین یا انداختن گناه سیستم سیاسی به گردن دین و احساسات موهوم نفسانی، منشأ هستند. جنبه منفی احساس فقر، گاه منشأ نفوذ این فکر می‌شود؛ کاری که یا از راه خریدن انسان‌ها با پول حاصل می‌شود، یا فقر عاملی می‌شود تا ارتباطات روحی دروغینی شکل بگیرد و لو به این شکل که انسان‌های فقیر را با این تفکر (ادعای مهدویت) تخدیر کنند، یا در اثر نا کارآمدی اسباب طبیعی در برابر فقر برای غلبه بر آن، به عوامل ماواری یا عوامل طبیعی متوسل شوند یا برای مبارزه با فقر به دنبال یک قهرمان رؤیایی بگردند.

ج) برانگیختن پیام بدگمانی و کافر پنداشتن دیگران و رنگ حماسی بخشیدن به این پیام، به کار بردن هاله قداست برای خود و توزیع نمادهای سمبلیک بین وابستگان.

(د) به کار بردن شیوه‌های جذاب در پیام و فرهنگ؛ مقولاتی از قبیل فناء فی الله، بازگشت به خدا، عین الیقین، حق الیقین و... که بعضی از اینها اگرچه مطالب درستی هستند؛ اما به کمترین بهایی هزینه شده و بر اساس عرفانی نادرست به کار برده می‌شوند یا به وسیله مبالغه در محبت اهل بیت: تا حد اعتقادات باطنیه.^۱

(ه) ویران کردن برنامه‌ریزی شده شخصیت مردم به لحاظ افکار، اعتقادات، ارزش‌ها و رفتار که از راه تکرار و تقلید، به کار بردن شیوه‌های عقل جمعی، تسلیم و اطاعت کورکورانه، تلقین و خلق روح سرکشی در برابر جریانات فکری انجام می‌شود.

(ز) دور کردن مردم از علما و ایجاد روح کراهت و دشمنی با آنها و بلکه مباح دانستن خون علما به وسیله سیاه‌نمایی چهره آنان، به این بهانه که آنها مانع از ظهور امام زمان علیه السلام هستند یا کشتن آنها موجب تعجیل در ظهور آن حضرت می‌شود.

۷- دوگانگی در عمل؛ از یک طرف مردم را به انجام آداب و رسوم من درآوردی دعوت می‌کنند و از طرف دیگر، تکالیف شرعی را به بهانه اینکه اینها تکالیف ظاهری هستند و باید باطن شریعت را دریافت، تعطیل می‌کنند؛ بلکه بعضی از آنها پا را فراتر نهاده و در

۱. فرقه اسماعیلیه باطنیه اصحاب ابو محمد بن عبدالله درزی؛ این مذهب ابتدا در زمان فاطمیان مصر در وادی تیم واقع در جنوب شرقی لبنان انتشار پیدا کرد. معجم الفرق الاسلامیه: ۱۱۵ برای اطلاع از اعتقادات فاسد این فرقه، ر.ک: حاج میرزا حسین نوری، خاتمه مستدرک ۱/ ۱۳۴. (مترجم)

ارتکاب محرمات به جایی رسیده‌اند که حلال بدیهی را حرام و حرام را حلال کرده‌اند.

آثار منفی ادّعی مهدویت

چهارمین نکته این است که بدانیم این ادّعاها چه پیامدهایی دارد:

(الف) دروغ.

(ب) به نادانی انداختن.

(ج) بی ارزش کردن حق.

(د) هرج و مرج.

(ه) پنهان کاری و مخفی کردن شیوه و رفتار و اندیشه.

(و) نیرنگ، گمراهی و حماقت.

(ز) غلو.

انگیزه‌های انحراف

پنجمین نکته، شناخت انگیزه‌های این انحراف است از جمله:

(الف) انگیزه روحی و عاطفی.

(ب) انگیزه فلسفی و انحراف در فکر.

(ج) انگیزه سیاسی، گاهی به صورت نفوذ دستگاه‌های بیگانه که با انگیزه‌های متعدد صورت می‌پذیرد؛ گاه از راه ایجاد دشمنی و اختلاف؛ گاه برای در تنگنا قرار دادن مذهب شیعه؛ گاه به صورت ایجاد گروه‌های فشار در برابر مواضع شیعی؛ گاه به صورت تحریک از طرف

حکومت‌های داخلی با هدف‌های گوناگون همچون سرگرم کردن مردم، برداشتن مخالفان از سر راه و توجیه کردن شکست‌های خود.
(د) انگیزه مادی، کسب شهرت و به دست آوردن منافع دنیوی.
(ه) عجله کردن و نداشتن صبر و راه افتادن به دنبال به دست آوردن شور و تحرّکی - اگرچه خیالی - در قضیه مهدویت.

راه‌کارهای درمان انحراف

ششمین نکته، پیدا کردن راه‌کارهایی است که ممکن است درمان‌کننده این انحرافات باشند، از جمله:

الف) تکیه کردن بر دانش:

۱- آگاهی از حرکت‌های انحرافی موجود در تاریخ.

۲- دانش و بیداری در فهم جریان مهدویت و دانستن وظایف و کیفیت انتظار.

ب) تکیه بر مبنای عدم اعتماد به افکار مخفیانه، دور از ذهن، غیر متعارف و موهوم؛ نیز دوری از حرکات و رهبری‌های مشکوک و مجهول و رفتارها و دیدارهای مخفیانه.

ج) اعتماد بر اصالت عمل شرعی و پذیرش این قانون که (بندگی خدا با نافرمانی خدا قابل جمع نیست)؛ یعنی راهی که در آن گناه باشد، هرگز نمی‌تواند انسان را به خدا نزدیک کند. پس مسائل اثبات شده شرعی همچون نماز، روزه، امر به معروف و نهی از منکر، دوری از گناهان

فصل دهم: معیار صحیح و غلط در عقیده مهدویت □ / ۳۲۷

- همچون ضرر رساندن به خود بدون مجوز شرعی - تنفر داشتن از اندیشه تروریستی - که برای مباح کردن خون دیگران دست به تکفیر می زنند - و خودداری از ریختن آبروی مردم، اینها همه از اصول مسلم است و باید در قانون گذاری اجرا و تأیید رعایت شود.

(د) بر حذر بودن از رفتار و پیام و شیوه صوفیان.

(ه) اعتراف به اینکه فکر شیعی با برنامه، اصیل و ریشه دار بوده و از زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تا کنون امتداد داشته است و این راه را شخص پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و عترت طاهره علیهم السلام ترسیم کرده اند و در نتیجه، عدم پذیرش چیزهای ناشناخته و اندیشه های ناقص و عقیم، و باور این نکته که ما در زمانی به سر می بریم که بین گذشته ای آشکار و آینده ای از پیش تعیین شده و روشن قرار دارد. پس هر جهت گیری باید بر این اساس سنجیده شود؛ اما چیزهای مجهولی که نه فقه ریشه داری دارد و نه اندیشه مشخصی و دارای برنامه تکامل یافته و ثابتی است، نمی تواند مورد پذیرش و اعتماد قرار گیرد.

(و) پذیرش فرهنگ طرد مدعیانی که ادعای داشتن علم لدنی یا آگاهی از دانش های غیر متعارف را دارند و انتخاب نکردن راه هایی که به لحاظ عقلی و عقلایی و دینی متعارف نیستند.

(ز) اشاعه این فرهنگ که جریان مهدویت شخصی و جناحی نیست و نباید به نفع قالب ها و چهارچوب های فردی و شخصی مصادره گردد.

منابع و مآخذ

- قرآن کریم
- الإثنا عشرية: شيخ خُرّ عاملي، تحقيق سيد مهدي لازوردی؛ دارالکتب العلمية - قم.
- احتجاج: شيخ طبرسي، تحقيق محمد باقر الخرساني؛ دارالنعمان.
- اختصاص: شيخ مفيد، تحقيق علي اكبر غفاري؛ جامعه مدرسين - قم.
- اختيار معرفة الرجال: شيخ طوسي؛ مؤسسه آل البيت - قم، چاپ ۱۴۰۴ هـ
- ارشاد: شيخ مفيد؛ مؤسسه آل البيت - قم، چاپ ۱۴۱۴ هـ
- اسفار اربعة: صدرالدين محمد شيرازي (ملاصدرا)؛ بيروت.
- الأصول العامة لفقه المقارن: محمد تقی حکيم، مؤسسه آل البيت، چاپ دوم ۱۹۷۹ م.
- أضواء على الصحيحين: محمد صادق نجمي؛ مؤسسه معارف اسلامي - قم، چاپ اول ۱۴۱۹ هـ
- الأمالي: شيخ مفيد، تحقيق علي اكبر غفاري؛ جامعه مدرسين - قم.
- الإمام الثاني عشر: سيد محمد سعيد موسوي؛ مكتبة نينوى - كربلا، مطبعة القضاء - نجف ۱۳۹۳ هـ

- الإمامة والتبصرة: ابن بابويه؛ مؤسسه آل البيت - قم، چاپ اول ۱۴۰۹ هـ
- الأنوار القدسية: محمد حسين اصفهانی؛ مؤسسه معارف اسلامي - قم، چاپ اول ۱۴۱۵ هـ
- بحار الأنوار: علامه مجلسي؛ مؤسسه الوفاء - بيروت ۱۴۰۳ هـ
- بصائر الدرجات: محمد بن حسن صفار؛ چاپخانه احمدی - تهران، چاپ ۱۴۰۴ هـ
- البيان في تفسير القرآن: آيت الله خويي؛ دارالزهراء - بيروت، چاپ چهارم ۱۳۹۵ هـ
- تاريخ ابن خلدون: ابن خلدون؛ داراحياء التراث العربي - بيروت، چاپ چهارم.
- التاريخ الكبير: بخاري؛ كتابخانه اسلاميه - تركيه.
- تذكرة الحفاظ: ذهبي؛ داراحياء التراث العربي - بيروت.
- تفسير العياشي: عياشي؛ انتشارات علميه اسلاميه - تهران.
- تفسير قمي: علي بن ابراهيم قمي؛ مؤسسه دارالكتاب - قم.
- الثاقب في المناقب: ابن حمزه طوسي، تحقيق نبيل رضا علوان؛ چاپ دوم.
- الخرائج و الجرائح: قطب الدين راوندي؛ مؤسسه الامام المهدي عليه السلام - قم.
- خصال: شيخ صدوق، تحقيق علي اكبر غفاري؛ جامعه مدرسين - قم.
- الدر المنثور: جلال الدين سيوطي، دارالمعرفة، چاپ اول ۱۳۶۵ هـ
- رجال نجاشي: ابوالعباس احمد نجاشي، تحقيق زنجاني؛ جامعه مدرسين - قم، چاپ پنجم ۱۴۱۶ هـ

- روضة الواعظین: محمد بن فتال نیشابوری؛ انتشارات رضی - قم.
- سنن ابوداود: ابوداود سجستانی؛ دارالفکر - بیروت.
- شرح اسماء الحسنی: حاج ملاهادی سبزواری؛ انتشارات بصیرتی - قم.
- شرح مسلم: نووی؛ دارالکتاب العربی - بیروت، ۱۴۰۷ هـ.
- صحیح بخاری: بخاری؛ دارالفکر، چاپ اول ۱۴۱۱ هـ.
- صحیح مسلم: مسلم بن حجاج نیشابوری؛ دارالفکر - بیروت.
- الصراط المستقیم: علی عاملی، تحقیق محمدباقر بهبودی؛ چاپ اول.
- الطبقات الکبری: محمد بن سعد؛ دار صادر - بیروت.
- علل الشرائع: شیخ صدوق؛ مطبعة حیدریه - نجف، ۱۳۸۶ هـ.
- عوالی اللثالی: ابن ابی جمهور احسائی؛ - قم، چاپ اول ۱۴۰۳ هـ.
- عیون أخبار الرضا (علیه السلام): شیخ صدوق؛ انتشارات اعلی - بیروت، ۱۴۰۴ هـ.
- الغیبة: شیخ طوسی؛ مؤسسه معارف اسلامی - قم.
- الغیبة: محمد بن ابراهیم نعمانی؛ انتشارات انوار الهدی، چاپ اول - قم.
- فتح الباری: ابن حجر؛ دارالمعرفة - بیروت، چاپ دوم.
- فرائد الأصول: شیخ انصاری؛ مجمع الفکر الاسلامی - قم، چاپ اول ۱۴۱۹ هـ.
- الفصول المهمة: ابن صباغ مالکی؛ انتشارات عدل، چاپ اول ۱۹۵۰ م.
- کافی: شیخ کلینی؛ تحقیق علی اکبر غفاری، دارالکتب الاسلامیه، چاپ سوم

۱۳۸۸ هـ

- کشف: زمخشری؛ دارالکتاب العربی - بیروت.

فصل دهم: معيار صحيح و غلط در عقیده مهدویت □ / ۳۳۱

- كشف الغمّة: إربلي؛ دارالأضواء - بيروت، چاپ دوم ۱۴۰۵ هـ
- كفاية الأثر: خزّاز قمی؛ انتشارات بيدار - قم، ۱۴۰۱ هـ
- كمال الدين: شيخ صدوق، تحقيق على اكبر غفاري؛ ۱۴۰۵ هـ
- كنز العمال: متقى هندی؛ مؤسسه الرسالة - بيروت.
- مجمع البيان: شيخ طبرسي؛ مؤسسه الاعلمی - بيروت، چاپ اول ۱۴۱۵ هـ
- محاسن: برقي، تحقيق جلال الدين حسيني؛ دارالكتب الاسلاميه.
- مختصر بصائر الدرجات: حسن بن سليمان حلي؛ مطبعة حيدريه - نجف،
چاپ اول ۱۳۷۰ هـ
- المزار: محمد بن المشهدي؛ مؤسسه نشر اسلامي - قم، چاپ اول ۱۴۱۹ هـ
- مصباح المتهجد: شيخ طوسي؛ مؤسسه فقه شيعه - بيروت، چاپ اول ۱۴۱۱ هـ
- مصباح: كفعمي؛ مؤسسه الاعلمی - بيروت، چاپ سوم ۱۴۰۳ هـ
- مطالب السؤول: ابن طلحه شافعي، تحقيق ماجد احمد العطية.
- معاني الأخبار: شيخ صدوق، تحقيق على اكبر غفاري؛ چاپ ۱۳۶۱ هـ
- معجم أحاديث الإمام المهدي: على كوراني؛ مؤسسه معارف، چاپ اول
۱۴۱۱ هـ
- معجم رجال الحديث: آيت الله خويي؛ چاپ پنجم ۱۴۱۳ هـ
- الملاحم والفتن: ابن طاووس؛ مؤسسه صاحب الامر - اصفهان، چاپ اول
۱۴۱۶ هـ
- المهدي المنتظر في الفكر الإسلامي: مركز الرسالة؛ انتشارات مهر - قم، چاپ
اول ۱۴۱۷ هـ

● المهدی المنتظر فی ضوء الأحادیث والآثار الصحيحة: بستوی؛ دار

ابن حزم - بیروت، چاپ اول ۱۴۲۰ هـ

● المیزان فی تفسیر القرآن: علامه طباطبائی؛ جامعه مدرسین - قم.

● نهج البلاغة: خطبه‌های امیرالمؤمنین (علیه السلام)، تحقیق محمد عبده؛ دارالمعرفة -

بیروت.

● الهدایة الكبرى: خصیبی؛ مؤسسه البلاغ - بیروت، چاپ چهارم ۱۴۱۱ هـ

● وسائل الشيعة: شیخ حرّ عاملی، تحقیق مؤسسه آل البيت؛ انتشارات مهر - قم،

چاپ دوم ۱۴۱۴ هـ

● وفيات الأعيان: ابن خُلّکان، تحقیق محمد محی‌الدین عبدالحمید؛ انتشارات

سعادت، چاپ اول ۱۳۶۷ هـ
